

۹

# تفسیر باران

سوره لقمان تا سوره فاطر

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدایان آرانی

مجموعه آثار / ۵۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد نهم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گوییم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدایان آرانی

## فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فُصِّلَتْ، شوری، زُخْرَف، دُخَان، جاثیه، احقاف، محمَّد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صَف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مَزْمَل، مُدَثِّر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّفین، انشقاق، بروج، طارق، اعلیٰ، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحیٰ، شرح، تسین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره لقمان

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - لُقمان، پیامبر نبود اما خدا به او «حکمت» عطا کرده بود، او به چنان مقامی دست یافت که خدا در این سوره سخنان او را ذکر کرده است. لقمان به پسرش نصیحت‌هایی نمود و این نصیحت‌ها در این سوره بیان شده است. برای همین این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: عظمت قرآن، سخنان لقمان به پسرش، دعوت به یکتاپرستی و احترام پدر و مادر، پرهیز از بُت‌پرستی و تکبّر و غرور. اشاره به نشانه‌های قدرت خدا در آسمان‌ها و زمین.

لُقْمَان : آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ  
الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ  
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَى  
هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این آیات کتابی است که پر محتوا و استوار می‌باشد، قرآن با انسان‌ها سخن می‌گوید و آنان را به سعادت فرا می‌خواند. قرآن، مایهٔ هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

آری، این نیکوکاران هستند که از قرآن تو بهره می‌گیرند و با عمل به قرآن، سعادت را از آن خود می‌کنند.

به راستی نیکوکاران چه کسانی هستند؟

آنان چه کرده‌اند که تو آنان را نیکوکار می‌نامی؟ من دوست دارم همانند آنان شوم.

از ویژگی‌های نیکوکاران برایم می‌گویی:

- ۱- آنان نماز را به پا می‌دارند.
  - ۲- آنان زکات مال خویش را پرداخت می‌کنند.
  - ۳- آنان به روز قیامت یقین دارند.
  - ۴- آنان در زندگی خود بر اساس هدایت تو، عمل می‌کنند. (آنچه که تو فرمان دادی، انجام می‌دهند).
- اگر من هم مانند آنان زندگی کنم، رستگار خواهم شد، در اینجا وعده می‌دهی که نیکوکاران رستگار می‌شوند، آنان در دنیا، نعمت آرامش دارند و در آخرت تو آنان را در بهشت جاودان، مهمان می‌کنی و آنان را از نعمت‌های زیبای خود بهره‌مند می‌کنی.

\*\*\*

لُقْمَانُ : آیه ۷ - ۶

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ  
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ  
مُهِينٌ ﴿٦﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا  
كَأَن فِي أذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

از نیکوکاران برایم سخن گفتی، اکنون می‌خواهی از گروهی برایم سخن بگویی که برای گمراهی دیگران تلاش و کوشش می‌کنند. آنان در جستجوی سخنان لغو و بیهوده‌اند تا مردم نادان را به وسیله آن سخنان، گمراه کنند. آنان خود گمراه هستند و دین تو را به بازی می‌گیرند و سعی می‌کنند تا مردم

را از دین تو جدا کنند، تو برای آنان عذابی آماده کرده‌ای که آنان را خوار و ذلیل کند.<sup>(۱)</sup>

وقتی قرآن برای آنان خوانده می‌شود، با غرور و تکبر، روی برمی‌گردانند، چنان که گویی قرآن را نشنیدند، گویا که هر هستند و نمی‌توانند بشنوند، به راستی که عذاب دردناکی در انتظار آنان است.

\*\*\*

دوست دارم بدانم این دو آیه، درباره چه ماجرای نازل شده است؟  
به مطالعه کتاب‌ها می‌پردازم.  
نتیجه بررسی من این می‌شود:

محمد ﷺ در شهر مکه بود و مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت می‌کرد و برای آنان قرآن می‌خواند. گروهی از مردم به قرآن علاقه‌مند شده بودند و برای شنیدن قرآن نزد محمد ﷺ می‌رفتند و به آیات قرآن گوش می‌دادند، مسلمانان امید زیادی داشتند که آنان مسلمان شوند و دست از بت‌پرستی بردارند.

«نضر» نام یکی از بزرگان مکه بود. وقتی این ماجرا را فهمید با خود فکری کرد، او تصمیم گرفت تا کنیز آوازه‌خوانی را بخرد. او آن کنیز زیبا را با قیمت زیادی خریداری کرد و به خانه‌اش آورد.

وقتی نضر خبردار می‌شد که کسی از مردم مکه می‌خواهد مسلمان شود، نزد او می‌رفت و او را به مهمانی دعوت می‌کرد. نضر، آن مرد را به خانه‌اش می‌برد.

وقتی که نضر و مهمانش به خانه می‌رسیدند، نضر آن زن آوازه‌خوان را صدا می‌زد و به او می‌گفت: «از مهمان من، پذیرایی کن، به او شراب بده و برای او



آواز بخوان».

سپس نَصْر به مهمان خود چنین می‌گفت: «محمّد به تو می‌گوید اگر مسلمان شوی در بهشت از نعمت‌های زیبا بهره‌مند خواهی شد، بیا من همین الآن به تو آن نعمت‌های زیبا را می‌دهم. این کنیز امشب در اختیار تو باشد، چرا می‌خواهی یک عمر نماز بخوانی و به خودت زحمت بدهی تا به بهشت برسی؟ من آنچه در بهشت است را امشب به تو می‌دهم».

اینجا بود که آن زن، شروع به خواندن می‌کرد و مجلس شراب آماده می‌شد... آری، نَصْر با این سخنان، قرآن تو را مسخره می‌کرد و مردمی را که در جهل و نادانی بودند، گمراه می‌کرد، او با این کار خود توانست گروهی از جوانانی را که زمینه هدایت را داشتند، گمراه کند و مانع مسلمان شدن آنان شود. عده‌ای از مسلمانان نزد او رفتند و او را از این کار نهی کردند و برای او آیاتی از قرآن خواندند، اما او به سخن آنان گوش نکرد و راه خود را ادامه داد، اینجا بود که این دو آیه نازل شد و وعده آتش جهنّم به او داده شد.<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

از آیه ۶ این سوره فهمیده می‌شود که «غنا» حرام است و هر کس آن را گوش کند، گناه کرده است.

«غنا» آهنگ‌هایی است که با مجلس گناه و فساد مناسبت دارد و سبب می‌شود شهوت انسان تحریک شود. هر نوع موسیقی، آهنگ و صدایی که این ویژگی را داشته باشد، شنیدن آن حرام است.

اگر موسیقی ای شنیدم و احساس کردم آن صدا یا موسیقی باگناه جنسی مناسبت دارد، باید بدانم که آن صدا و موسیقی حرام است و مرا از راه کمال و سعادت دور می‌کند.

غنا، روح نفاق را در قلب انسان می‌رویاند، کسی که غنا گوش کند، قلب او کم‌کم از نور ایمان فاصله می‌گیرد و تاریکی جای آن را می‌گیرد. در خانه‌ای که صدای غنا به گوش رسد، دیگر فرشتگان وارد آن خانه نمی‌شوند. (۳)

\*\*\*

#### لُقْمَانُ : آیه ۹ - ۸

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ  
الَّتِي فِيهَا خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

از کسانی که تلاش می‌کنند مردم را گمراه نکنند، سخن گفتی و به آنان وعده عذاب دادی، اکنون از مؤمنان سخن می‌گویی: کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، باغ‌های پر از نعمت بهشت از آن‌ان خواهد بود، آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود، این وعده توست و وعده تو حق است، تو خدای توانا و فرزانه هستی.

\*\*\*

#### لُقْمَانُ : آیه ۱۱ - ۱۰

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَاللَّيْلِ  
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تُمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ  
السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ  
فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ  
مُبِينٍ ﴿١١﴾

تو خدای یگانه هستی و بر هر کاری قدرت داری، تو آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که بتوان دید، برافراستی.

تو در زمین کوه‌های استوار قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشند، روی زمین، از همه نوع حیوانات پراکنده کردی، تو از آسمان باران را فرو فرستادی

و از هر نوع گیاهی به مقدار کافی و لازم رویاندی. آری، این تو بودی که در زمین برای انسان همه وسایل زندگی را فراهم نمودی، همه این‌ها، آفریده‌های توست. بُت پرستان که بُت‌ها را می پرستند، چرا فکر نمی کنند؟ آن بُت‌ها چه چیزی را آفریده‌اند؟ بُت‌ها قطعه‌ای چوب یا سنگ، بیشتر نیستند و بر هیچ کاری، توانایی ندارند، پس چرا عده‌ای آنان را می پرستند؟ به راستی که بُت پرستان در گمراهی آشکاری هستند.

لُقْمَانُ : آیه ۱۳ - ۱۲

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ  
وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ  
حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ  
إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾

اکنون از «لقمان» برایم سخن می‌گویی، تو به لقمان «حکمت» عطا کرده بودی، او به چنان مقامی دست یافت که تو سخنان او را در قرآن ذکر می‌کنی. تو به لقمان گفتی: «ای لقمان! شکرگزار نعمت‌های من باش، هر کس شکرگزاری کند، به خود سود رسانده است، هر کس هم کفران نعمت کند، به خود ضرر زده است، زیرا من خدای بی‌نیاز هستم و به عبادت بندگان خود، هیچ نیازی ندارم، من سرچشمه همه خوبی‌ها و نعمت‌ها هستم و نیز شایسته ستایش می‌باشم».

لقمان پسر خود را نصیحت می‌کرد، تو در این سوره نصیحت‌های او به

پسرش را یادآور می‌شوی و چنین می‌گویی: لقمان به عنوان موعظه به پسرش چنین گفت: «فرزندم! هرگز برای خدا شریکی قرار نده که شرک به خدا، ستم بزرگی است».

آری، کسی که به تو شرک بورزد، به خود ظلم کرده است و سرمایه وجودی خود را تباه کرده است.

\*\*\*

اسم او حمّاد بود و در شهر بصره زندگی می‌کرد، او این سوره را بارها خوانده بود و دوست داشت بداند لقمان که بود؟ چگونه شد که خدا به او حکمت عطا کرد. (۴)

حمّاد با خود فکر کرد که باید جواب این سؤال را از امام صادق علیه السلام بشنود، پس صبر کرد تا زمان حجّ فرا رسید و به سوی مکه رهسپار شد، او در مکه با امام صادق علیه السلام دیدار کرد و سؤال خود را پرسید.

امام صادق علیه السلام در جواب او چنین فرمود: «لقمان ویژگی‌های خوب زیادی داشت و خدا به همین خاطر به او حکمت عطا کرد». آن روز، امام صادق علیه السلام ویژگی‌های زیادی برای لقمان بیان کرد که در اینجا بعضی از آن ویژگی‌ها را می‌نویسم:

۱- لقمان مردی پرهیزکار بود، او کم سخن می‌گفت و بیشتر وقت‌ها در حال فکر کردن بود.

۲- وقتی ثروت به او رو می‌کرد، خوشحالی نمی‌کرد. او می‌دانست که دنیا وفا ندارد.

۳- وقتی سختی و مشکلات به او می‌رسید، اندوهناک نمی‌شد، بلکه بر آن‌ها، صبر می‌کرد.

۴- او به داغ فرزندانش مبتلا شد، اما برای مرگ آنان، گریه نکرد، زیرا باور داشت که سرانجام همه انسان‌ها مرگ است.

۵- اگر می‌دید که دو نفر با هم اختلاف دارند و با هم دعوا می‌کنند، آنان را با هم آشتی می‌داد. (۵)

\*\*\*

روزی، خدا فرشتگانش را نزد لقمان فرستاد، لقمان آن فرشتگان را نمی‌دید، اما صدای آنان را می‌شنید. فرشتگان به او گفتند:

— ای لقمان! آیا می‌خواهی خدا تو را نماینده خود روی زمین قرار دهد؟ به تو پادشاهی و حکومت بدهد تا میان مردم، داوری کنی؟

— اگر این دستور خداست، من اطاعت می‌کنم، اما اگر خدا مرا در انتخاب، آزاد گذاشته است، نمی‌پذیرم.

— چرا؟

— هیچ کاری به سختی قضاوت و داوری در میان مردم نیست. هر کس دنیا را بر آخرت برگزیند، دنیا و آخرت را از دست می‌دهد.

فرشتگان از این سخن لقمان تعجب کردند. خدا سخن او را پسندید. شب فرار سید و لقمان در خواب بود، خدا حکمت را به لقمان عطا کرد. وقتی لقمان از خواب بیدار شد، داناترین مردم آن روزگار شده بود.

پس از مدتی، آن فرشتگان نزد داوود علیه السلام رفتند و به او گفتند که آیا دوست دارد خدا به او حکومت دهد. داوود جواب مثبت داد.

اینجا بود که خدا به داوود علیه السلام پادشاهی و حکومت عطا کرد. لقمان نزد داوود علیه السلام می‌رفت و برای او سخن می‌گفت و او را از حکمت خود بهره‌مند می‌ساخت. روزی داوود علیه السلام به لقمان گفت: «ای لقمان! خوشا به حال تو! خدا

به تو حکمت عطا کرد و از سختی های حکومت نجات پیدا کردی، اما خدا به من حکومت داد و من به سختی های آن گرفتار شده ام» (۶)

آری، لقمان راه حکمت را انتخاب کرد و اکنون تو در قرآن، سخنان حکمت آمیز او را برای همه انسان ها بیان می کنی. حکمتی که تو به لقمان عطا کردی، همان فهم دقیق راه و روش زندگی است. اگر من به سخنان او گوش فرادهم، می توانم از این حکمت بهره مند گردم.

\*\*\*

#### لقمان : آیه ۱۵ - ۱۴

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا  
عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَمَإ�نٍ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ  
الْمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ  
عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ  
إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

برایم گفتی که لقمان فرزندش را به یکتاپرستی فرا خواند، این اولین نصیحت او بود، دوست دارم بدانم موعظه های دیگر لقمان چه بود، اما باید کمی صبر کنم، در میان بحث نصیحت های لقمان، تو در آیات ۱۴ و ۱۵، موضوع احترام به پدر و مادر را مطرح می کنی و سپس در آیه ۱۶، بقیه نصیحت های لقمان را بیان می کنی.

آری، لقمان از فرزندش خواست تا شکرگزار نعمت های خدا باشد، به راستی چه نعمتی بالاتر از نعمت پدر و مادر؟

پدر و مادر برای ما زحمت زیادی کشیده اند، برای همین تو، نیکی کردن به پدر و مادر را بر ما واجب کردی.

تو تأکید کردی که انسان به مادرش نیکی بیشتری کند، زیرا مادر با سختی زیادی او را حمل کرد و رنج فراوانی برد و به مدت دو سال هم به او شیر داد. آری، مادران در دوران بارداری، گرفتار ناتوانی جسمی می شوند، آنان شیرۀ جانشان را به پرورش جنین خود، اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی جسم خود، بهترین ها را تقدیم او می دارند.

در دوران شیردهی هم همین است، مادر شیرۀ جانش را به کودکش می دهد. دوران شیردهی کامل، دو سال است، مادرانی که سالم و تنومند هستند، می توانند دو سال به کودک خود شیر بدهند.

\*\*\*

تو از انسان می خواهی تا شکرگزار تو و پدر و مادرش باشد و بداند که سرانجام برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شود. اگر کسی به پدر و مادرش، بی احترامی کند، در روز قیامت، نتیجه کار خود را خواهد دید. در روز قیامت، بوی خوش بهشت از فاصله دور به مشام انسان ها می رسد، اما کسی که پدر و مادرش از او ناراضی هستند، هرگز بوی خوش بهشت را احساس نخواهد کرد. (۷)

\*\*\*

درست است که انسان باید احترام پدر و مادر خود را نگاه دارد، اما پیوند انسان با تو بر همه پیوندها مقدم است.

اگر پدر و مادری بخواهند فرزند خود را از تو جدا کنند، فرزند نباید به سخن آنان گوش کند، البته باید در امور دنیایی به آنان کمک کند و با آنان به نیکویی رفتار کند، او حق ندارد با شدت عمل و بی حرمتی با آنان برخورد نماید.



اگر پدر و مادر او را زیر فشار گذاشتند، صبر پیشه کند و هرگز با آنان بدرفتاری نکند، او باید از کسانی که به درگاه تو رو می‌کنند، پیروی کند. تو در روز قیامت به او پاداش بزرگی خواهی داد. تو بر اعمال و رفتار بندگان خود آگاهی داری، به نیکوکاران پاداش نیکو می‌دهی و کافران و بُت پرستان را به عذاب گرفتار می‌سازی.

\*\*\*

#### لُقْمَانُ : آیه ۱۶

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ  
فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ  
لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

اکنون می‌خواهی ادامه نصیحت‌های لقمان را برایم بگویی، لقمان به فرزندش چنین گفت: «فرزندم! بدان اگر تو کار خوب یا بدی انجام دهی و آن کار به اندازه یک دانه خردل هم باشد، خدا در روز قیامت آن کار را برای حسابرسی حاضر می‌کند، هر چند آن کار بسیار کوچک، در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمان‌ها یا زمین، پنهان شده باشد، خدا به همه امور کوچک کاملاً آگاه است و از همه چیز باخبر است».

\*\*\*

هدف لقمان از این سخن این بود که فرزندش به یاد قیامت باشد و بداند که او نتیجه کارهای خود را در روز قیامت می‌بیند. لقمان در سخن خود از «خردل» سخن گفت، خردل گیاهی است که دانه‌های بسیار کوچکی دارد. در زبان عربی وقتی می‌خواهند کوچکی چیزی را مثال بزنند، می‌گویند: «آن چیز مثل دانه خردل است»، اما زبان فارسی ما چنین

می‌گوییم: «آن چیز به اندازه سر سوزن است».  
 در روز قیامت من نتیجه همه کارهای خود را می‌بینم، هر چند کار من به  
 اندازه سر سوزنی باشد!

\*\*\*

لقمان: آیه ۱۹ - ۱۷

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ  
 عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ  
 الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ  
 وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

پسرم! نماز را بر پادار، به خوبی‌ها امر کن و مردم را از زشتی‌ها نهی نما، در  
 برابر سختی‌هایی که به تو می‌رسد، صبر کن و شکیباش که صبر از کارهای  
 مهم و اساسی می‌باشد، هیچ انسانی بدون صبر نمی‌تواند بر مشکلات غلبه  
 کند.

پسرم! با مردم مهربان باش و در مقابل آنان فروتن باش، هرگز با بی‌اعتنایی  
 از مردم رو برنگردان. با کبر و غرور روی زمین راه مرو که خدا کسانی که  
 خودپسند و مغرور هستند را دوست ندارد.

پسرم! در راه رفتن، میانه رو باش، نه بسیار تند برو و نه بسیار آهسته.  
 صدایت را آهسته ساز و هیچ‌گاه فریاد نزن که زشت‌ترین صداها، صدای  
 درازگوشان است.

\*\*\*

در زمانی که لقمان زندگی می‌کرد، هیچ صدایی زشت‌تر از صدای درازگوش

(الاغ) نبود. همه حیوانات وقتی نیازی دارند، صدای خود را بلند می کنند، اما الاغ، تنها حیوانی است که گاهی بدون هیچ نیاز و دلیلی، فریاد سر می دهد. لقمان، نعره ها و فریادهای انسان های مغرور را به صدای الاغ همانند می کند، زیرا انسان فهمیده، هیچ نیازی نمی بیند که داد و فریاد راه بیندازد و فریاد بزند، جاهلان به هر بهانه ای فریاد می زنند و صدای خود را بلند می کنند.

\*\*\*

در این سوره، ده نصیحت لقمان را بیان کردی، این خلاصه نصایح او به فرزندش است:

- ۱- یکتاپرست باش!
- ۲- قیامت را فراموش نکن!
- ۳- نماز را به پادار!
- ۴- امر به معروف کن!
- ۵- نهی از منکر نما!
- ۶- در سختی ها شکیبیا باش!
- ۷- به مردم بی اعتنا نباش!
- ۸- با کبر و غرور راه نرو!
- ۱۰- در راه رفتن، معتدل باش!
- ۱۰- فریاد نزن!

حکمتی که تو به لقمان عطا کردی، همان فهم دقیق راه و روش زندگی است. اگر من به این سخنان عمل کنم، از حکمت لقمان، بهره برده ام.

لُقْمَانُ : آیه ۲۱ - ۲۰

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ  
النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ  
مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا  
عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾

مهم ترین موعظه لقمان، دعوت به یکتاپرستی بود، تو این موعظه مهم را در  
این سوره نازل کردی و از محمد ﷺ خواستی تا آن را برای مردم مکّه بخواند،  
آن مردم گرفتار خرافات شده بودند و بُت‌ها را به عنوان شریک تو  
می پرستیدند، اکنون فرصت مناسبی است تا آنان را به یکتاپرستی دعوت  
کنی، برای همین این آیات را نازل می کنی:

آیا نمی بینید که من آنچه در آسمان و زمین است، در اختیار شما قرار دادم؟  
آیا نگاه نمی کنید که نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به شما ارزانی داشته‌ام؟

من به شما این همه نعمت دادم، اما شما از پذیرش دین من، خودداری می‌کنید، شما دست از بُت پرستی بر نمی‌دارید و در دین باطل خود سرسختی نشان می‌دهید. شما هیچ دلیلی برای بُت پرستی ندارید، هیچ کتاب آسمانی شما را به بُت پرستی دعوت نکرده است، هیچ پیامبری، شما را به بُت پرستی فرا نخوانده است. محمّد از شما می‌خواهد تا از قرآن پیروی کنید، شما در جواب به او می‌گویید «ما فقط از دین پدران و نیاکان خود پیروی می‌کنیم»، شیطان پدران شما را به سوی آتش جهنّم فرا خواند و آنان او را اطاعت کردند، آیا شما از پدران خود پیروی می‌کنید تا در آتش جهنّم گرفتار شوید؟

\* \* \*

در آیه ۲۰ این سوره چنین خواندم: «خدا نعمت‌های آشکار و پنهان را به شما عطا نمود».

نعمت آشکار خدا را که می‌شناختم، هر چه که با چشم می‌توانم ببینم، نعمت آشکار خداست: خورشید، ماه، باران، سلامتی، نعمت پدر و مادر و...  
اما من دوست داشتم بدانم منظور از نعمت پنهان خدا چیست؟ برای همین به مطالعه و تحقیق رو آوردم، سرانجام به حدیثی از امام کاظم علیه السلام رسیدم، یکی از یاران امام کاظم علیه السلام از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام در جواب به او چنین فرمود:

— نعمت پنهان خدا، امامی است که از دیده‌ها پنهان است.

— آقای من! مگر در میان امامان، امامی غائب خواهد شد؟

— آری. امام دوازدهم از دیده‌ها پنهان خواهد شد، اما هرگز یاد او از دل‌های مؤمنان نخواهد رفت. او سرانجام ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود.<sup>(۸)</sup>

\*\*\*

وقتی این حدیث را خواندم، به فکر فرو رفتم، آری، اکنون مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان است، نمی‌توانم او را ببینم، من در روزگار «غیبت» هستم. شنیده‌ام که هر کس در این زمان بر دین خود باقی بماند و طولانی شدن غیبت امام، او را ناامید نکند، در روز قیامت کنار اهل بیت علیهم السلام و هم‌درجه آنان خواهد بود. (۹)

خدایا! از تو می‌خواهم کمکم کنی تا در دین خود ثابت قدم باشم، به تو پناه می‌برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، سبب شک و تردیدم شود. از تو می‌خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم. توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده! بارخدایا! ایمان مرا به امام زمان خویش، زیاد و افزون و افزون‌تر فرما و مرا از یاد او غافل مگردان. (۱۰)

\*\*\*

## لُقْمَانُ : آیه ۲۶ - ۲۲

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ  
فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾ وَمَنْ  
كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ  
بِدَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ  
غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ  
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

محمد صلی الله علیه و آله سال‌های سال، مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما گروهی از

آنان با او دشمنی کردند و او را دروغگو خواندند، تو می دانستی که محمد ﷺ از گمراهی آن مردم، رنج می برد و بسیار اندوهناک می شود، برای همین با او چنین می گویی:

هر کس با تمام وجود، خود را تسلیم امر من کند و در عمل هم نیکوکار باشد، به دستاویزی استوار چنگ زده است و به تکیه گاهی مطمئن تکیه کرده است. سرانجام همه کارها با من است و در روز قیامت، به او پاداش نیکو می دهم.

ای محمد! کفر کافران نباید تو را اندوهناک کند، بدان که آنان در روز قیامت برای حسابرسی در پیشگاه من حاضر می شوند و من آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازم و آنان را کیفر می کنم.

هیچ کدام از کردار و رفتار آنان از من مخفی نیست، من به راز دلها دانا هستم.

ای محمد! ثروت دنیای آنان تو را شگفت زده نکند، من مدتی کوتاه به آنان مهلت می دهم و آنان از این نعمت های زودگذر دنیا بهر مند می شوند، اما به زودی مهلت آنان به پایان می رسد و من آنان را به عذابی دردناک گرفتار می کنم.

وقتی که مرگ آنان فرا رسد و فرشتگان پرده از چشمان آنان بگیرند و آنان جهنم و آتش سوزان آن را ببینند از این سخن خود پشیمان می شوند، اما آن وقت دیگر پشیمانی سودی ندارد.<sup>(۱۱)</sup>

\*\*\*

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیات دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به

آسمان‌ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می‌شود و می‌فهمد که این جهان خالقی دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان! آری، تو به همهٔ انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا کنند.

اگر از انسان‌ها پرسیده شود: «این آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است؟»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می‌داند و در جواب می‌گویند: «خدای یگانه آسمان و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان‌ها قرار دادی.

پس چرا عده‌ای حق را انکار می‌کنند و رو به بُت پرستی می‌آورند؟ تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را انتخاب کند، عده‌ای حق را انکار می‌کنند، نتیجه کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش می‌شود، هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را کند، نور فطرت از او گرفته می‌شود، بر دل او مهر می‌زنی و او به غفلت مبتلا می‌شود، دیگر سخن حق را نمی‌شنود، حق را نمی‌بیند.

\*\*\*

تو به ایمان و عبادت بندگان نیاز نداری، هر کس ایمان آورد و تو را عبادت کند، به خود سود رسانده است، آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست، تو خدای بی‌نیاز هستی، سرچشمه همهٔ خوبی‌ها و نعمت‌ها هستی و شایسته ستایش می‌باشی.

\*\*\*



## لُقْمَانُ : آیه ۲۷

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ  
مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ  
حَكِيمٌ ﴿۲۷﴾

هر موجودی که در جهان وجود دارد، نشانه‌ای از قدرت و علم توست، تعداد آن‌ها آن قدر زیاد است که کسی نمی‌تواند آن‌ها را بشمارد. تو برای خلق موجودات فقط گفتی «باش»، آن موجود خلق شد، چون همه موجودات از گفتن واژه «باش»، خلق شدند، برای همین در این آیه از آن‌ها به عنوان واژه یاد می‌کنی. البته تو هرگز مانند انسان سخن نمی‌گویی، تو جسم نداری.

به راستی چه کسی می‌تواند تعداد آفریده‌های تو را بشمارد؟ در زمان قدیم برای نوشتن از قلم استفاده می‌شد، قلم را داخل مرکب یا جوهر سیاه رنگ می‌زدند و بر روی کاغذ می‌نوشتند.

در این آیه برای من مثالی ذکر می‌کنی تا عظمت جهان را بهتر بفهمم: اگر قرار باشد من آفریده‌های تو را بشمارم، نیاز به کاغذ و جوهر و قلم دارم. فرض می‌کنم که همه درختان زمین، قلم شوند و آب دریاها جوهر باشد و هفت دریای دیگر به آن اضافه گردد. آنگاه من شروع به نوشتن کنم، آن قدر بنویسم تا آب همه آن دریاها تمام شود، باز نمی‌توانم همه آفریده‌ها را بنویسم!

آری، تو خدای توانا و فرزانه هستی، جز تو چه کسی، شایستگی پرستش دارد؟ (۱۲)

\*\*\*

اگر انسان بخواهد ستارگانی را که تا کنون در آسمان کشف شده است، بشمرد، چقدر زمان می برد؟

ستاره شناسان به این سؤال این گونه جواب داده اند: «اگر همه انسان ها جمع بشوند، هر کدام از آنها در هر ثانیه، ده ستاره را بشمارند و تمام عمر خود را صرف این کار کنند، باز سی هزار سال طول می کشد تا بتوانند همه ستارگان را بشمارند».

تعداد ستارگان کشف شده این است:

ده هزار میلیارد میلیارد!

الله اکبر!

\*\*\*

لقمان : آیه ۲۸

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْزُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾

از زمان آدم ﷺ تا برپایی قیامت، انسان های زیادی به این دنیا آمده اند، به راستی تو چگونه همه آنان را در یک لحظه زنده می کنی؟ وقتی فکر می کنم می بینم تعداد آنها بسیار زیاد است.

در این آیه، جواب این سؤال مرا می دهی: «آفرینش و رستاخیز همه انسان ها برای من مانند آفرینش یک انسان است، من خدای شنوا و بینا هستم».

تو چگونه یک انسان را می آفرینی، به همین آسانی می توانی میلیاردها انسان را خلق کنی، میلیاردها انسان را زنده کنی و از قبر بیرون آوری. تو خدا هستی و قدرت تو اندازه ای ندارد.

وقتی روز قیامت فرا رسد، تو فقط اراده می کنی و می گویی: «ای انسان ها!

زنده شوید»، ناگهان همه زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

\*\*\*

لُقمان : آیه ۳۱ - ۲۹

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ  
وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ  
مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ  
وَأَنَّ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾  
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي  
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده‌ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیدار می‌کنی و خورشید و ماه را در اختیار انسان قرار داده‌ای، خورشید و ماه با نظام خاص و برای زمان معینی در حرکت هستند، حرکت آنان تا ابد نخواهد بود، وقتی قیامت برپا شود، خورشید و ماه از حرکت باز می‌ایستند و خاموش می‌شوند. خورشید و ماه تا زمانی که قیامت برپا شود، به صورت دقیق در مدار خود حرکت می‌کنند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می‌چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می‌کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

تو جهان را با نظم اداره می‌کنی و از همه اعمال و رفتار بندگان خود آگاهی داری، همه این‌ها دلیل بر آن است که تو حق هستی و خدایان دروغین باطل! راه کسانی که بُت‌ها را می‌پرستند، راه باطل است، راه کسانی که تو را می‌پرستند، راه حق و حقیقت است، تو خدای بی‌همتا و بلندمرتبه هستی.

تو کشتی‌ها را به خدمت انسان گماشتی، کشتی‌ها به فضل و رحمت تو، در دریاها روان می‌شوند.

آری، تو از روز و شب، خورشید و ماه و حرکت کشتی‌ها سخن گفتی، در همه این‌ها برای کسانی (که شکیباهستند و شکرگزار تو می‌باشند)، نشانه‌ای از قدرت توست.

\*\*\*

ابتدا تصوّر می‌کردم کشتی‌ها در زندگی من اثری ندارند، اما بعداً متوجه شدم که بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می‌پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، اگر کشتی‌ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجه می‌شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اولیه آن‌ها) با کشتی منتقل شده‌اند و سپس به دست من رسیده‌است.

\*\*\*

#### لُقمان : آیه ۳۲

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ اللَّيْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ  
الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ  
خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾

تو یکتاپرستی را در نهاد همه انسان‌ها قرار دادی، همه انسان‌ها با فطرت خود تو را می‌شناسند، اما لذت‌های دنیا نمی‌گذارد انسان‌ها به ندای فطرت خویش گوش کنند.

اگر بُت‌پرستان سوار بر کشتی شوند و طوفانی سهمگین فرارسد، آنان از

همه جا ناامید می شوند و تو را با اخلاص صدا می زنند، آنان بُت های خود را فراموش می کنند و فقط تو را می خوانند و به تو ایمان می آورند. آری، بلا، زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت افتاده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند. تو آنان را نجات می دهی، وقتی که بلا و مصیبت از آنان برطرف شد، دو گروه می شوند: گروهی به ایمان خود وفادار می مانند، گروهی دیگر، همه چیز را فراموش می کنند و راه کفر در پیش می گیرند.

چه کسانی آیات تو را انکار می کنند و راه کفر برمی گزینند؟ فقط کسانی که پیمان شکن هستند و کفران نعمت می کنند، این چنین هستند، آنان راه کفر را برمی گزینند و خود را از سعادت محروم می کنند.

\*\*\*

#### لُقمان : آیه ۳۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي  
وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ  
فَلَا تَعْرَتَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿۳۳﴾

اکنون از انسان ها می خواهی تا از عذاب تو بپرهیزند، از روزی بترسند که هیچ کس به فکر دیگری نیست و هیچ کس نمی تواند عذاب را از دیگری دور کند. در آن روز، هر کس گرفتار اعمال خودش است، نه پدر مشکلی از فرزند می گشاید و نه فرزند می تواند گره از کار پدر بگشاید.

تو وعده دادی که همه انسان ها را در روز قیامت زنده کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند، این وعده تو، حق و حتمی است و حتماً فرا

می رسد.

تو می دانی که شیفتگی به دنیا باعث می شود انسان به زشتی ها رو بیاورد، برای همین چنین می گویی: «ای انسان! مبادا زندگی دنیا شما را فریب دهد! مبادا شیطان شما را مغرور سازد».

\*\*\*

در اینجا به این دو دشمنِ سعادت انسان اشاره کردی:

۱ - عشق و علاقه به دنیا:

عشق به دنیا باعث می شود انسان هدف اصلی خویش را فراموش کند، کسی که عاشق دنیا می شود از یاد می برد که دنیا به هیچ کس وفا ندارد، او به دنبال جمع کردن ثروت بیشتر می رود و ناگهان مرگ او فرا می رسد و او با دست خالی به سوی قبر سرازیر می شود.

۲ - شیطان:

شیطان با دسیسه های خود می خواهد انسان را فریب دهد، او استاد ماهری است، او به انسان می گوید: «تو هنوز فرصت توبه داری، تا جوان هستی از لذت های دنیا بهره مند شو، تو فرصت برای توبه داری»، اما این فریبی بیش نیست، ناگهان مرگ فرا می رسد و فرصت توبه برای همیشه از دست می رود.

\*\*\*

لُقْمَانُ : آیه ۳۴

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾

محمد ﷺ بارها برای بُت پرستان از روز قیامت سخن گفت: «روزی که

خورشید خاموش می شود، کوه‌ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آتش جهنم برافروخته گردد...» (۱۳)

آنان از محمد ﷺ می پرسیدند که قیامت کی برپا می شود؟ زمان آن چه وقتی است؟ تو می گویی که مردگان بار دیگر زنده می شوند، این حادثه کی روی می دهد؟

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «آگاهی از زمان قیامت، مخصوص خداست، خداست که باران را نازل می کند، او از آنچه در رحم مادران است، آگاهی دارد، هیچ کس نمی داند فردا چه بر سرش می آید و هیچ کس نمی داند در کدام سرزمین می میرد، فقط خداست که تمام این‌ها را می داند، او خدای دانا و آگاه است.»

\*\*\*

بُت پرستان از محمد ﷺ دربارهٔ زمان برپایی قیامت سؤال کردند، تو به آنان گفتی که آگاهی از روز قیامت، مخصوص توست و هیچ کس از آن خبر ندارد، سخن تو این است: ای انسان! تو از لحظهٔ باریدن باران اطلاع نداری، تو نمی دانی فردا چه اتفاقی برایت می افتد، تو نمی دانی در کجا مرگ به سراغت می آید، تو را چه رسد که بخواهی از لحظهٔ برپایی قیامت باخبر باشی!! نادانسته‌های تو بسیار است. علم به زمان قیامت، مخصوص من است، به چه فکر می کنی؟ تو نمی دانی فردا، زنده هستی یا نه؟ وقتی به سفر می روی، نمی دانی آیا بار دیگر به خانه باز می گردی یا نه؟ ای انسان قدری فکر کن، تو از علم بهره‌ای اندک داری.

\*\*\*

در این آیه از این پنج چیز که علم آن مخصوص توست نام بردی:

۱ - علمِ زمانِ قیامت.

تو فقط می‌دانی که قیامت چه زمانی برپا می‌شود و هیچ کس از این علم، بهره‌ای ندارد.

۲ - علمِ باران.

منظور از علم به باران، علم به زمانِ باریدن باران نیست، این کار را انسان هم می‌تواند تا اندازه‌ای انجام دهد.

علم باران، چیز دیگری است!

اگر امشب باران در شهر من ببارد، تو می‌دانی که چند قطره از این باران، بر زمین باریده است. چند قطره بر روی درختان؟

آیا کسی می‌داند که از ابتدای خلقت، چند قطره باران باریده است؟ چند قطره از باران بر روی دریا و چند قطره از آن بر روی خشکی‌ها باریده است؟ آن قطره بارانی که هزار سال پیش بر روی سنگی در گوشه‌ای از دنیا بارید، الان کجاست؟ آیا به دریا رفت؟ به کدام دریا؟ آیا در دل زمین فرو رفت، الان آن قطره کجاست؟ آیا سر از چشمه‌ای درآورد؟ یا هنوز در دل زمین است؟ آیا بخار شد و به هوا رفت؟ آن بخار کجا رفت؟ آیا بار دیگر ابری تشکیل شد و این بخار هم جزئی از آن ابر شد؟ این‌ها را تو می‌دانی.

۳ - علمِ جنین

بشر امروزه می‌تواند با دستگاه‌هایی که اختراع کرده است، بفهمد که جنینی که در رحمِ مادر است، دختر است یا پسر.

علم به جنین چیز دیگری است!

فقط تو هستی که می‌دانی آیا این جنین زنده به دنیا می‌آید یا نه؟ وقتی به دنیا می‌آید آیا عمر طولانی دارد یا عمر کوتاه؟ روزی او زیاد خواهد بود یا کم؟ آیا



وقتی به سنّ جوانی برسد، بیمار و ناتوان خواهد بود یا توانا و قدرتمند؟ او در زندگی چه راهی را در پیش خواهد گرفت؟ آیا او انسان موفقی خواهد بود یا این که سربار جامعه خواهد شد؟ آیا پزشک و مهندس و کارآفرین و... خواهد شد؟ آیا باعث افتخار جامعه خود می شود یا مایه آبروریزی پدر و مادر خود؟ این ها را فقط تو می دانی.

۴ - علم به حوادث

فقط تو می دانی که فردا برای من چه پیش می آید، آیا خوشحال خواهم بود، آیا گریان خواهم بود؟ آیا بیمار می شوم، آیا فردا روز مرگ من خواهد بود؟

۵ - علم به مکان مرگ

من در کجا از دنیا می روم؟ در وطن خود؟ در شهر دیگر؟ در وسط جاده؟ در آسمان با سقوط هواپیما؟ کجا؟ هیچ کس این را نمی داند.

چه افرادی که با هزاران امید به سفری می روند و دیگر از آن سفر باز نمی گردند، آنان با پای خود به سوی مرگ رفته اند.

\*\*\*

این پنج علمی که بیان شد، قسمتی از علم غیب است. علم غیب همان آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد، در این آیه تصریح شده است که علم غیب مخصوص خداست.

من در تاریخ خوانده ام که گاهی پیامبر از حادثه ای که در آینده اتفاق می افتاد، خبر داده اند. یک روز علی علیه السلام پیامبر را در حال گریه دید. علی علیه السلام از پیامبر سوال کرد: چرا گریه می کنی؟

پیامبر در پاسخ گفت: «جبرئیل به من خبر داد که حسین علیه السلام را در کنار نهر فرات شهید می کنند». آری، پیامبر ده ها سال قبل از شهادت حسین علیه السلام از

ماجرای کربلا خبر داد. (۱۴)

آخرین آیه سوره لقمان می‌گوید: «فقط خدا از حوادث آینده خبر دارد»، پس چگونه پیامبر از حوادثی که بیش از پنجاه سال دیگر روی خواهد داد، باخبر بود؟

چه کسی به من کمک می‌کند تا به جواب سؤال خود برسم؟  
جواب این سؤال در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن آمده است: «خدا به هر کس که بخواهد علم غیب می‌دهد».

آری، خدا به پیامبر چیزهایی آموخته است که از غیب است، این علم را خدا به او داده است، اگر خدا چیزی از غیب به پیامبر نیاموزد، پیامبر غیب نمی‌داند.

آری، پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر خدا به او این دانش را ندهد، او از اسرار جهان چیزی نمی‌داند، اما وقتی خدا به او این دانش را می‌دهد، او از برخی اسرار نهان جهان، آگاهی می‌یابد. امامان معصوم هم علم به بعضی از حوادث را از پیامبر به ارث برده‌اند، پیامبر در لحظه آخر عمر خود، هزار در علم به روی علی علیه السلام گشود که از هر دری، هزار در دیگر گشوده می‌شود. این علمی است که پیامبر به علی علیه السلام داد و پس از علی علیه السلام این علم به امامان بعدی رسید، آنان گاهی از حوادثی که در آینده روی می‌داد، باخبر بودند، آن‌ها این علم را به خودی خود نداشتند، بلکه خدا این علم را به آنان عطا کرده است. (۱۵)



سوره سجده

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۳۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه ۱۵ این سوره چنین آمده است: «مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می‌شنوند به سجده می‌روند». هر کس متن عربی این آیه را بشنود، باید به سجده برود، به همین خاطر این سوره را سوره سجده نامیده‌اند. این اولین سجده واجب قرآن است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش آسمان‌ها و زمین، قیامت، ویژگی‌های کافران، ویژگی‌های مؤمنان، عذاب کافران در روز قیامت، پاداش بهشت برای مؤمنان، هلاکت کافران به عذاب آسمانی...

سجده : آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ  
الْكِتَابِ لَأُرَبِّبَ فِيهِ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ  
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ  
يَهْتَدُونَ ﴿۳﴾

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، این قرآن، معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. در حق بودن این قرآن، هیچ شکّی نیست، تو این قرآن را بر قلب محمد ﷺ فرو فرستادی تا زمینه‌ی هدایت و رستگاری انسان‌ها را فراهم نماید.

محمد ﷺ قرآن را برای مردم خواند، اما گروهی از آنان گفتند: «قرآن ساخته‌ی ذهن محمد است». این چه سخن باطلی است که آنان می‌گویند؟ قرآن، کلام حقیقی است که از سوی تو نازل شده است.

تو خواستی تا محمد ﷺ مردمی را که برای آنان پیامبری نیامده بود از عذاب

روز قیامت بترساند. باشد که آنان به راه راست هدایت گردند.

\*\*\*

سجده : آیه ۴

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا  
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا  
شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۴﴾

تو آفریننده این جهان هستی، آفرینش جهان را بر اساس برنامه ریزی انجام دادی، زمین و آسمانها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای برای قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. پس از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمانها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرارگیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمانها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

بُت پرستان تصوّر می کنند که بُت ها می توانند آنان را شفاعت کنند، هرگز چنین نیست، یار و یاورى غیر از تو برای انسان نیست، آن هنگام که عذاب تو فرارسد، فقط تو هستی که می توانی انسان را از عذاب نجات دهی، هیچ کس بی اجازه تو نمی تواند شفاعت بکند، تو خدای یگانه هستی و شایسته پرستش. چرا انسان ها پند نمی گیرند؟

\*\*\*

#### سجده : آیه ۵

يُدَيِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ  
فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿۵﴾

این تو هستی که کار این جهان از آسمان گرفته تا زمین را اداره می کنی، همه هستی در دست قدرت توست، تو هستی که خلق می کنی و روزی می دهی. تو ماه و خورشید و ستارگان را آفریدی، هر کدام از آنان در مدار مخصوص خود در حرکتند، تو به باران فرمان می دهی که بر کجا ببارد، تو فرمان می دهی که درختان در بهار زنده شوند، تو روزی بندگان را می دهی، انسان ها را خلق می کنی، آنچه آنان لازم دارند برایشان فراهم می سازی. زمین به دور خود می چرخد و شب و روز به وجود می آید، تو زمین را همچون گهواره ای آرام برای انسان قرار دادی، ابر و باد و ماه و خورشید و فلک به امر تو در کارند.

آیا این جهان همواره باقی خواهد ماند؟

هرگز. فقط تو هستی که همیشه بوده ای و خواهی بود، هر چه غیر توست، سرانجام نابود می شود.

تو بودی که آفرینش را آغاز کردی، سرانجام هم، این آفرینش را به پایان



می‌بری! تو همه چیز را نابود می‌کنی. اختیار این جهان و هر چه در آن است، در دست توست، تو همان‌طور که جهان را آفریدی، می‌توانی آن را نابود کنی. آیا نابودی جهان پایان کار است؟

نه. بار دیگر آفریدن را آغاز می‌کنی، فرشتگان را زنده می‌کنی و انسان‌ها به فرمان تو سر از خاک برمی‌دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند. آن روز، روز قیامت است، روزی که به اندازه هزار سال از سال‌های این دنیا طول می‌کشد.

این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می‌کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می‌بینند، آنان در جهنم گرفتار می‌شوند.

آری، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی‌ها در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدتی هم می‌میرند، آنان کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی‌معنا می‌شود.

\*\*\*

سجده: آیه ۶

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۶﴾

تو قیامت را برپا می‌کنی تا انسان‌ها را حسابرسی کنی، به راستی تو چگونه این کار را خواهی کرد؟ میلیاردها انسان در صحرای قیامت جمع خواهند شد، آیا حسابرسی به اعمال ریز و درشت آنان، ممکن است؟ این کار برای انسان‌ها غیر ممکن است، اما تو خدایی هستی که از پنهان و آشکار باخبر هستی، تو همه چیز را می‌دانی، علم تو، اندازه‌ای ندارد. تو توانا و مهربان هستی.

آری، روز قیامت، روز حسابرسی است، تو از همه چیز باخبر هستی و برای همین است که در آن روز به اندازه سرسوزنی به کسی ظلم نمی‌شود، همه رفتارها و کردارهای انسان‌ها، ثبت شده است. هر کس نتیجه رفتار و کردار خود را می‌بیند.

تو در آن روز به نیت‌های خوب بندگانت نیز پاداش می‌دهی، خیلی‌ها هستند که نیت کار خوبی داشته‌اند و اما فرصت انجام آن را پیدا نکرده‌اند، آنان نیت خود را به هیچ کس نگفته‌اند، اما تو از آن باخبر بودی و در روز قیامت به آن نیت پاداش می‌دهی.

همچنین تو از نفاق و دورویی منافقان باخبر هستی، ممکن است یک نفر یک عمر در میان مسلمانان زندگی کند و نماز بخواند و روزه بگیرد، اما منافق باشد، روز قیامت تو او را به آتش جهنم می‌افکنی. تو از راز دل همه باخبر هستی.

\*\*\*

سجده : آیه ۷

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ

مِنْ طِينٍ ﴿۷﴾

تو آن خدایی هستی که هر چه را آفریدی، نیکو آفریدی، تو نیاز هر کدام از آفریده‌های خود را می‌دانستی و به هر کدام، آنچه به آن نیاز داشت، عطا کردی. تو آدم ﷺ را از گِل آفریدی.

\*\*\*

به این جمله فکر می‌کنم: «خدا هر چه را آفرید، نیکو آفرید و به هر کدام، آنچه به آن نیاز داشت، عطا نمود»، من به مطالعه و تحقیق می‌پردازم و به این مطالب می‌رسم:

#### ۱- حلزون

وقتی فهمیدم که خدا به حلزون‌ها ۲۵۰۰ دندان ریز داده است، تعجب کردم! قدرت این دندان‌ها به اندازه‌ای است که حلزون می‌تواند برگ‌ها را ریز ریز کند. حلزون قبل از اینکه غذایش را بخورد، با دندان‌هایش آن را به خوبی آسیاب می‌کند.

#### ۲- مگس

دانشمندان حشره‌شناس می‌گویند ساختمان مغز و سیستم اعصاب مگس از مجهزترین هواپیماها پیچیده‌تر است، برای مثال: سرعت بال زدن مگس ۳۵۰ بار در ثانیه است. ملخ یک هواپیمای معمولی، در هر ثانیه تقریباً ۲۷ بار دور می‌زند.

#### ۳- کینه

«اوربیتید» نام نوعی کینه است که در خاک زندگی می‌کند، او قوی‌ترین جاندار روی زمین است. او می‌تواند ۱۱۸۰ برابر وزن خود را جا به جا کند. قدرت انسان وقتی می‌تواند همانند او باشد که بتواند ۸۲۰۰۰ کیلوگرم را از زمین بلند کند، اگر ۷ اتوبوس را روی هم بگذارند و من آن‌ها را از زمین بلند

کنم، توانسته‌ام با این کرم کوچک رقابت کنم! یک انسان ورزشکار به زحمت می‌تواند دو برابر وزن خود را از زمین بلند کند.

#### ۴- مرغ مگس خوار

مرغ مگس خوار، کوچک‌ترین پرنده جهان است، قلب او ۱۲۶۰ بار در دقیقه می‌زند، (قلب انسان در دقیقه ۷۰ بار می‌زند). او هر ثانیه ۷۰ بار بال می‌زند. او می‌تواند ۸۰۰ کیلومتر را بدون لحظه‌ای استراحت، پرواز کند. (نوعی از آنان هر سال برای مهاجرت مجبور هستند طول خلیج مکزیک را پرواز کنند).  
به راستی انسان هر چقدر در آفرینش بیشتر فکر کند به عظمت قدرت خدا بیشتر پی می‌برد.

\*\*\*

تو انسان را از خاک آفریدی، خاک بی‌ارزش‌ترین عنصر روی زمین است، تو از همین خاک، مغز انسان را آفریدی که شگفت‌ترین آفریده جهان است. مغز در هر ثانیه بیش از یک صد میلیون پیام از اندام‌های مختلف عصبی دریافت می‌کند و در همان یک ثانیه، همه این اطلاعات را پردازش و بررسی می‌کند.

در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی اعلام شد: گروهی از دانشمندان ژاپنی و آلمانی سعی کردند تا یک درصد عملکردی را که مغز انسان در یک ثانیه انجام می‌دهد، شبیه‌سازی کنند.

آنان آزمایش خود را با بزرگ‌ترین رایانه جهان که ۸۳ هزار پردازنده داشت، انجام دادند.

آنان به این نتیجه رسیدند که اگر این رایانه بزرگ بخواهد یک درصد از تمام پردازش‌ها و ارتباطاتی را (که یک ثانیه در مغز روی می‌دهد) شبیه‌سازی کند،

چهل دقیقه وقت لازم دارد.  
مغز انسان ۲۴۰ هزار برابر بزرگ‌ترین رایانه‌ای که تا سال ۱۳۹۲ ساخته شده  
است، قدرت پردازش دارد.

\*\*\*

سجده: آیه ۹ - ۸

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَاءٍ  
مُهِينٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ  
وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾

برایم گفتی که آدم ﷺ را از گل آفریدی و سپس فرزندان او را از نطفه ناچیزی  
آفریدی، نطفه‌ای که از غذاهایی که انسان می‌خورد، تشکیل می‌شود، همه  
غذاهای انسان، ریشه‌اش به خاک برمی‌گردد.  
تو نطفه انسان را در رحم مادر (که جایگاه مطمئنی بود) قرار دادی و آن نطفه  
رشد کرد و جنین شد و تو به او شکل و اندام بخشیدی، سپس از روح خود  
در آن دمیدی، به او قدرت شنوایی و بینایی و فهمیدن عطا کردی. تو این‌گونه  
انسان را آفریدی، ولی انسان‌ها چقدر کم شکرگزار تو هستند!

\*\*\*

بار دیگر سخن تو را در آیه ۸ می‌خوانم: «سپس خدا روح خودش را در  
انسان دمید». به راستی منظور از این سخن چیست؟ آیا تو روح داری و آن  
روح خود را در ما دمیده‌ای؟  
این انسان است که جسم دارد و روح، اما تو یگانه‌ای، تو نه جسم داری نه  
روح!  
اگر تو روح می‌داشتی به روح خود نیازمند بودی، تو بی‌نیاز از همه چیز

هستی، اگر بگویم تو روح داری، تو را نیازمند فرض کرده‌ام!  
 پس چرا در این آیه گفتی که در آدم از روح خود دمیدم؟  
 باید مطالعه کنم تا به جواب سؤال خود برسم...

\*\*\*

به گفتگوی محمدبن مسلم با امام صادق علیه السلام می‌رسم، این گفتگو، گمشده من است: روزی محمدبن مسلم به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت:  
 - در قرآن خوانده‌ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

- خدا اول، جسم آدم را از گل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.  
 - یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت؟ یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

- بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

- آقای من! اگر این طور است پس چرا در قرآن آمده است که من از روح خود در آدم دمیدم؟ چرا خدا در قرآن می‌گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».  
 - من مثالی برای تو می‌زنم. آیا می‌دانی خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می‌کند؟ او به ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «خانه‌ام را برای طواف کنندگان آماده کن».  
 معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه‌ای که خدا آن را به عنوان خانه خود

انتخاب کرده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را انتخاب کرد، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرد. (۱۶)

سخن امام صادق علیه السلام به پایان رسید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست، خانه خدا را ابراهیم علیه السلام به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالا معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گل سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

سجده: آیه ۱۲ - ۱۰

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي  
خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ  
الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ  
الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا  
نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

محمد ﷺ برای بُت پرستان مکه از روز قیامت سخن می‌گفت، آنان با تعجب می‌پرسیدند: «وقتی ما مُردیم و بدن ما پوسید و به مستی خاک تبدیل شدیم، آیا دوباره زنده می‌شویم؟» (۱۷)

آنان روز قیامت را انکار می‌کردند و می‌خواستند با انکار آن، آزادانه به هوسرانی خود ادامه دهند. آنان غرق در لذت‌های دنیا شده‌اند، از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگوید: «فرشته مرگ را بر شما گمارده‌اند و او جان شما را می‌گیرد، وقتی روز قیامت برپا شود شما برای حسابرسی به پیشگاه



خدا حاضر می شوید».

مرگ و زندگی انسان به دست او نیست، این تو هستی که عزرائیل را مأمور مرگ انسان‌ها کرده‌ای. زمان مرگ هر انسانی مشخص است، وقتی آن زمان فرا رسد، عزرائیل جان او را می‌گیرد، هیچ انسانی نمی‌تواند مرگ را از خود دور کند.

امروز این کافران، روز قیامت را دروغ می‌شمارند، وقتی قیامت فرا رسد، آنان در پیشگاه تو سرهای خود را به زیر می‌افکنند، حال آنان چه آسف بار است! در آن لحظه آنان چنین می‌گویند: «پیامبران تو در دنیا به ما وعده چنین روزی را می‌دادند، ما آنچه را تو وعده داده بودی، به چشم دیدیم. پیامبران از صدای جهنم برای ما سخن گفتند و ما امروز صدای هولناک جهنم را شنیدیم، اکنون از تو می‌خواهیم ما را به دنیا بازگردانی تا گذشته را جبران کنیم و عمل نیک انجام دهیم، ما دیگر به وعده‌های تو ایمان آورده‌ایم».

\*\*\*

سجده: آیه ۱۴ - ۱۳

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ  
حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ  
أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ  
وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

تو به آنان چنین پاسخ می‌دهی:

به شما اختیار دادم تا شما راه خود را انتخاب کنید، من پیامبران را برای هدایت شما فرستادم و حق را بر شما آشکار کردم.

من هیچ کس را مجبور به ایمان نکردم. اگر می‌خواستم می‌توانستم کاری کنم که همه مجبور به ایمان شوند، اما چنین نخواستم. من به انسان‌ها فرصت انتخاب دادم.

دیگر فرصت شما به پایان رسیده است، ایمان امروز شما ارزشی ندارد، شما در دنیا پیامبران مرا دروغگو خواندید و کتاب مرا انکار کردید. این وعده حتمی من است که دوزخ را از جن‌ها و انسان‌ها پر می‌کنم.

اکنون عذاب جهنم را بچشید به خاطر این که چنین روزی را نادیده می‌گرفتید. من هم امروز شما را به حال خود وامی‌گذارم و از لطف و رحمت خود بی‌نصیب می‌گردانم، پس عذاب همیشگی را که نتیجه اعمال خودتان است، بچشید.

\*\*\*

در روز قیامت، حقیقت آشکار می‌شود، پرده‌های غفلت و لجاجت کنار می‌رود، همه به یگانگی تو اعتراف می‌کنند، مؤمنان و کافران تو را ستایش می‌کنند، ولی ستایش کافران پذیرفته نمی‌شود، زیرا دیگر کار از کار گذشته است.

فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها می‌اندازند و آنان را بر صورت روی زمین می‌کشانند و آنان را به سوی جهنم می‌برند، به راستی چه سرنوشت بدی در انتظار آنان است. (۱۸)

\*\*\*

سجده: آیه ۱۷ - ۱۵

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا

خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٥﴾  
 تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا  
 رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ  
 جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

از آتش جهنمی که در انتظار کافران است، سخن گفتمی، اکنون می خواهی از بهشتی که به مؤمنان وعده دادی، سخن بگویی، ابتدا شش ویژگی مؤمنان را بیان می کنی:

۱- مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند به سجده می روند و تورا تسبیح می کنند و حمد و ستایش تورا به جا می آورند و تکبر نمی کنند. آری، قرآن آنان را به یکتاپرستی و بندگی فرا می خواند و آنان این گونه تورا اجابت می کنند.

۲- آنان تسبیح و حمد تورا به جا می آورند، «سبحان الله» و «الحمد لله» می گویند، تورا از همه نقص ها و عیب ها پاک می دانند و همه خوبی ها را از آن تو می دانند.

۳- مؤمنان هرگز تکبر نمی ورزند، آن ها همواره تواضع و فروتنی دارند.

۴- شب هنگام که غافلان در خواب ناز هستند، از بستر بر می خیزند، همه جا سکوت است و آرامش. هیچ کس آنان را نمی بیند، آنان نماز شب می خوانند. (۱۹)

۵- آنان تورا با بیم و امید می خوانند، نه از عذاب تو خود را ایمن می دانند و نه از رحمت تو مأیوس می شوند، امید زیاد به لطف تو سبب غرور و غفلت

می شود، ترس زیاد از عذاب هم سبب یأس و سستی می گردد. آنان هم امید دارند و هم بیم.

۶- آنان از آنچه تو به آنان داده‌ای به نیازمندان کمک می کنند.

\*\*\*

هیچ کس نمی داند و نمی تواند حدس بزند که تو چه پاداش‌های زیبایی برای آنان آماده کرده‌ای، پاداش‌هایی که مایهٔ روشنی چشم آن‌ها می شود و اشک شوق از دیدگان آنان جاری می کند، همهٔ آن پاداش‌ها، سزای کارهای خوبی است که آنان انجام داده‌اند.

آری، نهرهای آب از زیر درختان جاری است، میوه‌های بهشت همیشه هست، سایهٔ درختان آن همیشگی است، برگ درختان در آنجا نمی ریزد، در بهشت هیچ کمبودی نیست، مؤمنان در سایهٔ دلپذیر و نوازشگر درختان روی تخت‌ها می نشینند و از نعمت‌های زیبای آنجا بهره می برند... (۲۰)

\*\*\*

قرآن در آیه ۱۵ این سوره، ویژگی اول مؤمنان را چنین بیان می کند: «مؤمنان کسانی هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند به سجده می افتند و خدا را تسبیح می کنند و حمد و ستایش او را به جا می آورند و تکبر نمی کنند». این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید. اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش،

فروتن هستم.

\*\*\*

سجده: آیه ۲۰ - ۱۸

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا  
يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ  
الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ  
النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا  
عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾

تو همه انسان‌ها را به یکتا پرستی فرا خواندی، آیا کسانی که ایمان آورده‌اند با  
کسانی که نافرمانی کردند، یکسان هستند؟

هرگز!

این دو گروه، هرگز یکسان نیستند، کسانی که ایمان آوردند و کارهای  
شایسته انجام دادند، در بهشت جای می‌گیرند، پاداش کارهای نیک آنان،  
بهشت جاودان است.

ولی کسانی که نافرمانی کردند، جایگاهشان جهنم است، آنان در آتش  
سوزان جهنم گرفتار می‌شوند، هر بار که بخواهند از آنجا خارج شوند،  
فرشتگان آنان را باز می‌گردانند و به آنان می‌گویند: «آیا به یاد دارید که جهنم را  
دروغ می‌شمردید؟ پس بچشید آنچه را دروغ می‌شمردید».

\*\*\*

سجده: آیه ۲۱

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ  
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾

تو انسان را برای سعادت و رستگاری آفریدی، به او اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کند، برای او پیامبران و کتاب‌های آسمانی فرستادی، اما گروهی از انسان‌ها گرفتار غفلت می‌شوند و راه کفر را برمی‌گزینند، تو دوست نداری کسی به عذاب جاویدان گرفتار شود، پس آن‌ها را به بلا گرفتار می‌سازی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند.

تو آن‌ها را قبل از عذاب جهنم، به عذاب این دنیا گرفتار می‌کنی، بلاهای زیادی برایشان می‌فرستی، شاید توبه کنند و به سوی تو بازگردند و سعادت‌مند شوند.

\*\*\*

تو برای گناهکاران دو قانون داری:

۱ - قانون بلا: آنان را به بلاهای سخت مبتلا می‌کنی تا از خواب غفلت بیدار شوند.

۲ - قانون استدراج: وقتی آنان با نزول بلاها هم از خواب غفلت بیدار نشدند، از راه افزایش نعمت‌ها، آنان را مجازات می‌کنی. آری، تو در نعمت‌ها را به روی آنان می‌گشایی، صحت و تندرستی، ثروت و دارایی، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان عنایت می‌کنی تا سرگرم خوش‌گذرانی شوند.

وقتی غرق نعمت‌ها و خوشی‌ها شدند، آنان را به عذابی ناگهانی گرفتار می‌سازی، مرگ سراغ آنان می‌آید و آنان را به سوی آتش جهنم می‌برد. (۲۱)

\*\*\*

سجده: آیه ۲۲

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا  
إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿۲۲﴾

چه کسی ستمکارتر از همه است؟ چه کسی بیش از همه به خود ظلم کرده است؟

کسی که وقتی قرآن برای او خوانده می‌شود، از آن روی برگرداند و آن را انکار کند. چنین کسی شیفته دنیا شده است و برای این که از لذت‌های دنیا بیشتر بهره ببرد، قرآن را انکار می‌کند و پیامبران را دروغگو می‌خواند، تو به او مهلت می‌دهی، او فکر می‌کند که این نعمت‌ها همیشه برای او خواهد بود، او شیفته زیبایی‌های ظاهری دنیا می‌شود و به این دنیا، دل خوش می‌دارد، اما ناگهان مرگ او فرا می‌رسد و فرشته مرگ می‌آید تا جان او را بگیرد، در آن لحظه، پرده‌ها از جلوی چشمش کنار می‌رود و عذاب تو را می‌بیند. این وعده توست: تو انتقامی سخت از کسانی که مُجرم هستند، خواهی گرفت.

\*\*\*

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟  
تو از پیامبر خود می‌خواهی تا به گناهکاری که از گناه خود پشیمان شده است، سلام کند و او را گرامی بدارد و به او مژده بخشش و مهربانی تو را بدهد.

تو گناهکار پشیمان را می‌بخشی، این وعده توست، تو حساب گناهکار را از مُجرم، جدا کرده‌ای.

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟  
گناهکار کسی است که خطایی انجام می‌دهد، اما این کار را از روی عناد و دشمنی و لجاجت با تو انجام نمی‌دهد، او از روی نادانی و غفلت یا به سبب غلبه شهوت و غضب گناهی می‌کند. وقتی او پشیمان شد و از گناهش توبه کرد، تو او را می‌بخشی.  
اما مُجرم کسی است که از روی عناد و دشمنی با تو به دستورات تو عمل نمی‌کند و راه خطا می‌رود، هدف او چیزی جز لجاجت با تو نیست، تو مُجرم را به عذاب سخت گرفتار خواهی ساخت. (۲۲)



سجده : آیه ۲۳

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ

لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۳﴾

گروهی از مسلمانان که تازه اسلام آورده بودند، وقتی آیات قرآن را می شنیدند، آن را با تورات مقایسه می کردند، آنان با خود می گفتند: «محمد می گوید تورات هم کتاب خداست، به راستی اگر چنین است، پس چرا تورات با قرآن اختلاف دارد؟ مگر می شود خدا در قرآن حکمی بدهد و در تورات حکم دیگری؟ شاید تورات، کتاب آسمانی نباشد، شاید یهودیان آن را از پیش خود ساخته اند».

تو می دانستی که گروهی از مسلمانان چنین فکری دارند، برای همین تو این آیه را نازل کردی: «ای محمد! من به موسی کتاب تورات را دادم، شک نداشته باش که موسی علیه السلام آیات مرا دریافت کرد، من تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادم».

تو دوست داری که مسلمانان همه کتاب‌های آسمانی را کتاب تو بدانند، پیامبران، معلمان بزرگ بشریت می‌باشند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند.

وقتی کسی به مدرسه می‌رود در کلاس اول، خواندن و نوشتن می‌آموزد، با فرارسیدن سال بعد، به پایه بالاتر می‌رود و دروس پایه اول را کنار می‌گذارد. زمان موسی علیه السلام، کتاب تورات برای بشر مفید بود، اکنون نوبت قرآن است. قرآن کامل‌ترین دین را به مردم معرفی می‌کند و همه نیازهای بشر را تأمین می‌کند.

معلوم است منظور از تورات در اینجا، آن توراتی است که تحریف نشده است. هر مسلمان به آن تورات که تو بر موسی علیه السلام نازل کردی، ایمان دارد.

\*\*\*

اگر در قرآن مطلبی را می‌خوانم که خلاف تورات است، نباید فکر کنم که تورات از طرف تو نبوده است!

این نشانه کامل بودن اسلام است، زیرا رشد انسان‌ها، زمینه‌ساز نزول حکم جدید بوده است. شنیده‌ام که در تورات فقط یک روز، روزه واجب است (روز دهم آغاز هر سال که همان روز دهم ماه تشرین است). اما در قرآن روزه سی روز (ماه رمضان) واجب شده است.

روزه یهودیان، یک شبانه‌روز کامل است، آنان به مدت بیست و چهار ساعت از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کنند، اما مسلمانان از اذان صبح تا غروب آفتاب روزه هستند.

\*\*\*

سجده: آیه ۲۵ - ۲۴

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا  
صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۲۵﴾

سخن از بنی اسرائیل به میان آمد، تو به موسی علیه السلام تورات را دادی تا بنی اسرائیل را هدایت کند.

پس از مرگ موسی علیه السلام، گروهی از آنان را به عنوان «امام» قرار دادی، زیرا آنان در راه تو شکیبایی نمودند و به آیات تو یقین داشتند. تو آنان را امام قرار دادی تا به فرمان تو مردم را هدایت کنند.

آن امامان چه کسانی بودند؟

پیامبرانی که پس از موسی علیه السلام به پیامبری رسیدند و وظیفه هدایت مردم را به عهده گرفتند، آن پیامبران، پیشوا و امام مردم بودند، نام بعضی از آنان را در اینجا می نویسم: یوشع، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، عزیر، ایوب، یونس، زکریا، یحیی، عیسی علیهم السلام.

\*\*\*

تو برای هدایت بنی اسرائیل، پیامبرانی را به عنوان امام و پیشوا در میان آنان قرار دادی، اما بنی اسرائیل دست به اختلاف زدند و راه‌های مختلفی را پیمودند، سرچشمه این اختلافات، چیزی جز هوس و عشق به ریاست نبود، تو در روز قیامت در میان آنان داوری خواهی کرد و هر کس را به سزای عملش خواهی رساند، آنان که از حق پیروی کردند در بهشت جای خواهی داد و آنان که باطلی را ساختند و مردم را به سوی آن فرا خواندند، در آتش جهنم خواهند سوخت.

\*\*\*

روزی امام صادق علیه السلام آیه ۲۳ این سوره را برای یاران خود خواند و فرمود: «خداوند به پیامبر بشارت داد که از خاندان او امامانی قرار می دهد.» (۲۳)

وقتی من این حدیث را خواندم، فهمیدم که این آیه از یک قانون خدا سخن می گوید، خدا برای هدایت مردم، رهبرانی آسمانی قرار می دهد. این قانون خدا می باشد و برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.

آیه ۲۳ از امامان، سخن می گوید، امامانی که خدا بعد از موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل فرستاد، پیامبر هم بودند، ولی امامان امت اسلامی، پیامبر نیستند، زیرا محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر بود و پس از او هرگز پیامبری نمی آید.

آری، در روز عید غدیر خدا به محمد صلی الله علیه و آله فرمان داد تا علی علیه السلام را به عنوان «امام» معرفی کند و از مردم بخواهد با او بیعت کنند.

هیچ گاه خدا زمین را از امام خالی نمی گذارد، دوازده امام معصوم، وظیفه رهبری جامعه را به عهده دارند، این همان راه امامت است که خدا مردم را به پیروی از آن فرا خوانده است.

امروز هم مهدی علیه السلام امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، خدا از من خواسته است تا ولایت او را بپذیرم و پیرو او باشم. (۲۴)

\*\*\*

سجده : آیه ۲۷ - ۲۶

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ  
 الْقُرُونِ يَسْتُمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا  
 يَسْمَعُونَ ﴿۲۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ  
 فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿۲۷﴾

سخن از موسی علیه السلام و قوم بنی اسرائیل به میان آمد، موسی علیه السلام در راه مبارزه با

فرعون با مشکلات زیادی روبرو شد و سرانجام تو او را یاری کردی و فرعون را در رود نیل غرق کردی.

اکنون با بُت پرستان مکه سخن می‌گویی، به راستی چرا آنان فکر نمی‌کنند؟ چرا از عذاب تو نمی‌ترسند؟ چرا از سرنوشت گذشتگان پند نمی‌گیرند؟ قوم عاد و قوم ثمود هم به بُت پرستی رو آورده بودند، تو هود علیه السلام را برای قوم عاد و صالح علیه السلام را برای قوم ثمود فرستادی ولی آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشتند و برگمراهی خود اصرار ورزیدند و سرانجام عذاب آسمانی بر آنان نازل شد.

خانه‌های ویران‌شده آنان در زمان محمد صلی الله علیه و آله باقی بود، بیشتر مردم مکه به تجارت مشغول بودند و به شام و یمن سفر می‌کردند. ویرانه‌های قوم ثمود در شمال حجاز (در مسیر سوریه) بود و خرابه‌های قوم عاد در جنوب حجاز (در مسیر یمن) بود.

بُت پرستان مکه، این خرابه‌ها را بارها دیده‌اند و از سرزمین آنان عبور کرده‌اند، در سرگذشت آنان، عبرت‌های زیادی است، چرا این بُت پرستان سخن حق را نمی‌شنوند و پند نمی‌گیرند؟

تو آن خدایی هستی که آب را به سوی سرزمین‌های خشک می‌فرستی تا گیاهان رشد کنند و آنان و چهارپایانشان از آن گیاهان بهره‌مند شوند. تو این‌گونه به آنان روزی می‌دهی، چرا چشم بصیرت نمی‌گشایند تا لطف و مهربانی تو را بنگرند و به یکتایی تو ایمان آورند؟

\*\*\*

سجده: آیه ۳۰ - ۲۸

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ  
 صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ  
 يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانظُرْ إِلَيْهِمْ مُنْتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

محمد ﷺ در شهر مکه و در محاصره بُت پرستان بود، بُت پرستان پیروان او را شکنجه می کردند و به او سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند.

تو به محمد ﷺ وعده پیروزی دادی. از آینده به او خبر دادی: او از این شهر به مدینه می رود و در آنجا پیروان زیادی پیدا می کند و با لشکری باشکوه به این شهر برمی گردد و همه بُت ها را سرنگون می کند و بار دیگر کعبه، پایگاه یکتا پرستان می شود.

محمد ﷺ این وعده را به پیروانش خبر داد و این خبر به گوش بُت پرستان رسید. آنان باور نمی کردند روزی محمد ﷺ به پیروزی برسد. برای همین به مسلمانان گفتند: «اگر سخن شما راست است، به ما بگویید که این پیروزی شما کی خواهد بود».

اکنون تو این آیات را نازل می کنی: «ای محمد! به آنان خبر بده که در روز پیروزی، دیگر ایمان آوردن آنان هیچ فایده ای نخواهد داشت و به آنان فرصت توبه داده نمی شود، ای محمد! از این کافران لجوج روی بگردان و منتظر باش که آنان نیز منتظرند. ای محمد! تو منتظر یاری من باش و آنان نیز منتظر عذاب من باشند».

\*\*\*

پیامبر به مدینه هجرت کرد و هشت سال در آنجا ماند و با لشکر ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا آن شهر را از بُت‌ها پاک گرداند. بُت‌پرستان داخل و اطراف کعبه، بُت‌های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم علیه السلام بود، باید آنجا از این بُت‌ها پاک می‌شد. پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه‌اش را ببندد، در امان است».

لشکر پیامبر به سوی مکه پیش می‌رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی علیه السلام خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خوانده بودند و بر سرش خاکستر ریخته بودند، یارانش را با آتش شکنجه کرده بودند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او آنها را می‌بخشد. آری، امروز روز مهربانی است. در آن روز، عده زیادی از مردم مکه ایمان آوردند، گروهی از آنان از بهترین مسلمانان شدند.

\*\*\*

اکنون یک سؤال دارم: خدا در آیه ۲۹ می‌گوید ایمان آوردن در روز پیروزی،

هیچ فایده‌ای ندارد، پس چرا در روز فتح مکه، ایمان آوردن بُت پرستان برای آنان فایده داشت؟ چرا ایمان آنان، پذیرفته شد؟

چه کسی به این سؤال من پاسخ می‌دهد؟ باید مطالعه کنم...

و عده‌ای که پیامبر به مسلمانان داد، وعده فتح مکه بود. وقتی بُت پرستان مکه این وعده را شنیدند، سؤال کردند: «فتح مکه چه زمانی است». سؤال آنان درباره فتح مکه بود.

اما جواب تو چه بود؟ تو در آیه ۲۹ از «روز فتح» سخن می‌گویی، روز فتحی که اینجا از آن سخن می‌گویی، فتح مکه نیست، چون در فتح مکه، ایمان مردم فایده بخشید، اما در روز فتح، هرگز ایمان آوردن کسی فایده‌ای نمی‌بخشد. من باید ببینم در کجای قرآن از روزی سخن گفته‌ای که دیگر ایمان آوردن، سودی نمی‌بخشد؟

به آیه ۱۵۸ سوره انعام می‌رسم، تو در قرآن از روزی سخن گفتی که دیگر ایمان آوردن مردم برای آنان سود و فایده‌ای ندارد. امام باقر و امام صادق علیهما السلام در تفسیر آن آیه گفته‌اند که منظور از آن روز، روز رجعت است. (۲۵)

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، سال‌ها روی زمین حکومت می‌کند، پس از آن روزگار رجعت فرا می‌رسد، تو محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می‌کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می‌کنی تا آنان به سزای اعمالشان در این دنیا برسند. آن روز دیگر ایمان آوردن کافران، فایده‌ای ندارد.



\*\*\*

سؤال کافران از زمان فتح مکه بود، چرا تو این سؤال را بی جواب گذاشتی و از روزگار رجعت برای آنان، سخن گفتی؟  
فتح مکه به زودی فرامی رسید، اگر آنان چند سال صبر می کردند، فتح مکه را به چشم می دیدند، تو چنین خواستی که از حادثه ای بسیار بزرگ تر سخن بگویی:

روزگار رجعت!

رجعت، «یوم الله» است، تو در آن روزگار، نعمت خود را بر پیامبر تمام می کنی، دشمنان او را زنده می کنی و از آنان انتقام می گیری. (۲۶)

سوره احزاب

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۳۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «احزاب» به معنای «گروه‌ها» می‌باشد، این سوره حوادث جنگ «احزاب» را حکایت می‌کند. این جنگ در سال پنجم هجری روی داد، بُت‌پرستان مکه همراه با گروه‌های مختلف عرب به مدینه هجوم آوردند تا اسلام را نابود کنند. ماجرای چگونگی پیروزی مسلمانان در این جنگ، در این سوره بیان شده است. نام دیگر جنگ احزاب، «جنگ خندق» می‌باشد.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: کارشکنی منافقان در جنگ احزاب، سختی‌هایی که مسلمانان در این جنگ تحمل کردند، حجاب زنان، سخنانی درباره همسران پیامبر، آیه تطهیر (عصمت خاندان پیامبر)، مبارزه با خرافات روزگار جاهلیت (ازدواج مجدد پیامبر).

### احزاب : آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ  
اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا  
حَكِيمًا ﴿١﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ  
خَبِيرًا ﴿٢﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

پیامبر به مدینه هجرت کرد و تعداد مسلمانان روز به روز زیاد شد، دو جنگ «بدر» و «احد» بین مسلمانان و بُت پرستان روی داد، در جنگ بدر که در سال دوم هجری روی داد، مسلمانان به پیروزی بزرگی دست یافتند، در سال سوم هجری بُت پرستان به مدینه حمله کردند، در این جنگ اگر چه مسلمانان به پیروزی نهایی نرسیدند، اما بُت پرستان هم نتوانستند مدینه را تصرف کنند و به هدف اصلی خود برسند.

سال پنجم هجری فرا می رسد، بُت پرستان مکه گروهی را به مدینه می فرستند تا پیشنهادی به محمد ﷺ بدهند، نمایندگان بُت پرستان با محمد ﷺ

دیدار می‌کنند و به او چنین می‌گویند: «ای محمد! اگر تو قول بدهی از بُت‌های ما بدگویی نکنی، ما هم قول می‌دهیم که دیگر با تو دشمنی نکنیم». در میان مسلمانان مدینه، منافقانی هم بودند، آنان به ظاهر ایمان آورده بودند، اما دل‌های آنان از نور ایمان خالی بود، منافقان وقتی این پیشنهاد بُت‌پرستان را شنیدند از محمد ﷺ خواستند تا سخن آنان را قبول کند، منافقان به پیامبر گفتند: «اگر این پیشنهاد آنان را قبول کنید، ما از جنگ آسوده می‌شویم، آخر تا به کی باید از دشمنان در هراس باشیم، همین که ما در مدینه آزاد باشیم که دین خود را داشته باشیم، خوب است، بُت‌پرستان هم در مکه، دین خود را داشته باشند».

همه منتظر بودند: آیا پیامبر پیشنهاد بُت‌پرستان را می‌پذیرد، اینجا بود که پیامبر پیشنهاد آنان را نپذیرفت و دستور داد تا آن‌ها از مدینه بیرون بروند. گروهی از مسلمانان با خود فکر کردند که قبول این پیشنهاد در این شرایط، کار پسندیده‌ای بود، چرا پیامبر چنین نکرد.

اینجاست که تو این آیات را نازل می‌کنی، تو با محمد ﷺ سخن می‌گویی اما منظور تو این است که مسلمانان درس خود را فرا بگیرند.

تو به محمد ﷺ چنین می‌گویی: «ای محمد! همواره تقوا پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت نکن، من دانا و فرزانه هستم، می‌دانم پیروی از آنان چقدر برای هدف تو ضرر دارد، فقط از آنچه از طرف من به تو وحی می‌شود، پیروی کن که من از همه آنچه بندگانم انجام می‌دهند، آگاه هستم، بر من توکل کن، همین برای تو بس است که من یاور تو باشم، اگر هزاران دشمن قصد نابودی تو را دارند، باکی نداشته باش، چون یار و یآوری همانند من داری». پیامبر این آیات را برای مسلمانان خواند، همه می‌فهمند که پیامبر به وظیفه

خود عمل کرده است، صلح و سازش با بُت پرستان در این شرایط درست نیست، تو می دانی که بُت پرستان چه نقشه های شومی در سر دارند، آنان می خواستند مسلمانان را این گونه فریب دهند و وقتی آنان هر گونه آمادگی نظامی خود را از دست دادند به آنان حمله کنند و آنان را از بین ببرند.

\*\*\*

#### احزاب : آیه ۵ - ۴

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا  
 جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ لِلنَّاسِ تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ  
 أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي  
 السَّبِيلَ ﴿٤﴾ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا  
 آبَاءَهُمْ فَاخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا  
 أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥﴾

هیچ چیز برای سعادت یک جامعه بدتر از خرافات نیست، وقتی خرافات در جامعه ریشه بدواند، آن جامعه دچار آسیب های زیادی می شود. اکنون وقت آن است که مردم را از سه خرافه آگاه کنی:

#### \* خرافه اول

گروهی خیال می کردند که انسان دو روح دارد، یک روح او کارهای خوب انجام می دهد و دیگری کارهای بد. آنان می گفتند که وقتی ما گناهی انجام می دهیم، هیچ تقصیری نداریم، چون روح بد ما این کار را می کند. ما اسیر آن روح بد خود هستیم، نمی دانیم چه کنیم؟ وقتی زمینه گناه پیش می آید، ما

اختیاری از خود نداریم، این روح بد ماست که مشتاقانه به سوی گناه می‌رود. (۲۷)

این سخن، خرافه‌ای بیش نبود، تو با این خرافه مبارزه می‌کنی و این چنین می‌گویی: «من درون هیچ کس، دو دل قرار ندادم».

مردم آن زمان، دل را جایگاه روح می‌دانستند، وقتی تو می‌گویی من دو دل قرار ندادم، معنای آن این است: «من دو روح درون انسان قرار ندادم».

آری، تو انسان را با یک روح آفریدی، حقیقت او، روح اوست، تو به انسان اختیار دادی و باید راه خود را انتخاب کند، درست است که شیطان او را وسوسه می‌کند، اما تو فرشتگان را به کمک انسان می‌فرستی تا او را به خوبی‌ها امر کنند. هر انسانی بین دو راه خوب و بد قرار دارد، او خودش باید راهش را انتخاب کند.

#### \* خرافه دوم

در آن زمان، بعضی از مردها وقتی از زن خود ناراضی می‌شدند به او چنین می‌گفتند: «تو برای من همچون مادرم هستی».

مردم آن روزگار، بر این باور بودند که وقتی کسی این سخن را گفت، دیگر همسرش همانند مادرش می‌شود و مرد حق ندارد با همسرش رابطه جنسی داشته باشد. آنان به این کار، «ظهار» می‌گفتند.

اینجا بود که مشکلات آن زن آغاز می‌شد، آن زن در بلا تکلیفی کامل بود، او زن شوهردار به حساب نمی‌آمد (چون شوهرش با او قطع رابطه زناشویی کرده بود) و از طرف دیگر، نمی‌توانست با مرد دیگری ازدواج کند، چون شوهرش او را طلاق نداده بود.

آری، ظهار، خرافه‌ای بود که در جامعه آن زمان، رواج زیادی داشت و هیچ

مردی بعد از ظهار، حق نداشت با زنش رابطه جنسی داشته باشد. اکنون تو در اینجا چنین می‌گویی: «ای مردم! وقتی شما همسران خود را ظهار می‌کنید، من همسران شما را مادر شما قرار نمی‌دهم». این‌گونه تو خرافه ظهار را باطل اعلام می‌کنی، آخر این چه خرافه‌ای است که یک مرد با گفتن یک جمله، زنش بر او حرام شود و آن زن هم تا آخر عمر، در بلا تکلیفی بماند؟ اگر مرد به هر دلیلی نمی‌خواهد با همسرش زندگی کند، می‌تواند او را طلاق بدهد و آن زن می‌تواند به دنبال زندگی خود برود و اگر خواست با مرد دیگری ازدواج کند.

ظهار هرگز رابطه زناشویی را از بین نمی‌برد، فقط طلاق است که اگر با شرایطش انجام شود می‌تواند به پیمان زناشویی پایان دهد. البته تو برای مردی که همسرش را ظهار می‌کرد، مجازاتی قرار دادی، درست است که همسرش بر او حرام نمی‌شود، اما او باید کفاره بدهد (او باید یک برده آزاد کند یا دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر غذا بدهد). وقتی او این کفاره را پرداخت کرد، می‌تواند نزد همسرش برگردد.

#### \* خرافه سوم

در آن روزگار رسم بود که بعضی از مردم، فرزندِ شخص دیگری را به عنوان فرزند خود انتخاب می‌کردند و او را به عنوان فرزند خود می‌خواندند. وقتی چنین اتفاقی می‌افتاد، آنان ویژگی‌هایی را که فرزندِ واقعی داشت برای «فرزندخوانده» قرار می‌دادند.

اکنون تو این خرافه را هم باطل اعلام می‌کنی و چنین می‌گویی: «من فرزندخوانده را فرزند واقعی قرار ندادم، شما فرزندخوانده را همانند فرزند واقعی می‌خوانید، اما این سخنی است که شما بدون هیچ دلیلی بر زبان



می آورید. سخن من حق است و من هستم که راه راست را نشان شما می دهم، از شما می خواهم که فرزندخوانده را به نام پدر واقعی اش بخوانید و او را به پدرش نسبت بدهید، این روش، نزد من پسندیده و منصفانه است. اگر هم پدر فرزندخوانده را نمی شناسید، دلیل نمی شود که دیگری را به عنوان پدر او معرفی کنید، آن فرزندخوانده، برادر و دوست دینی شما می باشد، او را به اسم خودش صدا بزنید، البته اگر شما از روی فراموشی، او را به دیگری نسبت دادید، بر شما گناهی نیست، زیرا شما عمداً قصد این کار را نداشته اید، من خدای بخشنده و مهربانی هستم و خطای شما را می بخشم».

وقتی تاریخ را می خوانم متوجه می شوم زمانی که محمد ﷺ در مکه بود، شخصی به نام «زید» را فرزندخوانده خود کرده بود. مردم آن روزگار او را به عنوان «زیدبن محمد» می خواندند، یعنی «زیدپسر محمد». آن زمان، نام خانوادگی مثل امروز رسم نبود، فرهنگ مردم آن روزگار این بود که افراد را با نام پدر هایشان می شناختند.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، زید که دیگر برای خودش مردی شده بود به مدینه هجرت کرد و مسلمانان نیز او را با همان نام می شناختند. وقتی این آیه نازل شد پیامبر فرزندخوانده خود را صدا زد و در حضور مردم به او چنین فرمود: «توزیدبن حارثه هستی». حارثه، نام پدر واقعی زید بود، از آن روز به بعد دیگر هیچ کس او را «زیدبن محمد» نخواند.

تو باطل بودن این سه خرافه را بیان کردی تا جامعه اسلامی از آسیب های آن در امان بماند.

\*\*\*

## احزاب : آیه ۶

التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ  
 أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ  
 فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

وقتی محمد ﷺ به مدینه هجرت کرد، مسلمانان مکه از تمام زندگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند، کافران اجازه نمی دادند که آنان، مال و دارایی خود را همراه خود ببرند، برای همین آنان از دنیای خود گذشتند تا بتوانند کنار پیامبر باشند، چون آنان به مدینه هجرت کردند، به آنان «مهاجران» گفته می شد.

مردم مدینه از پیامبر و مسلمانان به خوبی پذیرایی کردند، آنان با پیامبر پیمان بسته بودند که او را یاری کنند، چون آنان پیامبر را یاری کردند، به آنان «انصار» گفته می شد.

مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان به یکدیگر یاری می رساندند و نسبت به هم احساس و وظیفه می کردند. تو از محمد ﷺ خواستی که پیوند عمیقی میان مهاجران و انصار ایجاد کند و میان هر نفر از مهاجران با یک نفر از انصار، پیمان برادری ببندد. وقتی پیمان برادری میان آنان بسته شد، آنان از یکدیگر ارث می بردند، اگر یکی از آنان از دنیا می رفت، دیگری از او ارث می برد.

چند سال از این ماجرا گذشته است، اکنون دیگر مهاجران توانسته اند حداقل زندگی را برای خود فراهم کنند، دیگر باید این حکم برداشته شود. این قانون تو (ارث بردن مهاجران و انصار از یکدیگر) برای زمانی بود که مهاجران در سختی زیادی بودند، آنان ترک وطن کرده بودند و شرایط سخت مادی

داشتند، اما الآن چند سال گذشته است و شرایط بهتر شده است. قانون اصلی تو این است که فقط خویشاوندان از یکدیگر ارث ببرند، اکنون تو می خواهی این قانون را بیان کنی.

تو می دانی که مسلمانان به قانون ارث برادر دینی از برادر دینی خو گرفته اند، آیا آنان قانون اصلی تو را خواهند پذیرفت؟ تو دو مقدمه در اینجا ذکر می کنی تا آنان راحت تر بتوانند قانون اصلی ارث را بپذیرند. این دو مقدمه این چنین است: «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است» و «همسران پیامبر، مادر مؤمنان هستند».

\*\*\*

باید درباره این دو مقدمه مطالبی را بنویسم:

۱- «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است».

تو محمد ﷺ را به عنوان پیامبر خود برگزیدی و به او مقام عصمت دادی و او را از هرگونه خطا و گناهی، دور داشتی. محمد ﷺ هرگز پیرو هوس نیست و منافع خود را بر منافع مؤمنان مقدم نمی کند، او الگوی ایثارگری و فداکاری برای امت است.

برای همین تو فرمان دادی که اراده و خواست او بر اراده و خواست مسلمانان مقدم باشد، همه باید از او اطاعت و پیروی کنند.

پیامبر بر مؤمنان، ولایت دارد و نظر او در مسائل اجتماعی و مسائل فردی بر نظر دیگران مقدم است. (بعد از پیامبر، دوازده امام معصوم هم همین مقام را دارا می باشند، زیرا آنان نیز مقام عصمت را دارند).

۲- «همسران پیامبر، مادر مؤمنان هستند».

تو همسران پیامبر را همچون مادر برای مسلمانان قرار دادی و این گونه

حرمتی ویژه به پیامبر عطا کردی. منظور از مادر بودن آنان چیست؟ همان‌گونه که انسان نمی‌تواند با مادر خود ازدواج کند، همین‌طور هیچ‌کس نمی‌تواند پس از مرگ پیامبر با همسران او ازدواج نماید.

به راستی چرا تو این قانون را قرار دادی؟

تو از اسرار دل‌های همه باخبر بودی، تو می‌دانستی که عده‌ای از منافقان نقشه‌هایی در سر دارند، آنان منتظر بودند تا پیامبر از دنیا برود و آنان با همسران او ازدواج کنند.

تو از هدف آنان آگاه بودی، آنان از این کار، هدفی جز توهین به پیامبر و انتقام‌جویی از دین او نداشتند. آنان می‌خواستند با این بهانه، موقعیت اجتماعی خاصی برای خود دست و پا کنند و با این عنوان که چون با همسران پیامبر ازدواج کرده‌اند، آگاهی ویژه‌ای از سخنان پیامبر و اسرار دین او دارند، به تحریف اسلام دست بزنند. تو فرهنگ و آداب مردم آن روزگار را می‌دانستی، زن در روزگار جاهلیت، هیچ‌اختیاری از خود نداشت، اگر آن منافقان می‌توانستند این نقشه خود را عملی کنند، چه خطری اسلام را تهدید می‌کرد.

نکته مهم این بود که هیچ‌کس از نفاق آن افراد باخبر نبود، آن منافقان نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و در جمع مسلمانان بودند، اما قلب‌های آنان از نور ایمان تهی بود و با اسلام دشمنی داشتند، بعضی همسران پیامبر با آن افراد نسبت فامیلی داشتند.

همه این‌ها سبب می‌شد که همسران پیامبر پس از مرگ پیامبر با آن افراد ازدواج کنند و آن وقت آن منافقان، کار خود را آغاز کنند و ضربه‌های اساسی به اسلام وارد کنند.

اینجا بود که تو به همه اعلام کردی که همسران پیامبر مانند مادران شما می‌باشند و هیچ کس نمی‌تواند بعد از پیامبر با آنان ازدواج کند، تو با این دستور، خطر بزرگی را از اسلام دور کردی. (۲۸)

\*\*\*

اکنون می‌خواهی تا حکم اصلی خود را دربارهٔ ارث بیان می‌کنی و ارث را فقط در میان خویشاوندان قرار می‌دهی، دیگر هیچ مسلمانی از دیگری به خاطر پیمان برادری، ارث نمی‌برد. این قانون توست. مسلمانان به قانون قلبی ارث برادر دینی از برادر دینی خو گرفته بودند، تو در واقع با این دو مقدمه به آنان چنین گفتی:

ای مسلمانان! من پیامبر را بر خود شما برتری دادم و او را مانند پدر معنوی که اطاعت او بر همه واجب است قرار دادم، اما او هرگز از شما ارث نمی‌برد، من همسران پیامبر را همچون مادر معنوی قرار دادم، اما همسران پیامبر از شما ارث نمی‌برند، پس چگونه انتظار دارید که هنوز هم، برادر دینی از برادر دینی ارث ببرد؟ شما قانون اصلی مرا بپذیرید و به آن راضی باشید.

\*\*\*

دیگر وقت آن است که قانون اصلی ارث را بیان کنی: «ای مسلمانان! در کتاب من، خویشاوندان در ارث بر مهاجران و انصار برتری دارند، دیگر هیچ کس به سبب پیمان برادری از دیگری ارث نمی‌برد، مگر این که کسی خودش بخواهد مقداری از مال خویش را به برادر دینی خود بدهد. بدانید که این حکم، در کتاب حق نوشته شده است.»

آری، دیگر کسی به خاطر پیمان برادری از کسی ارث نمی‌برد، ارث به خویشاوندان می‌رسد، البته اگر کسی دوست داشت که بعد از مرگ او مقداری

از مال او به برادر دینی اش برسد، می تواند وصیت کند. نکته مهم این است که او فقط یک سوم اموال خود را می تواند وصیت کند که به برادر دینی اش بدهند. اگر او بیش از یک سوم مالش را این گونه وصیت کرد، باید خویشاوندان اجازه بدهند، اگر آنان راضی به این کار نبودند، فقط یک سوم اموال او به برادر دینی او داده می شود و بقیه اموال بین خویشاوندان تقسیم می شود.

اما قانون تقسیم ارث بین خویشاوندان چگونه است؟

در آیات دیگر قرآن بیان کرده ای، وقتی کسی از دنیا می رود، ثروت او فقط بین خویشاوندان او به این ترتیب تقسیم می شود:

۱- اگر او پدر و مادر و فرزند دارد، ارث به آنها می رسد.

۲- کسی که پدر و مادر و فرزند ندارد، ارث به پدر بزرگ و مادر بزرگ و برادر و خواهر او (یا فرزندان برادر و فرزندان خواهر) می رسد.

۳- اگر کسی هیچ کدام از موارد بالا را نداشت، ارث او به عمو، عمه، دایی و خاله (و یا فرزندان آنها) می رسد.

اگر کسی که از دنیا رفته است، همسر داشته باشد، به همسر او هم مقداری از ارث می رسد. جزئیات بیشتر درباره ارث در سوره «نساء» آیات ۱۱ و ۱۷۶ آمده است.

خلاصه آن که در اینجا قانون ارث پیمان برادری را لغو می کنی و از همه می خواهی به این دستور تو عمل کنند، زیرا تو به حکمت و درستی هر دستوری که می دهی، دانا هستی و بر طبق مصلحتی که سعادت انسان ها در آن است، حکم می کنی.

\*\*\*

## احزاب : آیه ۸ - ۷

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ  
 نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا  
 غَلِيظًا ﴿۷﴾ لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا  
 أَلِيمًا ﴿۸﴾

از ولایت پیامبر سخن گفتمی و از همه مسلمانان خواستی تا از او اطاعت کنند این سخن تو بود: «پیامبر برای مؤمنان از جان خودشان برتر و عزیزتر است». چگونه تو این مقام را به یک نفر می دهی و از دیگران می خواهی که از او اطاعت کنند؟

تو می خواهی پاسخ این سؤال مرا بدهی. تو قبل از این که این مقام را به پیامبر بدهی، از او پیمان گرفتی، پیمانی بسیار استوار!  
 کدام پیمان؟

اکنون در این آیه با محمد ﷺ چنین سخن می گویی: «ای محمد! به یادآور زمانی را که از پیامبران پیمان گرفتم که به فرمان من عمل کنند و در راه رساندن پیام من، صبر و شکیبایی کنند و مردم را به راه راست دعوت نمایند، من از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، پیمانی استوار گرفتم، این پیمان برای این بود که من در روز قیامت از راستگویی پیروان شما سؤال خواهم کرد، که آیا واقعاً به شما ایمان آوردند یا نه. من عذابی دردناک برای کافران آماده کرده‌ام». آری، تو از پیامبران پیمانی استوار گرفتی، آنان وظیفه داشتند که مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند و از زشتی‌ها دور کنند. تو پیامبران را برای هدایت مردم فرستادی و به آنان مقام عصمت دادی و از بندگانت خواستی تا از آنان اطاعت کنند، روز قیامت که فرا رسد تو از مؤمنانی که با عمل، ایمان خود را ثابت کردند، سؤال می کنی، از آنان می پرسی که آیا در اعمال خود،

اخلاص داشته‌اند؟ آیا در سختی‌ها و مشکلات، شکیبایی کرده‌اند؟ این حالِ مؤمنانِ راستگوست، تو از آنان سؤال می‌کنی که در دنیا چگونه بوده‌اند، سپس آنان را در بهشت مهمان می‌کنی، تو در روز قیامت از مؤمنان راستگو هم این سؤال را خواهی کرد، پس وای به حال کافرانی که پیامبران تو را دروغگو خواندند، آتش جهنم در انتظار آنان است.

\*\*\*

دوست دارم از آن پیمان استوار بیشتر بدانم...

در آیه ۱۷۲ سوره اعراف از روز پیمان بزرگ سخن گفתי، روزی که از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آنها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفתי: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۱۷۲ سوره اعراف چنین فرمود: «خدا همه فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذره‌های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...» (۲۹)

روز میثاق بزرگ، عالم ذر است!

قبل از این که تو انسان‌ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی.

در آن روز هم از پیامبران پیمان گرفتی و هم از انسان‌ها.

از پیامبران پیمان گرفتی که جز به فرمان تو عمل نکنند و پیام تو را به مردم برسانند.

به بندگانت هم خودت و پیامبرانت را معرفی کردی، آنان تو و پیامبران تو را شناختند و به آن شناخت، اعتراف کردند.



آن روز، روز میثاق بزرگ بود!

روز قیامت هم این چنین است، هم از پیامبران سؤال می‌کنی و هم از بندگان. از پیامبران می‌پرسی که آیا پیام خود را به مردم رساندند، از مردم هم سؤال می‌کنی که آیا از پیامبران اطاعت کردند. (۳۰)

عالم ذرّ در دنیای برتر و والاتر از این جهانِ خاکی بود، دنیایی که از آن به «دنیای ملکوت» یاد می‌شود، دنیایی که مانند دنیای فرشتگان بود.

\*\*\*

اکنون دانستم که توبی جهت اطاعت از پیامبر و دوازده امام را واجب نکردی، تو قبل از هر چیز از آنان پیمانی محکم گرفتی، به آنان مقام عصمت عطا کردی، آنان را از هر گناه و خطایی مصون داشتی و سپس از مسلمانان خواستی تا از آنان اطاعت کنند. همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است.

احزاب : آيه ٢٧ - ٩

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ  
عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا  
وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ  
أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ  
بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا  
شَدِيدًا ﴿١١﴾ وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا  
وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ  
يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ  
بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾ وَلَوْ دُخِلَتْ  
عَلَيْهِمْ مِنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا  
يَسِيرًا ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ  
عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾ قُلْ لَنْ يُنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ  
أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾ قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ

مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ  
 دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِفِينَ مِنْكُمْ  
 وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا  
 قَلِيلًا ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ  
 تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ  
 سَلَفُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ  
 اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾ يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ  
 لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ  
 يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾ لَقَدْ  
 كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
 الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا  
 هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا  
 وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ  
 فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا  
 تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ  
 شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾ وَرَدَّ اللَّهُ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ  
 اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا ﴿٢٥﴾ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ  
 صَيَاصِبِهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ  
 فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ  
 تَطُوتُهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

سال پنجم هجری، جنگ «خندق» روی داد، بُت پرستان با سپاهی بزرگ به  
 سوی مدینه حرکت کردند، مسلمانان از این ماجرا باخبر شدند، خندق بزرگی

را کردند تا مانع نفوذ دشمن به مدینه شوند. در مدینه گروهی از یهودیانی زندگی می‌کردند که با مسلمانان عهد بسته بودند که هرگز با بُت پرستان همکاری نکنند. اما آنان پیمان خود را شکستند و تصمیم گرفتند به یاری بُت پرستان اقدام کنند. بُت پرستان امید داشتند که بتوانند مسلمانان را شکست دهند، اما تو مسلمانان را یاری کردی و آنان توانستند بر بُت پرستان پیروز شوند. به این جنگ، جنگ «احزاب» می‌گویند چون قبایل مختلف عرب در این جنگ شرکت کردند، «حزب» به معنای «گروه» است، در این جنگ گروه‌های مختلفی شرکت داشتند.

اکنون می‌خواهی از آیه ۹ تا ۲۷ این سوره، درباره جنگ سخن بگویی، تو از این موضوعات یاد می‌کنی:

۱ - طوفان: در شب آخر جنگ، طوفان بزرگی روی داد و اردوگاه دشمنان را به هم ریخت و آنان مجبور شدند از محاصره مدینه دست بکشند و بروند. این طوفان در آخر این جنگ روی داد، اما به خاطر اهمیت آن، آن را اول ذکر می‌کنی.

۲ - وحشت مسلمانان: وقتی مسلمانان شنیدند که دشمنان با ده هزار نیرو به سوی مدینه می‌آیند، دچار وحشت شدند.

۳ - عملکرد منافقان: منافقان تلاش می‌کردند تا روحیه مسلمانان را ضعیف کنند.

۵ - عملکرد پیامبر: در مدت جنگ، پیامبر در همه سختی‌ها شکیبایی کرد و به مسلمانان روحیه داد.

۶ - عملکرد مؤمنان: آنان همراه پیامبر بر سختی‌ها صبر کردند و اسلام را

یاری کردند.

۷- ضربه شمشیر علی علیه السلام: در سرنوشت سازترین لحظه جنگ، وقتی پهلوان بُت پرستان توانست از خندق عبور کند، فقط علی علیه السلام بود که به جنگ او رفت و او را از پا درآورد.

۹- نتیجه کار یهودیان: وقتی بُت پرستان به شهر خود بازگشتند، پیامبر با یارانش به سوی یهودیانی که در مدینه زندگی می کردند، رفت تا آنان را به سزای پیمان شکنی خود برساند.

اکنون باید از سال پنجم هجری بنویسم و ماجرای جنگ «خندق» را به دقت بررسی کنم تا بتوانم این آیات را بهتر تفسیر کنم...

\*\*\*

مسجد پر از جمعیت است، پیامبر برای مردم سخن می گوید: «ای مردم! جبرئیل بر من نازل شده است و به من خبر داده است که احزاب به زودی به جنگ ما خواهند آمد، به نظر شما، چگونه با آنان مقابله کنیم؟» (۳۱)

یکی از بزرگان از جا برمی خیزد و چنین می گوید: «خوب است ما نیروهای خود را از شهر مدینه خارج کنیم و به استقبال دشمن برویم. میدان جنگ باید در بیرون شهر باشد».

عده ای با این نظر مخالف هستند، وقتی دشمن چندین برابر ما باشد، نمی توان در خارج از شهر به مقابله با او پرداخت. به راستی چه باید کرد؟ همه مردان جنگجوی مدینه، هفتصد نفر بیشتر نیستند. آن ها چگونه می خواهند در مقابل لشکر ده هزار نفری دشمن مقاومت کنند؟

سکوت بر همه جا سایه افکنده است. فکر دیگری به ذهن نمی رسد، به راستی چه باید کرد؟ (۳۲)

\* \* \*

سلمان از جا بر می خیزد و رو به پیامبر می کند و می گوید:

— من پیشنهاد خوبی برای دفاع از مدینه دارم.

— پیشنهاد تو چیست؟

— در ایران، گرداگرد شهرها، خندق بزرگی حفر می کنند تا دشمن نتواند به شهر حمله کند. من فکر می کنم خوب است هر چه سریع تر خندقی حفر کنیم و مانع هجوم دشمن به شهر شویم. (۳۳)

این پیشنهاد جالبی است. تا به حال هیچ کس به آن فکر نکرده است، اصلاً در سرزمین حجاز هیچ گاه از این روش استفاده نشده است.

پیامبر رو به یارانش می کند، گویا دیگران هم این نظر را پسندیده اند، این بهترین راه برای دفاع از شهر است. پیامبر این نظر را تأیید می کند. اکنون باید هر چه سریع تر دست به کار شد.

سلمان مطالب لازم را درباره این خندق بیان می کند: در قسمت شمال مدینه، رشته کوه «أحد» قرار دارد، مانند دیواری بلند از شهر حفاظت می کند، سمت جنوب مدینه هم نخلستان است و دشمن نمی تواند به صورت گروهی از میان این نخلستان ها حمله کند.

سمت شرق هم منطقه «حرّه» است. حرّه، منطقه ای سنگلاخی است که عبور سپاه دشمن از آن بسیار مشکل است، عبور یک سپاه از این منطقه ممکن نیست.

قسمت غرب مدینه، تنها راهی است که دشمن می تواند از آنجا به شهر حمله کند، باید خندق آنجا کنده شود. (۳۴)

پیامبر مسیر کردن خندق را به دو قسمت تقسیم می کند و هر کدام از انصار و

مهاجران را مسئول آماده کردن قسمتی می‌کند. مسیر خندق، تقریباً شش کیلومتر است. خطی که قسمت غرب شهر را در پناه خود می‌گیرد، عمق و عرض آن، باید حداقل چهار متر باشد تا دشمن نتواند از آن عبور کند. (۳۵)

خود پیامبر به قسمت مهاجران می‌آید، کلنگ به دست می‌گیرد و مثل بقیه مشغول کندن زمین می‌شود. (۳۶)

\*\*\*

در گوشه‌ای چند نفر از مسلمانان با یکدیگر سخن می‌گویند:

— عجب سنگ سختی! کلنگ من هم شکست.

— فکر نمی‌کنم بتوانیم این سنگ بزرگ را بشکنیم.

— خوب است با کمک دیگران این سنگ را جابجا کنیم.

— چه حرف‌های عجیبی می‌زنی! سنگی به این بزرگی را چگونه می‌خواهی جابجا کنیم؟

— پس خوب است مسیر خندق را کمی به راست منحرف کنیم.

— قبل از این کار باید با پیامبر مشورت کنیم.

قرار بر این می‌شود که سلمان نزد پیامبر برود و ماجرا را به ایشان خبر بدهد. نمی‌دانم پیامبر چه دستوری خواهد داد، به هر حال، این یک سنگ نیست، صخره‌ای است بزرگ که از دل خاک بیرون زده است!

\*\*\*

پس از لحظاتی، پیامبر به این سو می‌آید، دیگران هم جمع می‌شوند. همه منتظر هستند ببینند که پیامبر چه نظری خواهد داد.

پیامبر نگاهی به سنگ می‌کند، بعد کلنگ سلمان را می‌گیرد و آن را بالا می‌آورد و نام خدا را بر زبان جاری می‌کند و ضربه‌ای محکم به سنگ می‌زند.

ناگهان سنگ ترک می خورد و از درون آن نوری می درخشد که چشم‌های همه را خیره می کند. پیامبر فریاد برمی آورد: الله اکبر! بانگ الله اکبر مسلمانان در فضا طنین انداز می شود. پیامبر بار دیگر، کلنگ را بالا می آورد و ضربه دوم را فرود می آورد. باز نوری می درخشد، الله اکبر!

ضربه سوم پیامبر که بر سنگ فرود می آید، نور دیگری پدیدار می شود و سنگ قطعه قطعه می شود. اکنون پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید: «وقتی ضربه اول را به این سنگ زدم، جرقه ای از نور درخشید، جبرئیل به من خبر داد که اسلام به زودی به مدائن، پایتخت ایران می رسد. وقتی ضربه دوم را زدم، جبرئیل به من مژده داد که روزی روم را فتح خواهید نمود و در ضربه سوم باخبر شدم که یمن را هم فتح خواهیم کرد. یاران من! شمارا بشارت باد که پیروزی از آن شماست، روزی می آید که ایران، روم و یمن مسلمان شوند و جز خدای یگانه را پرستش نکنند».

فریاد شادی همه جا را فرا می گیرد. آری! آینده از آن ماست. درست است که این روزها، روزهای سختی است، فردا، فردای اسلام است. روزی که ندای «الله اکبر» در همه جا طنین انداز شود. (۳۷)

\*\*\*

چند نفر از منافقان با یکدیگر سخن می گویند:

— محمد چه حرف‌هایی می زند. او چگونه مردم را فریب می دهد.  
— چند روز دیگر سپاه مکه می آید و همه این مردم را قتل عام می کند، حالا پیامبر به آنها وعده حکومت ایران را می دهد.  
— این مردم فریبی است، پیامبر نباید این کارها را بکند.



— خوب، رهبر یعنی همین دیگر. رهبر باید مردمش را فریب بدهد. اگر به آن‌ها بگوید که خود را برای مرگ آماده کنید، دیگر کسی حرفش را قبول نمی‌کند. او باید این وعده‌های دروغ را به مردم بدهد تا بتواند ریاست کند. — نگاه کن! از وقتی که پیامبر این سخن را به مردم گفته است، آن‌ها با شدت بیشتری کار می‌کنند. بیچاره‌ها!

— فکر می‌کنم این یک سیاست تبلیغی بود تا مردم کمی امید پیدا کنند.

\*\*\*

در آیه ۱۲ این سوره چنین می‌گویی: «به یاد بیاورید زمانی را که منافقان و کسانی که در دل آن‌ها، مرض شک بود چنین گفتند: وعده خدا و پیامبر او چیزی جز دروغ نیست».

\*\*\*

پیامبر این آیه را برای همه می‌خواند، اکنون همه می‌فهمند که منافقان، وعده خدا را دروغ شمرده‌اند. آری! وعده پیامبر، وعده خداست.

کاش می‌توانستم نام شما را بیان کنم!

ای منافقانی که با این سخن خود، پیامبر را رنجاندید، شما فقط امروز را می‌بینید که پیامبر با یارانش در مدینه پناه گرفته است و دشمن با ده هزار نفر به سوی او می‌آید، اما وعده خدا خیلی نزدیک است، روزی می‌آید که ندای اسلام، ایران، روم و یمن را فرا می‌گیرد. این وعده خداست و وعده خدا بسیار نزدیک است. (۳۸)

\*\*\*

مسلمانان در شرایط سخت اقتصادی هستند، درست است که مدینه تا اندازه‌ای نخلستان و کشاورزی دارد، اما این برای همه مردم کافی نیست. از

طرف دیگر امکان خرید گندم و غلات به صورت زیاد برای آن‌ها فراهم نیست. در واقع، روزهای سختی بر مسلمانان می‌گذرد. خیلی از آن‌ها در یک شبانه روز فقط چند دانه خرما می‌خورند، درست است که گرسنه هستند اما با تمام توان تلاش می‌کنند و برای حفظ اسلام زحمت می‌کشند.

چه کسی باور می‌کند که خود پیامبر مدتی است گرسنه است؟

چه کسی از این ماجرا خبر دارد؟

او غذای خود را به دیگران می‌بخشد، به آنانی که ضعیف‌تر هستند، او تنها رهبری است که گرسنه می‌ماند تا بقیه گرسنگی نکشند. (۳۹)

\*\*\*

چند روز می‌گذرد، دیگر تا پایان کردن خندق چیزی نمانده است. باید هرطور که شده قبل از رسیدن سپاه دشمن، همه چیز آماده باشد. چند روز می‌گذرد.

نزدیک غروب آفتاب که می‌شود، آخرین قسمت خندق هم آماده می‌شود. همه خوشحال هستند. پیامبر دستور می‌دهد تا بر دامنه کوه سلع، خیمه‌ای برپا کنند، این خیمه در واقع، خیمه فرماندهی است. (۴۰)

کوه سلع در کنار خندق قرار گرفته است و از دامنه آن، همه جا دیده می‌شود، پیامبر می‌تواند به همه جا اشراف داشته باشد و نیروهای خود را برای دفاع از شهر بسیج کند و در هر کجا که ضعفی مشاهده کند نیروی کمکی ارسال نماید. کوه سلع از هر جهت، بهترین مکان برای فرماندهی نیروها می‌باشد. قرار بر این می‌شود که مسلمانان در سرتاسر مسیر خندق موضع بگیرند و اگر دشمن قصد عبور از خندق را داشت با او درگیر شوند. حدود سی

اسب سوار هم مسئول رساندن دستورات پیامبر به نیروها می شوند، گروهی هم در کنار کوه سَلَع موضع می گیرند.

\*\*\*

ابوسفیان به نزدیکی های مدینه رسیده است. او بسیار خوشحال است، خیال می کند این بار می تواند اسلام را نابود کند، او به قتل عام مسلمانان فکر می کند. سپاه احزاب به سه سپاه بزرگ تقسیم شده است: سپاه قریش، سپاه قطفان و سپاه قبیله های دیگر (بنی اسد، بنی فزاره و...).

قرار است همه چیز طبق دستور ابوسفیان انجام شود. او فرمانده کُل قوا است. (۴۱)

خبرهایی از مدینه به گوش این مردم رسیده است، این که پیامبر برای دفاع، دستور کندن خندق داده است، اما آن ها این را چیزی شبیه به شوخی می دانند. آخر چه چیزی می تواند در مقابل ده هزار جنگجو مقاومت کند. تاریخ این سرزمین، چنین سپاهی را تا به حال ندیده است.

راه زیادی تا مدینه نمانده است، حدود یک ساعت دیگر آن ها به مدینه می رسند اما ابوسفیان دستور توقف می دهد. او می خواهد امشب را در اینجا توقف کند و صبح زود به سوی مدینه هجوم ببرد. او می داند که همه سپاهیان خسته هستند و نیاز به استراحت دارند. باید او صبح، حمله را آغاز کند.

خیمه ها بر پا می شود، سپاه در این بیابان اتراق می کند.

\*\*\*

هنوز خیلی تا طلوع آفتاب مانده است که سپاه احزاب به سوی مدینه حرکت می کند، بعد از مدتی، نخلستان های مدینه نمایان می شود. ابوسفیان دستور

می دهد تا طبل جنگ را به صدا درآورند.

هیاهویی برپا می شود، ده هزار نفر به سوی شهر مدینه می آیند، ابوسفیان که سوار بر اسب است با صدای بلند می خندد و می گوید: ای محمد! گفته بودم که می آیم! آماده باش که این بار پیروزی از آن من است.

سپاه احزاب به جلو می رود، چیزی به شهر مدینه نمانده است. همه مسلمانان در موضع خود مستقر شده اند، تیراندازها همه کمین گرفته اند و منتظر آمدن سپاه هستند. پیامبر بر دامنه کوه سلع همه چیز را کنترل می کند. ابوسفیان دستور حمله می دهد، شیپور جنگ نواخته می شود، شمشیرها از غلاف بیرون می آید.

به پیش ای سپاهیان دختران خدا! به پیش!

شما باید از دین پدران خود دفاع کنید، مردم مدینه را بکشید، یاران محمد را قتل عام کنید، ریشه فتنه را از این سرزمین بکنید!  
سواران به پیش می تازند، هیاهویی می شود...

\*\*\*

چرا ایستاده اید؟ حمله کنید؟ جلو بروید!

ولی هیچ کس جلو تر نمی رود، بار دیگر ابوسفیان فریاد می زند: از چه ترسیده اید، مگر جن دیده اید؟ جلو بروید، همه را قتل عام کنید!  
هیچ کس قدم از قدم بر نمی دارد، یکی به سوی ابوسفیان می آید:  
— جناب فرمانده! جلوی ما خندق عمیقی است، ما نمی توانیم از آن عبور کنیم.

— یعنی چه؟ همه با هم هجوم ببرید و جنگ را آغاز کنید.

— خندق خیلی عمیق است، اگر وارد آن خندق بشویم آماج تیرها و سنگها

قرار می‌گیریم.

— برو کنار ببینم آنجا چه خبر است.

ابوسفیان جلو می‌آید، از تعجب دارد شاخ درمی‌آورد!! باور نمی‌کند، خندقی عمیق راه را بر سپاه احزاب بسته است. آن طرف خندق هم مسلمانان با تیر و سنگ آماده‌اند. هیچ راه عبوری بر روی خندق نیست. چه باید بکنیم؟

\*\*\*

چند روز سپری می‌شود، سپاه احزاب در پشت خندق پراکنده شده‌اند. آن‌ها نمی‌دانند چه کنند، آن‌ها آذوقه زیادی برای خود نیاورده‌اند. علوفه کمی برای اسب‌ها و شترهای خود همراه دارند. آن‌ها می‌دانند که نمی‌توانند مدت زیادی اینجا بمانند.

امسال کم‌تر از همه سال‌ها باران باریده است. مسلمانان مدینه تا دیروز، کم باریدن باران را بلا می‌دانستند، اما امروز می‌فهمند که همه کارهای خدا حکمتی دارد. اگر باران مثل هر سال در فصل بهار زیاد می‌بارید، در بیابان‌های اطراف مدینه علوفه برای اسب‌ها و شترهای سپاه احزاب یافت می‌شد، اما به برکت نیامدن باران، هیچ علوفه‌ای در بیابان نیست تا کفار بتوانند از آن بهره ببرند. برای همین است که شرایط بر آن‌ها سخت شده است.

ابوسفیان و دیگر سران قبایل در جلسه‌ای دور هم جمع شده‌اند تا فکری برای این مشکل کنند، آن‌ها هرگز باور نمی‌کردند که این‌گونه با شکست روبرو شوند. باید کاری کرد، نمی‌شود دست روی دست گذاشت.

\*\*\*

ابوسفیان به یاد خاطره‌ای می‌افتد، یکی را مأمور می‌کند تا نزد یهودیان بنی قریظه برود و از آنان بخواهد تا وارد جنگ با محمد ﷺ شوند. به راستی

یهودیان بنی قریظه چه کسانی هستند؟  
 آنان گروهی از یهودیان هستند که در مدینه زندگی می‌کنند، آنان با پیامبر  
 پیمان‌نامه امضاء کرده‌اند و قول داده‌اند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری  
 نکنند.

فرستاده ابوسفیان در تاریکی شب خود را نزد بزرگان بنی قریظه می‌رساند و  
 با آنان سخن می‌گوید و سرانجام موفق می‌شود آنان را برای جنگ با مسلمانان  
 راضی کند.

\*\*\*

چند نفر از مسلمانان نزد پیامبر می‌روند و چنین می‌گویند:  
 — ای رسول خدا! یهودیان بنی قریظه پیمان شکسته‌اند. آن‌ها خود را برای  
 جنگ آماده می‌کنند.  
 — از کجا می‌دانید؟  
 — آن‌ها گوسفندان و شترهای خود را از صحرا جمع می‌کنند و به درون قلعه  
 می‌برند، دیوارهای قلعه را مرمت می‌کنند و... این‌ها نشان از این است که آن‌ها  
 خود را برای جنگ آماده می‌کنند.

پیامبر یکی از مسلمانان را نزد یهودیان بنی قریظه می‌فرستد تا از آن‌ها خبر  
 بیاورد، وقتی فرستاده پیامبر نزد آنان می‌رود، آنان تصمیم خود را به صورت  
 رسمی اعلام می‌کنند، آری، آنان واقعاً می‌خواهند وارد جنگ شوند. (۴۲)

\*\*\*

وقتی پیامبر از پیمان شکنی یهودیان باخبر می‌شود دستور می‌دهد تا هرچه  
 سریع‌تر زنان و کودکان را به مکان‌های امن ببرند تا اگر یهودیان به شهر هجوم  
 بردند به آن‌ها آسیبی نرسد. (۴۳)

شرایط سختی پیش آمده است. سپاه احزاب با ده هزار جنگجو در آن طرف خندق منتظر دستور حمله هستند و یهودیان نیز که داخل شهر مدینه هستند آماده‌اند تا از پشت سر به مسلمانان هجوم بیاورند.

ترس در دل خیلی از مسلمانان نشسته است، این امتحان سختی برای آنان است، چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟

در آیات ۱۰ و ۱۱ این سوره چنین می‌گویی: «ای مسلمانان! به یاد آورید زمانی را که دشمن از جلو و پشت سر، شما را در محاصره قرار داد. به یاد آورید زمانی را که چشم‌ها از ترس حیران شده بود و جان شما به لب رسیده بود و به من گمان‌های نابجا می‌بردید، آنجا بود که مؤمنان امتحان شدند و آرامش خود را از دست دادند».

آری، گروهی از آنان دیگر ناامید شده بودند و فکر می‌کردند کار اسلام تمام است، بعضی از آنان از ترس می‌لرزیدند و حیران مانده بودند.

\*\*\*

پیامبر گروهی از یاران خود را مأمور می‌کند تا تمام شب، در شهر مدینه به گشت پردازند و با شمشیرهای برهنه در کوچه‌های مدینه گردش کرده و با صدای بلند، «الله اکبر» بگویند.

شب که فرا می‌رسد، صدای «الله اکبر» تمام فضای مدینه را در بر می‌گیرد. این صدا هرگز خاموش نمی‌شود. این فریاد برای همه، آرامش و ایمنی را به ارمغان می‌آورد و مایه‌ی ترس و وحشت یهودیان می‌شود.

یهودیان جرأت نمی‌کنند تا اقدامی کنند، آن‌ها منتظر می‌مانند تا سپاه احزاب از خندق عبور کنند و سپس آنان برنامه خود را عملی کنند. (۴۴)

\*\*\*

مدینه روزهای سختی را پشت سر می‌گذارد، نمی‌دانم این شرایط تا به کی ادامه پیدا خواهد کرد، عده‌ای از مسلمانان دچار وحشت شده‌اند و روحیه خود را باخته‌اند. آن‌ها می‌خواهند به خانه‌های خود بازگردند. به راستی چرا آن‌ها می‌خواهند جبهه جنگ را رها کنند و به خانه‌های خود بازگردند؟ اگر جبهه دفاعی خندق خلوت شود، هر لحظه ممکن است که سپاه احزاب، از فرصت استفاده کند و از خندق عبور کند. باید همیشه در سرتاسر این خندق پنج کیلومتری، نیروهای زیادی باشند و مانع عبور دشمن شوند.

گویا آن‌ها نگران زن و بچه‌های خود هستند و می‌خواهند در کنار آن‌ها باشند، آن‌ها می‌گویند که هر لحظه ممکن است یهودیان به خانه‌های آن‌ها حمله کنند.

نگاه کن! آن‌ها به سوی خانه‌های خود باز می‌گردند، آن‌ها با دیگران هم سخن می‌گویند: «ای مردم! به خانه‌های خود بازگردید که خطر در کمین شماست. یهودیان می‌خواهند به خانه‌های ما حمله کنند.» (۴۵)

آیا مؤمنان، سخن آن‌ها را باور خواهند کرد؟

هرگز! آن‌ها که میدان جنگ را رها می‌کنند و به خانه‌های خود می‌روند، منافقانی هستند که نور ایمان به قلبشان وارد نشده است. آن‌ها به ظاهر مسلمان هستند ولی دلشان با شیطان و کفار است. آن‌ها می‌روند و با این کار خود کفار را از خود راضی می‌کنند، اما مؤمنان واقعی، کنار پیامبر باقی می‌مانند. آن‌ها تا آخرین قطره خون خود از پیامبر و آرمان‌های او دفاع خواهند کرد. به راستی که مؤمن چقدر عجیب است، هر چه شرایط بر مؤمن سخت‌تر شود ایمان او بیشتر می‌شود. (۴۶)

\*\*\*



اکنون وقت آن است تا آیات ۱۳ تا ۱۹ و آیات ۲۲ تا ۲۴ این سوره را در اینجا ذکر کنم. این آیات را در شش قسمت بیان می‌کنم:

\* قسمت اول

در آیه ۱۳ درباره منافقان چنین سخن می‌گویی: «به یاد بیاورید زمانی را که گروهی از منافقان به شما گفتند که ای اهل مدینه! اینجا دیگر جای ماندن نیست، به خانه‌های خود برگردید. گروهی دیگر از آن منافقان، نزد پیامبر آمدند و از او اجازه بازگشت به خانه‌های خود را خواستند و بهانه آنان این بود که خانه‌های ما دیوار و حفاظی ندارد، اما آنان دروغ می‌گفتند، آن‌ها با این بهانه می‌خواستند از جنگ فرار کنند».

همچنین در آیه ۱۴ سخن خود را درباره منافقان ادامه می‌دهی: «آنان به ظاهر ادعای ایمان می‌کنند، اما اگر دشمنان از اطراف مدینه وارد شهر شوند و به آنان بگویند که به سوی بُت پرستی بازگردید، آنان ابتدا کمی مکث می‌کنند ولی سخن دشمنان را می‌پذیرند و بُت پرست می‌شوند. آنان قبلاً با من پیمان داشتند که هرگز از میدان جنگ فرار نکنند، این عهدهی بود که آنان با من بسته بودند و در روز قیامت از این عهد سؤال خواهد شد».

\* قسمت دوم

منافقان نزد پیامبر آمدند و از او اجازه بازگشت به خانه‌های خود را خواستند، آنان می‌خواستند با این بهانه از جنگ فرار کنند.

در آیات ۱۶ و ۱۷ این سوره، از پیامبر می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار می‌کنید، این فرار هیچ سودی برای شما ندارد، اگر زمان مرگ شما فرا رسیده باشد، پس مهلتی در کار نیست، اگر هم زمان مرگ شما نرسیده باشد، بدانید که چند روز بیشتر در این دنیا نخواهید بود و

سرانجام مرگ می آید و شما را از این دنیا جدا می کند و به آتش جهنم گرفتار می شوید. چرا فکر نمی کنید، اگر خدا مصیبت و بلا یا رحمتی را برای شما بخواهد، چه کسی می تواند آن را از شما دور کند، هیچ یار و یآوری برای شما جز خدا نیست».

\* قسمت سوم

منافقان دو دسته بودند، گروه کمی از آنان به جنگ آمدند، اما وقتی شرایط سختی پیش آمد، فرار کردند و دیگران را از جنگ باز داشتند. گروهی هم از اول به میدان جنگ نیامدند و در خانه های خود ماندند و به مردم گفتند به سوی ما بیایید و خود را از کشته شدن نجات دهید.

در آیه ۱۸ چنین می گویی: من کسانی که مردم را از جنگ باز داشتند به خوبی می شناسم، همچنین کسانی را که به مردم می گفتند: «به سوی ما بیایید»، می شناسم.

آری، عده کمی از منافقان در میدان جنگ حاضر می شوند، همان تعداد اندک هم بعد از مدتی فرار می کنند.

\* قسمت چهارم

لشکر اسلام نیاز به کمک مادی مسلمانان داشت، هر کس به اندازه توان خود کمک می کرد، اما منافقان بخل می ورزیدند و حاضر نبودند با مال خود به لشکر اسلام کمکی کنند.

گروهی از آنان به میدان جنگ می آیند، هدف آنان چیزی جز دست یابی به غنیمت نیست. تو از راز دل آنان باخبر هستی، می دانی آنان به دنبال دنیا هستند. آنان درد دنیا دارند، نه درد دین تو!

در آیه ۱۹ چنین می گویی: «ای محمد! آن منافقان در همه چیز به شما بخل

می‌ورزند، وقتی خطری پیش می‌آید، چشمان آنان مانند کسی که مرگ سراغ او آمده است در چشم می‌چرخد و به تو برای کمک نگاه می‌کنند، اما وقتی خطر برطرف شود با تندی سراغ تو می‌آیند و با خشم از تو غنیمت می‌طلبند، آنان حرص زیادی به مال دنیا دارند. بدان که آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند و من هم اعمال خوب آنان را محو و نابود می‌گردانم، این کار برای من آسان است». آری، گروهی از منافقان که در جنگ شرکت کردند، سختی و بی‌خوابی کشیدند، اما تو همه کارهای آنان را نابود می‌کنی، زیرا هیچ اخلاصی در این کارها نداشتند.

#### \* قسمت پنجم

در آیاتی که گذشت، حال منافقان را بیان کردی، اکنون می‌خواهی از مؤمنان واقعی که با پایداری در همه سختی‌ها در راه دین تو شکیبایی کردند، سخن بگویی.

در آیه ۲۱ برای مقدمه از پیامبر که پیشوا و اسوه آنان است، شروع می‌کنی و چنین می‌گویی: «پیامبر من، سرمشق و الگوی خوبی است برای کسانی که به رحمت من و روز قیامت ایمان دارند و مرا بسیار یاد می‌کنند».

آری، بهترین الگو برای مسلمانان، زندگی پیامبر است: صبر و شکیبایی او در سختی‌ها، اخلاص او، مهربانی و فروتنی او، هوش و درایت او ... در این آیه پیامبر را الگوی کسی می‌دانی که این سه ویژگی را دارد: ایمان به تو، ایمان به قیامت، یاد همیشگی تو. فقط کسی می‌تواند در مسیر پیامبر قدم بردارد که این ویژگی‌ها را داشته باشد.

پیامبر در راه دست‌یابی به جامعه دینی با سختی‌های زیادی روبرو شد و در این راه صبر و شکیبایی کرد. او به دنیایی علاقه بود و هرگز شیفته آن نشد، او با

دشمنان خدا دشمن بود و با دوستان خدا، دوست.

\* قسمت ششم

در آیات ۲۲ و ۲۳ از مؤمنان چنین یاد می‌کند:

مؤمنان، گروه‌های بُت پرستان را دیدند که به جنگ آنان آمده بودند، آنان با دیدن سپاهیان دشمن گفتند: «این همان چیزی است که خدا و پیامبر به ما وعده داده بودند، خدا و پیامبر او راست گفته‌اند».

این‌گونه بود که بر ایمان و مقام تسلیم آنان افزوده شد.

مؤمنان، کسانی هستند که به عهد خود با تو، وفا دارند، بعضی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنان در انتظار شهادتند، آنان هرگز از اعتقاد و پیمانی که با تو بسته‌اند، دست برنداشتند.

تو اراده کرده‌ای تا در روز قیامت به راستگویان به خاطر راستگویی آن‌ها پاداش بدهی، اما منافقان را اگر بخواهی عذاب می‌کنی و در صورتی که آنان توبه کنند، توبه آنان را می‌پذیری که تو خدای بخشنده و مهربانی هستی!

\*\*\*

آیات ۱۳ تا ۱۹ و آیات ۲۲ تا ۲۴ این سوره را در شش قسمت نوشتم، اکنون ادامه ماجرای جنگ خندق را پی می‌گیرم:

\*\*\*

در خیمه ابوسفیان جلسه مهمی تشکیل شده است. یهودیان پیغام داده‌اند که باید اول سپاه احزاب حمله خود را آغاز کند، سپس آن‌ها نیز وارد جنگ خواهند شد.

ابوسفیان از این که در این مدت، سپاهش فقط به تیراندازی از دور اکتفا کرده است، بسیار ناراحت است. مقدار آذوقه آن‌ها زیاد نیست و علوفه کمی برای

شترها و اسب‌ها همراه دارند. باید هر چه زودتر حمله اصلی را آغاز کرد، اما چگونه؟ همه در حال فکر کردن هستند که ناگهان صدایی سکوت مجلس را می‌شکند: «من فردا از خندق عبور می‌کنم و کار جنگ را تمام می‌کنم، من به تنهایی سرنوشت جنگ را تغییر می‌دهم».

او کیست که این‌گونه با غرور سخن می‌گوید؟

او ابن عبدود است، شهسوار بزرگ عرب! ابوسفیان رو به او می‌کند و می‌گوید:

— واقعاً تو می‌خواهی از خندق عبور کنی؟

— آری!

— چگونه و با چه؟

— شما چه کار دارید، من فردا صبح با اسب خود از خندق می‌پریم.<sup>(۴۷)</sup>

این خبر موجی از شادی را در سپاه احزاب به وجود می‌آورد، همه باور دارند که فردا اتفاق بزرگی خواهد افتاد. چند نفر دیگر تصمیم گرفته‌اند همراه ابن عبدود از خندق بپرند.<sup>(۴۸)</sup>

\*\*\*

صبح فرا می‌رسد، صدای شیپور جنگ به گوش می‌رسد، طبل‌ها نواخته می‌شوند، شوری در سپاه احزاب افتاده است. ابن عبدود زره بر تن می‌کند، کلاهخود بر سر می‌گذارد و سوار بر اسب می‌شود، دوستان او هم همراه او هستند.

او آرام آرام حرکت می‌کند، سپاه را یک بار دور می‌زند تا اسبش خوب گرم شود. پس از آن اسب را به حالت تاختن درمی‌آورد.

همه مسلمانان نگاهشان به اسب‌سواران است. به راستی آن‌ها چه نقشه‌ای

در سر دارند. معلوم نیست که چه می خواهند بکنند. ابن عبْدُودٌ به قسمتی از خندق می رود که روبروی کوه سَلْع است، اما به سرعت از آنجا دور می شود، هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که او می خواهد چه کند.

ابن عبْدُودٌ از خندق دور می شود و در دور دست می ایستد، به نقطه ای خیره می شود. هدف را مشخص می کند و ناگهان دهانه اسب را می کشد و ضربه ای محکم به اسبش می زند، اسب مثل باد پیش می تازد و چهارنعل پیش می آید و از روی خندق می پرد. سپس چند نفر دیگر هم از خندق عبور می کنند. (۴۹)

\*\*\*

نفس ها همه در سینه حبس شده است. خیلی ها با تعجب نگاه می کنند، آخر چگونه ابن عبْدُودٌ توانست از خندق عبور کند؟

دیگر صدای طبل ها و شیپورها به گوش نمی رسد، کفار همه خوشحال هستند اما مسلمانان در سکوت کامل هستند. مردی که یک تنه با هزار سوار برابر است در مقابلشان ایستاده است و شمشیر خود را در فضا می چرخاند. (۵۰)

همه مبهوت اویند، هیچ کس از جای خود تکان نمی خورد. به راستی این دلاور قهار چه خواهد کرد؟ آیا یک تنه به لشکر اسلام حمله خواهد کرد؟ او گفته است که برای پیروزی آمده است!

\*\*\*

صدای ابن عبْدُودٌ سکوت را می شکند: «آیا کسی هست که به نبرد با من بیاید؟».

طنین صدای او تا دور دست ها می رود، آیا جوانمردی هست که با من پیکار کند؟

این رسم عرب است که ابتدا جنگ تن به تن می‌کنند. ابن عبْدُودٌ می‌خواهد ابتدا همهٔ سرداران اسلام را به خاک و خون بکشانند و بعد از آن یک تنه به لشکر اسلام حمله ور شود. آن وقت است که همهٔ لشکر اسلام فرار خواهند کرد و از خندق دور خواهند شد و آن وقت فرصت مناسبی است تا سپاه احزاب، از جهاز شترها، پلی بر روی خندق بزنند و از آن عبور کنند و شهر را تصرف کنند.

ابن عبْدُودٌ فریاد می‌زند و حریف می‌طلبد و شمشیرش را بالای سرش می‌چرخاند: «ای مسلمانان! مگر شما نمی‌گویید که وقتی کشته می‌شوید به بهشت می‌روید؟ چرا هیچ کس نمی‌آید تا او را به بهشت بفرستم؟».

\*\*\*

علی علیه السلام لحظه‌ای صبر می‌کند شاید کس دیگری بنخواهد به این نبرد برود. خیلی‌ها از او سنّ و سال بیشتری دارند و ادّعای ایمانشان همهٔ دنیا را فراگرفته است، اما هر چه صبر می‌کند، کسی جوابی نمی‌دهد، سرانجام از جا برمی‌خیزد و می‌گوید: «ای رسول خدا! اجازه می‌دهید من به نبرد با ابن عبْدُودٌ بروم؟».

همه نگاه می‌کنند، این چه کسی است که می‌خواهد به جنگ برود؟ آن‌ها علی علیه السلام را می‌بینند که چون شیر، محکم و استوار ایستاده است و منتظر اجازهٔ پیامبر است. پیامبر می‌گوید: «نه علی جان! بنشین!».

مسلمانان تعجب می‌کنند، چرا پیامبر به علی علیه السلام اجازهٔ میدان نداد. این چه رازی است؟

پیامبر می‌خواهد این فرصت را به دیگران هم بدهد. نکند فردا عده‌ای بگویند که علی علیه السلام زود جواب ابن عبْدُودٌ را داد، ما هم می‌خواستیم به جنگ او

برویم، اما علی علیه السلام نگذاشت.

کسانی که تا دیروز ادعا می کردند عاشق شهادت هستند، چرا این گونه سکوت کرده اند؟ کجایند مردان پر ادعا؟ چرا از جا بر نمی خیزند؟ شما که می گفتید مشتاق دیدار خدا هستیم و برای شهادت لحظه شماری می کنیم، چرا سکوت کرده اید؟ چرا سرهای خود را به زیر انداخته اید؟

\*\*\*

برای بار دیگر صدای ابن عبدود در فضا طنین انداز می شود: آیا کسی هست به نبرد با من بیاید؟

همه سرها به زیر می افتد، هیچ کس جوابی نمی دهد. علی علیه السلام از جا بلند می شود و از پیامبر اجازه می خواهد. پیامبر به او می گوید: «نه، ای علی! بنشین».

برای بار سوم فریاد ابن عبدود به گوش می رسد: «از بس که فریاد زدم صدایم گرفت، کیست که با من بجنگد؟».

این بار هم فقط علی علیه السلام از جا بر می خیزد. پیامبر رو به او می کند و می گوید:

— یا علی! هیچ می دانی که این ابن عبدود است؟

— من هم علی، پسر ابوطالب هستم!

اکنون پیامبر زره خود را بر تن علی علیه السلام می کند. سپس عمامه از سر خود برمی دارد و آن را بر سر علی علیه السلام می پیچد و شمشیر ذوالفقار را به دست علی علیه السلام می دهد. علی علیه السلام با پای پیاده به سوی ابن عبدود می رود، پیامبر نگاهی به سوی آسمان می کند و چنین می گوید: «بارخدا یا! من علی علیه السلام را به تو می سپارم» (۵۱)

\*\*\*

علی علیه السلام به میدان می رود و در مقابل ابن عبدود می ایستد. ابن عبدود به او



نگاهی می‌کند، به جوانی او می‌خندد، تعجب می‌کند که چرا علی علیه السلام آمده است.

اسب شیهه می‌کشد، ابن عبدود در میدان دوری می‌زند و شمشیرش را در فضا می‌چرخاند. هزاران چشم این دو نفر را نگاه می‌کنند، سپاه احزاب و یاران پیامبر. همه نفس‌ها در سینه حبس شده است.

همه جا سکوت است و سکوت!

بار دیگر صدای علی علیه السلام به گوش می‌رسد:

— شنیده‌ام که روزی سوگند خوردی که هر کس در میدان جنگ با تو روبرو شود و سه چیز از تو بخواهد، تو یکی از آنها را قبول می‌کنی. آیا این سخن درست است؟

— آری! من این قسم را خورده‌ام. اکنون خواسته‌های خودت را بگو!

— خواسته اول من این است که دست از عبادت بت‌ها برداری و به یگانگی خدا ایمان بیاوری. لا اله الا الله بر زبان جاری کنی و به دین حق درآیی.

— هرگز! هرگز چنین چیزی از من نخواه. خواسته دوم خود را بگو!

— ای ابن عبدود از جنگ با پیامبر چشم‌پوشی کن و برگرد، شاید نتوانی سپاه احزاب را از جنگ منصرف کنی، اما خودت که می‌توانی از جنگ صرف‌نظر کنی. جنگ با پیامبر را به دیگران واگذار.

— آیا می‌دانی چه می‌گویی؟ ای جوان! جنگ با شما را رها کنم و بگذارم و بروم. می‌خواهی زنان عرب به من بخندند و شاعران درباره ترس من شعر بگویند. نگاه کن! تمامی این سپاه امیدشان به من است. آیا امید آنها را ناامید کنم. هرگز.

— پس می‌خواهی حتماً جنگ کنی؟

— آری! آرزو و خواستهٔ سوم تو چیست؟  
 — تو سواره‌ای و من پیاده. پیاده شو تا در برابر هم، پیاده و مردانه  
 بجنگیم. (۵۲)

\*\*\*

ابن عبدوُدّ از اسب پیاده می‌شود. شمشیرش را در هوا می‌چرخاند و با قدرتی تمام، به دست و پای اسبش می‌زند. ضربه‌ای محکم که در یک چشم به هم زدن، چهار دست و پای حیوان را قطع می‌کند و اسب غرق خون روی زمین می‌افتد. (۵۳)

اکنون جنگ تن به تن آغاز می‌شود، هر دو دلاور روبروی هم ایستاده‌اند، دیگر حرفی برای گفتن نمانده است. اکنون موقع پیکار است.

خدای من! این ابن عبدوُدّ چه قد بلندی دارد، او چند سر و گردن از علی علیه السلام بلندتر است، علی علیه السلام چگونه می‌خواهد با او مقابله کند!

پیامبر رو به قبله ایستاده است و دست‌های خود را رو به آسمان گرفته و با خدای خویش نجوا می‌کند: خدایا! علی علیه السلام برادر من است! تو او را به سلامت به من بازگردان! (۵۴)

سکوت در همه جا حکمفرماست. همه منتظر هستند ببینند نتیجه چه خواهد شد.

ابن عبدوُدّ شمشیرش را دور سرش می‌چرخاند و همچون کوهی از جا بلند می‌شود و با تمام نیرو به سوی علی علیه السلام یورش می‌برد. او شمشیر خود را به گونه‌ای میزان کرده است که در همان ضربهٔ اوّل، حریف را دو نیمه کند.

علی علیه السلام با نهایت هشیاری مراقب حرکات دست و پای ابن عبدوُدّ است. سپر آهنین و محکمش را پیش می‌آورد و سر و گردنش را در پناه آن می‌گیرد.

ضربه ابن عبْدُوْدَ پائین می آید و به سپر علی علیه السلام اصابت می کند، علی علیه السلام دستش را بالا می برد تا شدت ضربه را با بازوی چپش مهار کند.  
شمشیر سپر را می شکافد، علی علیه السلام روی دو زانو خم می شود، شمشیر به کلاهخود می رسد، آن را هم می شکافد و به فرق علی علیه السلام می رسد. خون سرازیر می شود.

\*\*\*

یکی از منافقان فریاد می زند: «به خدا قسم علی کشته شد». (۵۵)  
همه با شنیدن این سخن ناراحت می شوند، اما منافقان خوشحال هستند.  
آن‌ها سالیان سال است که آرزوی کشته شدن علی علیه السلام را دارند.  
ابن عبْدُوْدَ هم فکر می کند که کار علی علیه السلام تمام است و در خیال خام پیروزی است. او خبر ندارد که علی علیه السلام از چه روشی استفاده کرده است. وقتی شمشیر ابن عبْدُوْدَ می خواست فرود آید علی علیه السلام با تمام توان به سمت بالا پریده است و ضربه شمشیر حریف را با زره خود گرفته است. او با این کار، فرصتی به شمشیر حریف نداده است تا در فضا گردش کند و شدت بیشتری بگیرد.  
ناگهان و در یک چشم بر هم زدن، همان‌طور که بر روی زانو نشسته است، تمام توان خود را بر بازوی راستش جمع می کند و ضربه‌ای محکم بر بالای دوزانوی حریف می زند، ذوالفقار، زره حریف را می درد و هر دو پای او را قطع می کند و او بر روی زمین می افتد. ناگهان نعره ابن عبْدُوْدَ در فضا طنین انداز می شود. این صدای علی علیه السلام است که به گوش می رسد: «الله اکبر»!  
آری! به کوری چشم همه منافقان، علی علیه السلام پیروز این میدان است. ندایی آسمانی به گوش می رسد: «ابن عبْدُوْدَ کشته شد».

اکنون مسلمانان با خوشحالی تمام فریاد می زنند: «الله اکبر!». (۵۶)

\*\*\*

سپاه کفر در حیرت است، چگونه باور کند که دیگر ابن عبدود وجود ندارد تا صدایش لرزه بر اندام دشمن بیندازد. مرد اسطوره‌ای عرب بر خاک و خون افتاده است.

علی علیه السلام شمشیر خود را به دست می‌گیرد و به سوی آن چهار سواری می‌رود که همراه ابن عبدود از خندق عبور کرده بودند، آن‌ها وقتی می‌بینند علی علیه السلام به سوی آن‌ها می‌آید فرار می‌کنند، آن‌ها حتی جرأت نمی‌کنند به نبرد با او بیایند. سه نفر از آن‌ها از روی خندق عبور می‌کنند، اما سب یکی از آن‌ها، نمی‌تواند از خندق عبور کند و درون آن می‌افتد. بعضی از مسلمانان شروع به انداختن سنگ می‌کنند، علی علیه السلام جلو می‌رود وارد خندق می‌شود و مردانه با او پیکار می‌کند و روح این کافر نیز به جهنم وصل می‌شود. (۵۷)

\*\*\*

پیامبر رو به مسلمانان می‌کند و می‌گوید: «ای مردم! ای یاران من بدانید که ضربت علی علیه السلام، نزد خدا بالاتر از عبادت جنّ و انس است.» (۵۸)

باید در این سخن پیامبر، ساعت‌ها فکر کرد، هزاران پیامبر روی این زمین نماز خوانده و عبادت خدا را انجام داده‌اند. آدم، موسی، عیسی، ابراهیم علیهم السلام و... آیا ضربت علی علیه السلام از عبادت همه آن‌ها بالاتر است؟

در طول تاریخ چقدر اهل ایمان، در راه خدا مجاهدت نموده‌اند و به شهادت رسیده‌اند، آن‌ها خون خود را در راه خدا داده‌اند، زکریا علیه السلام، مظلومانه شهید شد و... آیا یک ضربت علی علیه السلام بالاتر از همه آن رشادت‌ها و شهادت‌ها است؟

تا روز قیامت خدا می‌داند چقدر مسلمانانی بیایند و عبادت خدا را انجام بدهند، آخر چگونه ممکن است ضربت علی علیه السلام بهتر از همه آن‌ها باشد؟

این سخن پیامبر است، به حکم قرآن، سخن او عین حقیقت است. وقتی همه کفر در مقابل همه ایمان ایستاده بود، اگر علی علیه السلام به میدان نمی رفت، برای همیشه ندای توحید که راه پیامبران است، خاموش می شد. اگر علی علیه السلام نبود اسلامی باقی نمی ماند، دیگر کسی خدای یگانه را پرستش نمی کرد، بُت پرستی و تاریکی همه دنیا را فرا می گرفت، دیگر روشنایی باقی نمی ماند.

علی علیه السلام یک ضربت بیشتر نزد، اما با همین ضربت، تاریخ گذشته را زنده کرد و آینده را آبیاری کرد. هر کس که فردا نمازی بخواند و عبادت کند، مدیون علی علیه السلام خواهد بود.

\*\*\*

ترس از شمشیر علی علیه السلام، در جان سپاه بُت پرستان رخنه کرده است، دیگر هیچ کس حاضر نیست از خندق عبور کند، وقتی شجاع ترین سردار این سپاه، این گونه کشته شد، چگونه دیگران حاضر می شوند به استقبال مرگ بروند؟ ابوسفیان نمی داند چه کند، روحیه سپاهیان، ضعیف شده است، او می داند با این وضعیّت هرگز نمی تواند در جنگ به پیروزی برسد. باید فکری کرد. او دستور می دهد تا همه فرماندهان در خیمه او جمع شوند تا برای ادامه جنگ با هم مشورت کنند.

همه دور هم جمع می شوند، ابوسفیان یکی را مأمور می کند تا نزد یهودیان بنی قریظه برود و از آنان بخواهد هر چه سریع تر از قلعه خود بیرون بیایند و جنگ با محمد را آغاز کنند. ابوسفیان می داند اگر یهودیان از پشت سر به مسلمانان حمله کنند، در این صورت، سپاه اسلام برای دفاع از زن ها و کودکان به سوی مرکز شهر خواهد رفت و آن وقت بُت پرستان می توانند از خندق

عبور کنند.

\*\*\*

نُعَیم یکی از کسانی است که به تازگی مسلمان شده است، هوا تاریک است، او با خود فکر می‌کند. ساعتی می‌گذرد و او سرانجام تصمیم خود را می‌گیرد، او می‌خواهد تا اسلام را یاری کند. هیچ کس نمی‌داند که نُعَیم چه نقشه‌ای در سر دارد و چگونه می‌خواهد پیامبر را یاری کند.

نُعَیم نزد پیامبر می‌آید و به او خبر می‌دهد که من مسلمان شده‌ام، پیامبر خیلی خوشحال می‌شود و در حقّ او دعا می‌کند. نُعَیم با پیامبر سخن می‌گوید و برنامه پیشنهادی خود را به او می‌گوید. پیامبر لحظه‌ای فکر می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا برنامه‌اش را اجرا کند.

پس از مدّتی، نُعَیم از پیامبر خدا حافظی کرده و قبل از این که دشمنان، او را در اینجا ببینند، می‌رود. او می‌رود تا مأموریت خود را انجام دهد. خدا پشت و پناه او باشد!

\*\*\*

نُعَیم نزد رئیس بنی قریظه می‌رود، سال‌های سال است که نُعَیم با آنها دوست است. هیچ کس خبر ندارد که نُعَیم مسلمان شده است، همه خیال می‌کنند که هنوز هم او بُت پرست است. نُعَیم رو به بزرگان بنی قریظه می‌کند و می‌گوید:

— پس چه موقع با محمّد وارد جنگ می‌شوید؟ ما که هر چه صبر کردیم خبری نشد؟

— نعیم! ما منتظر پیغام سپاه احزاب هستیم. قرار است که هر وقت آنها بگویند، ما جنگ را آغاز کنیم و ضربه نهایی را به محمّد بزنیم.

— امیدوارم که شما در این جنگ پیروز شوید، اما کاش جانب احتیاط را رعایت می کردید.

— نعیم! بگو مثلاً چه می کردیم؟

— ببین! خودت می دانی جنگ، جنگ است و احتمال شکست و پیروزی وجود دارد. حتماً شنیده ای که علی، ابن عبدود را به قتل رسانده است. احتمال آن هست که سپاه احزاب در این جنگ شکست بخورد، آن وقت، همه فرار خواهند کرد.

— نعیم! خوب هر سپاهی که شکست می خورد باید فرار کند.

— آن ها نباید فرار کنند؟

— نعیم! بگو برای چه؟

— آن ها باید به یاری شما بیایند چون شما هیچ راهی برای فرار ندارید، خانه و کاشانه شما اینجاست. سپاه احزاب نباید شما را در شرایط خطر تنها بگذارد، آن ها حتماً باید به یاری شما بیایند. معلوم است که وقتی سپاه احزاب فرار کند، محمد به سراغ شما خواهد آمد.

— نعیم! به نظر تو، چه باید کنیم؟

— شما باید تعدادی از بزرگان سپاه احزاب را به عنوان گرو نزد خود نگاه دارید تا اطمینان پیدا کنید که سپاه احزاب شما را تنها نخواهد گذاشت.

— نعیم! تو به ما لطف بزرگی کردی، اصلاً چنین چیزی به ذهنمان نرسیده بود.

\*\*\*

صبح زود نعیم از قلعه بیرون می آید و به سوی سپاه احزاب می رود. وقتی ابوسفیان او را می بیند خیلی خوشحال می شود. او رو به ابوسفیان می کند و

می گوید:

— جناب فرمانده! خبر مهمی برای شما آورده‌ام.

— چه خبری؟

— شنیده‌ام که یهودیان بنی قریظه از این که پیمان خود را با محمد شکسته‌اند بسیار ناراحت هستند. آن‌ها با محمد ملاقات کرده‌اند و از او خواسته‌اند تا آن‌ها را ببخشد و اجازه دهد که در مدینه به زندگی خود ادامه بدهند. محمد به آن‌ها گفته است باید برای او کاری انجام بدهند.

— چه کاری؟

— قرار شده است که آن‌ها به بهانه‌ای، چندین نفر از بزرگان شما را به قلعه خود دعوت کنند و آن‌ها را تحویل محمد بدهند تا محمد گردنشان را بزند. ای ابوسفیان! نصیحت مرا بپذیرید، مبادا کسی از شما به قلعه آن‌ها برود.

— آفرین بر تو که این خبر را برای من آوردی!

— تو را به بُت‌هایی که می‌پرستیم قسم می‌دهم مبادا به آن‌ها بگویی که من این خبر را برای تو آورده‌ام. آخر من با آن‌ها رفاقت دارم، خوب نیست رفاقت ما به هم بخورد.

— این راز بین من و تو خواهد ماند.

\*\*\*

شب که فرا می‌رسد، ابوسفیان یک نفر را به سوی قلعه بنی قریظه می‌فرستد تا از آن‌ها بخواهد فردا جنگ را آغاز کنند. وقتی فرستاده ابوسفیان نزد آن‌ها می‌رود آن‌ها به او می‌گویند: فقط در صورتی ما جنگ را آغاز می‌کنیم که چندین نفر از بزرگان سپاه احزاب نزد ما گرو بمانند. ما می‌ترسیم اگر در جنگ شکست بخورید، شما فرار کنید و ما را تنها بگذارید.



فرستادهٔ ابوسفیان، هر چه سریع‌تر نزد او باز می‌گردد و سخن آن‌ها را بیان می‌کند.

ابوسفیان می‌گوید: دیدی که نُعَیمِ راست می‌گفت. یهودیان می‌خواهند بزرگان ما را اسیر کرده و تحویل محمّد بدهند. ما هرگز کسی را نزد یهودیان نخواهیم فرستاد!

\*\*\*

ابوسفیان بار دیگر، پیغامی برای یهودیان می‌فرستد که ما هرگز کسی را به عنوان گرو نزد شما نخواهیم فرستاد. یهودیان وقتی این سخن را می‌شنوند، بسیار ناراحت می‌شوند. آن‌ها یقین می‌کنند که گفتهٔ نُعَیمِ درست بوده است. سپاه احزاب در صورت شکست، فرار خواهد کرد و هیچ کس آن‌ها را یاری نخواهد کرد.

اکنون، یهودیان بسیار ناراحت می‌شوند و از همکاری با ابوسفیان منصرف می‌شوند و به ابوسفیان خبر می‌دهند که ما دیگر شما را یاری نمی‌کنیم. و این‌گونه است که اتحاد یهودیان و کفار به هم می‌خورد. اکنون دیگر ابوسفیان نمی‌تواند روی کمک یهودیان حساب کند. او باید به فکر عبور از خندق باشد. آیا کسی هست که بتواند از این خندق عبور کند؟ (۵۹)

\*\*\*

آنجا را نگاه کن! دامنهٔ کوه سَلَع را می‌گویم. پیامبر را می‌بینی که دست‌های خود را رو به آسمان گرفته است و دعا می‌خواند.

سه روز است که پیامبر، در فاصلهٔ بین نماز ظهر و عصر دست به سوی آسمان می‌گیرد، امروز هم روز چهارشنبه است، گویا این ساعت از روز چهارشنبه، وقت اجابت دعاست، امروز دعای پیامبر بیشتر طول

می کشد. (۶۰)

من هم اگر حاجت مهم داشتم در این وقت و ساعت با خدای خود راز و نیاز کنم!  
پیامبر با خدای خود راز و نیاز می کند و از او می خواهد تا او را در مقابل دشمن یاری کند.  
خدایا! تو را می خوانم و از تو می خواهم که سپاه احزاب را در هم شکنی و ما را از شر آن ها حفظ کنی.  
بار خدایا! رحمت خود را برای ما بفرست... (۶۱)

\*\*\*

خورشید غروب می کند و پیامبر نماز مغرب را می خواند. تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد. صدای پیامبر به گوش می رسد: «ای فریادرس بیچارگان! تو حال ما را گواه هستی...»  
جبرئیل بر پیامبر نازل می شود: «خداوند دعای تو را مستجاب کرد...». پیامبر خوشحال می شود دست های خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید:  
«بار خدایا! من شکر تو را به جا می آورم که بر من و یارانم مهربانی کردی». (۶۲)  
لحظاتی می گذرد. همه منتظر هستند تا ببینند خدا چگونه پیامبر خود را یاری خواهد کرد؟

\*\*\*

طوفان سردی از راه می رسد، این طوفان لحظه به لحظه تندتر می شود، سوز سرما هم بیشتر می شود، سرمایی که مغز استخوان را می سوزاند.  
طوفان با اردوگاه دشمن چه می کند؟

خیمه‌ها را از جا می‌کند، اسب‌ها شیهه می‌کشند و شترها نعره سر می‌دهند، زمین و زمان می‌خواهد به هم بریزد! (۶۳)

همه جا را تاریکی فرا گرفته است، طوفان آتش‌ها را خاموش کرده است، همه سپاهیان وحشت زده‌اند، گویا بلایی آسمانی نازل شده است!

طوفان سنگریزه‌ها را به سر و صورت آن‌ها می‌زند، هر کسی به دنبال پناهگاهی می‌گردد، آیا می‌توان در مقابل لشکر خدا کاری کرد؟ این طوفان لشکر خداست که به جان کفار افتاده است. (۶۴)

\*\*\*

در آیه ۹ این سوره درباره این طوفان چنین می‌گویی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، لطف و رحمت مرا به یاد آورید در آن زمان که سپاهیان دشمن بر شما یورش آورده بودند و من طوفانی سخت همراه با فرشتگان را بر آنان فرستادم و به این وسیله آن‌ها را در هم شکستم، من بر آنچه بندگانم انجام می‌دهند بینا هستم».

آری، تو فرشتگانی را فرستادی تا در اطراف اردوگاه آنان، «الله اکبر» بگویند و ترس و وحشت را در دل آنان بیفکنند. (۶۵)

\*\*\*

ابوسفیان با جمعی از بزرگان گفتگو می‌کند، هر کسی، چیزی می‌گوید:

— چقدر اوضاع آشفته شده است! ما دیگر نمی‌توانیم اینجا بمانیم.

— ما نمی‌توانیم در چنین جنگی پیروز شویم.

— یهودیان هم که به ما خیانت کردند. پس برای چه اینجا بمانیم؟

— اسب‌ها و شترهای ما دارند از گرسنگی می‌میرند. ما هر کاری که می‌توانستیم انجام دهیم، انجام دادیم، اما افسوس که نتوانستیم کاری از پیش

ببریم.

— باید هر چه زودتر این سرزمین بلا را ترک کنیم. آیا اینجا بمانیم تا این طوفان وحشتناک و تندبادِ گُشنده ما را از بین ببرد؟ نه! ما به سوی مکه باز می‌گردیم.

\*\*\*

ابوسفیان دستور می‌دهد تا سپاه، آمادهٔ رفتن شود. همه سریع آماده می‌شوند. آری! طوفان دیگر چیزی را باقی نگذاشته است تا آن‌ها بخواهند جمع کنند. سپاه احزاب به سوی مکه حرکت می‌کند.

در دل تاریکی شب و در آن طوفان، سپاه احزاب به سوی مکه بازمی‌گردد، سپاهی که با ده هزار جنگجو برای نابودی اسلام آمد و پانزده روز در کنار خندق ماند، اما چیزی جز شکست به دست نیاورد. ابوسفیان نیز با گروهی در پشت سر آن‌ها می‌آید. (۶۶)

به راستی خداوند چگونه پیامبر خود را یاری کرد، خبر فرار این سپاه در سرتاسر حجاز خواهد پیچید، دیگر کسی جرأت نخواهد کرد به فکر حمله به مدینه باشد.

\*\*\*

اکنون وقت آن است که آیهٔ ۲۵ این سوره را بیان کنم. تو در این آیه چنین می‌گویی: «من کافران را بدون آن که سودی از لشکرکشی خود برده باشند، با دل‌هایی پر از خشم بازگرداندم. من مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کردم و پیروزی را نصیب آنان نمودم، به راستی که من قوی و توانا هستم». به این سخن تو فکر می‌کنم: «من مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کردم». منظور تو از این سخن چیست؟

بعد از مطالعه و تحقیق، به این دو نکته می‌رسم:

\* نکتهٔ اوّل:

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه چنین فرموده‌اند: «خدا با علی علیه السلام مؤمنان را از جنگ و شمشیر زدن، بی‌نیاز کرد».

\* نکتهٔ دوم: بعضی از علمای اهل سنت در تفسیر این آیه همین سخن را بیان کرده‌اند و گفته‌اند که خدا با ضربه شمشیر علی علیه السلام، مسلمانان را از جنگ با کافران بی‌نیاز کرد.

آری، وقتی همهٔ کفر با همهٔ ایمان روبرو شد، وقتی پهلوان کافران از خندق عبور کرد و فریاد برآورد: «چه کسی به جنگ من می‌آید»، این علی علیه السلام بود که مایهٔ نجات اسلام شد.

برای همین بود که پیامبر رو به مسلمانان کرد و گفت: «ضربت علی علیه السلام، نزد خدا بالاتر از عبادت جن و انس است».<sup>(۶۷)</sup>

\* \* \*

این جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، تو در آیهٔ ۲۰ این سوره بار دیگر از منافقان سخن می‌گویی: «دل‌های منافقان از نور ایمان خالی است و برای همین از همه چیز می‌ترسند، آنان به قدری از سپاه دشمن، وحشت زده شده‌اند که حتی بعد از پراکنده شدن دشمن آرام نمی‌شوند، آنان تصور می‌کنند که سپاه دشمن نرفته است و به زودی باز می‌گردند. اگر سپاه دشمن بازگردد، آنان دوست دارند سر به بیابان بگذارند و در میان صحرائشینان پنهان شوند و از مخفی‌گاه خود خبرها را دنبال کنند. اگر دشمنان باز گردند، فقط اندکی از این منافقان به میدان جنگ می‌آیند و البته وقتی شرایط سخت شود، آن‌ها هم فرار می‌کنند».

\* \* \*

سپاه بُت پرستان از مدینه گریخته‌اند، پیامبر و مسلمانان به خانه‌های خود بازگشته‌اند. همه لباس جنگ از تن بیرون می‌آورند.

در این هنگام جبرئیل نزد پیامبر می‌آید و چنین می‌گوید: «ای محمد! چرا سلاح بر زمین می‌گذاری؟ فرشتگان آمادهٔ پیکاری دیگرند، هم‌اکنون باید به سوی یهودیان بنی قریظه حرکت کنی و با آنان جنگ نمایی».

آری، یهودیان بنی قریظه پیمان خود را شکستند و در سخت‌ترین شرایط با مسلمانان دشمنی کردند، آنان عهد بسته بودند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری نکنند، اکنون باید کیفر این پیمان شکنی خود را ببینند.

پیامبر به مسلمانان دستور می‌دهد تا قبل از خواندن نماز عصر به سوی یهودیان حرکت کنند.

ساعتی می‌گذرد، همه آمادهٔ حرکت هستند، پیامبر پرچم لشکر را به دست علی علیه السلام می‌دهد و فرمان حرکت می‌دهد.

وقتی یهودیان دیدند که علی علیه السلام پرچمدار لشکر اسلام است، فریاد برآوردند: «علی به سوی ما می‌آید. همان که ابن عبدود را به قتل رسانید، ما هرگز نمی‌توانیم در مقابل او مقاومت کنیم».<sup>(۶۸)</sup>

این‌گونه است که آنان روحیهٔ خود را از دست می‌دهند، عده‌ای که مقاومت می‌کنند کشته می‌شوند و بقیه اسیر می‌شوند، این‌گونه است که به یاری تو پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان می‌شود و مدینه برای همیشه از وجود یهودیان پیمان‌شکن پاک می‌شود.

\* \* \*

اکنون در آیات ۲۶ و ۲۷ این چنین می‌گویی: «من گروهی از یهودیان را که از

بُت پرستان حمایت کرده بودند از قلعه‌های محکمشان پایین آوردم، من در دل‌های آنان ترس و وحشت افکندم و شما گروهی از آنان را به قتل رساندید و گروهی را به اسارت گرفتید. من خانه‌ها و ثروت و زمین‌های آنان را در اختیار شما قرار دادم، همان زمین‌هایی که شما هرگز در آن‌ها گام ننهاده بودید. من بر هر کاری توانا هستم».

آری، یهودیان در قلعه‌های محکمی زندگی می‌کردند و در اطراف آن قلعه‌ها، باغ‌هایی داشتند و اجازه نمی‌دادند کسی غیر از آنان وارد آن باغ‌ها شود. تو این باغ‌ها را در اختیار مسلمانان قرار دادی.

\*\*\*

این ماجرای جنگ خندق بود، جنگ خندق آخرین جنگ بُت پرستان با مسلمانان بود، پس از این جنگ، شرایط به نفع مسلمانان شد و آنان کم‌کم خود را برای فتح مکه آماده کردند. آری، تو به پیامبر وعده دادی که روزی به مکه خواهد رفت و همه بُت‌ها را نابود خواهد کرد، چقدر نزدیک بود روزی که خانه زیبای تو، از همه بُت‌ها پاک شود و مردم فقط تو را بپرستند.

احزاب : آیه ۲۹ - ۲۸

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ  
تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا  
جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ  
أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

تو پیامبر را الگوی همه مسلمانان قرار دادی، او بسیار ساده و به دور از هرگونه زرق و برق زندگی می‌کرد، بر روی زمین می‌نشست، با فقیران و نیازمندان هم‌سفره می‌شد، در سلام کردن از دیگران پیشی می‌گرفت، درست است که او در مدینه حکومتی را تشکیل داد، اما او هرگز ساده‌زیستی را ترک نکرد.

همسران پیامبر در آغاز زندگی با او همراه بودند و با شرایط او سازگاری کامل داشتند، اما وقتی که حکومت پیامبر در مدینه محکم شد و غنیمت‌هایی به دست آمد، آنان مثل خیلی از زنان دوست داشتند که از زینت‌های دنیا



بهره‌مند شوند، لباس‌های گران‌قیمت بپوشند و غرق در جواهرات شوند. آنان با خود می‌گفتند: «اکنون دیگر پیامبر می‌تواند زندگی پر زرق و برقی برای ما درست کند»، برای همین خواسته‌های آنان از پیامبر شروع شد. اینجا بود که از پیامبر خواستی تا به همسران خود چنین بگوید: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید هدیه‌ای به شما بدهم و شما را به خوبی و خوشی، طلاق دهم، اما اگر رضایت خدا و رضایت پیامبر او و بهشت روز قیامت را می‌خواهید، پس از خواسته‌های خود دست بردارید و بدانید که خدا برای نیکوکاران شما، پاداشی ارزنده، آماده کرده است».

\*\*\*

پیامبر قبلاً مهریه همسران خود را پرداخت کرده بود، تو به پیامبر دستور می‌دهی که اگر همسران او زندگی دنیا را برگزیدند، آنان را طلاق بدهد و هدیه‌ای ارزشمند هم به آنان بدهد تا آنان راضی و خشنود باشند و این جدایی در محیطی دوستانه انجام گیرد. اگر هم آنان خواستند همسر پیامبر باقی بمانند، باید زهد را در پیش گیرند و به زندگی ساده قناعت کنند. این درس بزرگی برای همه رهبران مذهبی است، پیام این آیه، برای همه زمان‌ها و همه مکان‌ها می‌باشد، کسانی که می‌خواهند مردم را به سوی تو فرا بخوانند، باید خودشان و همسرانشان، زندگی ساده‌ای داشته باشند و از تجمل‌گرایی پرهیز کنند.

\*\*\*

احزاب: آیه ۳۱ - ۳۰

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ  
مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ  
يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا

أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

سخن از همسران پیامبر به میان آمد، فرصت مناسبی است تا مطلب مهمی را به آنان بگوییم: «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناهی را آشکارا انجام بدهید، عذاب شما در روز قیامت دو برابر خواهد بود، فکر نکنید که چون همسر پیامبر هستید، من شما را دو برابر عذاب نمی‌کنم، عذاب شما برای من کاری ندارد، البته هر کدام از شما از من و پیامبرم اطاعت کند و کار نیک انجام دهد، من به او دو برابر پاداش می‌دهم، من در بهشت برای او رزق و روزی ارزشمندی آماده ساخته‌ام».

\*\*\*

جامعه به زنان پیامبر نگاه می‌کردند و از رفتار آنان، الگو می‌گرفتند، اگر آنان خطایی را آشکارا انجام دهند، دیگران از آنان تأثیر می‌پذیرند. اگر یک انسان معمولی، خطایی انجام دهد، یک عذاب می‌شود، زیرا گناه او فقط اثر فردی دارد، اما اگر همسر پیامبر، گناهی را آشکارا انجام دهد، دو بار عذاب می‌شود: یک بار به خاطر آن گناه، یک بار هم به خاطر آن که با آن گناه، دیگران را به گمراهی می‌کشاند.

اگر آنان کار خوبی انجام دهند، تو دو برابر به آنان پاداش می‌دهی، پاداش اول برای انجام آن عمل، پاداش دوم به خاطر این که کار آنان، سبب هدایت دیگران می‌شود و آنان را به خوبی‌ها ترغیب می‌کند.

\*\*\*

درست است امروز زنان پیامبر نیستند، اما این آیه تا روز قیامت زنده است و برای همه زمان‌ها و همه مکان‌ها، پیامی زیبا دارد.

همواره در جامعه کسانی هستند که مشهور می‌شوند و رفتار آنان در جامعه بازتاب پیدا می‌کند. آنان دو شخصیت پیدا می‌کنند: شخصیت فردی، شخصیت اجتماعی.

اگر آنان گناهی را مخفیانه انجام دهند و هیچ کس از آن باخبر نباشد، یک بار عذاب خواهند شد، ولی اگر آشکارا گناه کنند، دو بار عذاب می‌شوند، زیرا با این کار خود، زمینه گمراهی دیگران را فراهم می‌کنند و آنان را به گناه تشویق می‌کنند.

همین‌طور اگر یک شخصیت اجتماعی، کار خوبی را مخفیانه انجام دهد و هیچ کس از آن باخبر نباشد، یک پاداش خواهد داشت، اما اگر او در جامعه و آشکارا، آن کار خوب را انجام دهد، دو بار پاداش خواهد داشت، زیرا او با این کار خود، زمینه هدایت دیگران را فراهم می‌کند و آنان را به خوبی‌ها ترغیب می‌کند.

\*\*\*

#### احزاب: آیه ۳۲

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ  
فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا  
مَعْرُوفًا ﴿۳۲﴾

سخن خود را با زنان پیامبر چنین ادامه می‌دهی: «ای زنان پیامبر! شما مانند زنان معمولی نیستید، شما باید اسوه تقوا باشید، پس مبادا با مردان بیگانه به شیوه‌ای هوس‌انگیز سخن بگویید، به گونه‌ای سخن نگوید که مردان هوسران به شما طمع کنند، شما باید معمولی سخن بگویید».

\*\*\*

مناسب است چند نکته را در اینجا بنویسم:

۱- بعضی از زنان وقتی با مرد بیگانه‌ای سخن می‌گویند، آهنگ صدای خود را نازک و لطیف می‌کنند و سبب می‌شوند تا شهوت مرد بیگانه برانگیخته شود. زنان هنگام گفتگو با مرد نامحرم، به صورت معمولی و به دور از هر نوع کرشمه و ناز سخن بگویند.

۲- درست است که روی سخن در این آیه با زنان پیامبر است، اما همه زنان مسلمان باید از این آیه، پند بگیرند.

یک مثال می‌زنم: پدری برای پسرش زحمت زیادی می‌کشد و او را با هزار زحمت، راهی دانشگاه می‌کند. روزی او می‌بیند که پسرش دروغ می‌گوید. آن پدر به پسرش می‌گوید: «ای دانشجو! دروغ نگو!».

من که این سخن را می‌شنوم، از آن چه می‌فهمم؟ آیا من می‌توانم بگویم: «منظور آن پدر این است که اگر کسی دانشجو نباشد، می‌تواند دروغ بگوید؟».

فرقی نمی‌کند دانشجو دروغ بگوید یا غیر دانشجو، دروغ گفتن، حرام است. وقتی آن پدر گفت: «ای دانشجو! دروغ نگو»، منظورش این بود که یک دانشجو باید جدی‌تر از دروغ پرهیز کند، زیرا او قشر تحصیل‌کرده جامعه است و جامعه از او انتظار بیشتری دارد.

قرآن می‌گوید: «ای زنان پیامبر! با ناز و کرشمه سخن نگویند»، منظورش این است که زنان پیامبر باید این قانون را جدی‌تر اجرا کنند، اما این قانون برای همه زنان مسلمان است.

\*\*\*

## احزاب: آیه ۳۳

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ  
 الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ  
 اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾

سخن تو در این دو آیه در دو بخش است:

## \* بخش اول

با زنان پیامبر سخن خود را ادامه می‌دهی: «در خانه خود بمانید و همانند زنان دوره جاهلیت اول، خودنمایی نکنید و در میان مردان نامحرم ظاهر نشوید، نماز را به پا دارید، زکات دهید و از من و پیامبرم اطاعت کنید».

## \* بخش دوم

سخن خود را در این بخش، این‌گونه ادامه می‌دهی: «من اراده کرده‌ام که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نمایم و آنان را پاکیزه گردانم».

\*\*\*

ابتدا درباره بخش اول آیه، پنج نکته می‌نویسم:

## \* نکته اول

قبل از آن که دین اسلام بیاید، زنان در مدینه به گونه‌ای لباس می‌پوشیدند که گردن و مقداری از سینه آنان آشکار بود. وقتی آنان از خانه بیرون می‌آمدند، چهره، گوش، گوشواره، گردن، بالای سینه و گردن‌بند آنان هویدا بود.

قرآن در آیه ۳۱ سوره نور از زنان خواست تا دامنه روسری خود را تا روی سینه پایین آورند، با این کار گردن، گردن‌بند، بالای سینه، گوش و گوشواره آنان پوشیده می‌شد.

همچنین در آیه ۵۹ سوره احزاب از آنان می‌خواهد تا «جلباب» خود را به

خود بپيچند. جلباب، لباسی بود که از روسری بزرگ تر و از چادر کوتاه تر بود.

زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شدند و اعضای بدن خود را در مقابل نامحرم پوشانند، البته آنان می توانستند گردی صورت، دست (از انگشتان تا مچ) و پا (از انگشتان تا مچ) را نپوشانند.

#### \* نکته دوم

اکنون قرآن می خواهد حجاب رفتاری را بیان کند. حجاب فقط پوشش و لباس نیست، زن مسلمان حق ندارد در سخن با مرد نامحرم، صدای خود را نازک و لطیف کند.

ممکن است یک زن، بهترین حجاب پوششی را داشته باشد، اما با رفتار و گفتارش، خودنمایی کند و توجه مردان را به خود جلب کند. زن می تواند در خانه بنشیند و به مردان نامحرمی تلفن بزند و خودنمایی کند، ممکن است زنی با نوشتار خود، مردان را به سوی خود جلب کند، همه این ها گناه است و جامعه را به فساد می کشاند.

آری، اگر جامعه ای گرفتار این خودنمایی ها شود روی سعادت را نخواهد دید.

قرآن از زنان می خواهد که به حجاب رفتاری خود هم توجه کنند. در واقع، قرآن از زنان می خواهد دو نوع حجاب را مراعات کنند:

۱ - حجاب پوششی: در آیه ۳۱ سوره نور و آیه ۵۹ سوره احزاب، سخن از این نوع حجاب است. پوشاندن اعضای بدن و جلباب به تن کردن (البته پوشاندن گردی صورت واجب نیست، همچنین پوشاندن دست و پا از انگشتان تا مچ لازم نیست).

۲ - حجاب رفتاری: در آیات ۳۲ و ۳۳ این سوره، سخن از حجاب رفتاری است. (با کرشمه و ناز سخن نگفتن، خودنمایی نکردن) تا آنجا که من اطلاع دارم مراعات نکردن حجاب رفتاری در جامعه، سبب مفاسد زیادی شده است. زنان زیادی هستند که به حجاب پوششی خود حساسیت زیادی دارند، اما به حجاب رفتاری خود دقت نمی‌کنند و این‌گونه است که مشکلات گوناگونی در جامعه به وجود می‌آید.

البته قرآن در آیه ۳۱ سوره نور به مردان هم فرمان می‌دهد تا چشم خود را از نگاه ناروا به زنان بپوشانند و بر میل جنسی خود مسلط باشند.

\* نکته سوم

قرآن در این آیه با زنان پیامبر سخن می‌گوید، اما این دستور برای همه زنان مسلمان است. (در آیه قبل این نکته را نوشتم که وقتی پدر به پسر دانشجوی می‌گوید: ای دانشجو! دروغ نگو. منظورش این نیست که اگر کسی دانشجوی نباشد، می‌تواند دروغ بگوید).

\* نکته چهارم

در ابتدای این آیه، قرآن به زنان پیامبر می‌گوید: «از خانه بیرون نیایید». آیا زنان پیامبر از خانه بیرون نمی‌آمدند؟

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که بعضی از همسران پیامبر به سفر حج رفتند، حتی در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند. پس منظور قرآن این نیست که زنان، داخل خانه بنشینند.

منظور قرآن این است: «برای خودنمایی از خانه خارج نشوید، در میان مردان نامحرم، خودنمایی نکنید». اگر زنی حجاب پوششی و حجاب رفتاری خود را مراعات کند، می‌تواند از خانه خارج شود.

## \* نکته پنجم

از روزگار قبل از اسلام به «جاهلیت اول» یاد شده است، این سخن نشان آن است که جاهلیت دوم هم در پیش است.

وقتی ما آداب و رسوم مردمی که قبل از اسلام در مکه و مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که زندگی آنان شباهت زیادی با انسان کافر امروزی دارد.

زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، زمان جاهلیت دوم است!

جاهلیت پیشرفته!

آن روزگار، زندگی مردم به جنگ و خونریزی سپری می‌شد، آنان با شمشیر به یکدیگر حمله می‌کردند و بی‌گناهان را می‌کشتند، اما در جاهلیت پیشرفته، با یک بمب اتمی، شهری نابود می‌شود.

آمریکا در جنگ جهانی دوم (در سال ۱۹۴۵ میلادی) شهر «هیروشیما» در کشور ژاپن را با خاک یکسان نمود. آمار کشته شدگان این بمب بیش از ۲۰۰ هزار نفر بود.

اگر در روزگار جاهلیت، دختران بی‌گناه را زنده به گور می‌کردند، امروز در بسیاری از کشورها، سقط جنین جنبه قانونی دارد! طبق آمار در سال ۲۰۰۸ میلادی، بیش از ۴۴ میلیون سقط جنین در دنیا انجام شده است. در یک سال، ۴۴ میلیون سقط جنین، عدد کمی نیست.<sup>(۶۹)</sup>

اگر در روزگار جاهلیت، زنان روسری خود را کنار می‌زدند و گلو و سینه خود را آشکار می‌ساختند، امروزه بعضی از زنان، صحنه‌هایی را به وجود می‌آورند که قلم از نوشتن آن شرم دارد. (لازم نیست شرحی از تلویزیون‌های ماهواره‌ای و سایت‌های ضد اخلاقی به میان آورده شود)، این همان جاهلیت



پیشرفته است که سبب تباهی انسان‌ها می‌شود.  
این پنج نکته‌ای بود که دربارهٔ بخش اول آیهٔ ۳۳ نوشتیم.

\*\*\*

اکنون وارد بخش دوم آیه می‌شوم: قرآن در بخش قبلی آیه با همسران پیامبر سخن گفت، اما در این بخش، روی سخن با خاندان پیامبر است. من در این بخش چنین می‌خوانم: «خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

به راستی خاندان پیامبر کیستند که خدا از عصمت و پاکی آنان سخن می‌گوید؟

من باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری... (۷۰)

\*\*\*

در خانه باز می‌شود، فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از خانه خارج می‌شود و به سوی خانه پدر می‌رود، (این غذا از آب و آرد و روغن تهیه شده است و با خرما شیرین شده است). (۷۱)

فاطمه علیها السلام در خانه پدر را می‌زند، اُمّ سلمه در را باز می‌کند، او همسر پیامبر است. به فاطمه علیها السلام خوش آمد می‌گوید، اُمّ سلمه به فاطمه علیها السلام علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمه علیها السلام نزد پدر می‌رود، او به پدر سلام می‌کند، پدر جواب سلام او را به گرمی می‌دهد و به احترام فاطمه علیها السلام از جا برمی‌خیزد و او را می‌بوسد، گویا همهٔ دنیا را به این پدر داده‌اند، فاطمه علیها السلام به دیدار پدر آمده است!  
فاطمه علیها السلام می‌گوید:

— پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده‌ام.

— دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این‌گونه برای من زحمت می‌کشی.

— من کاری نکردم پدر جان!  
 — فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟  
 — آن‌ها در خانه هستند.  
 — برو و آن‌ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا را با هم بخوریم.  
 — چشم پدر جان!  
 اکنون فاطمه رضی الله عنها اجازه می‌گیرد و به خانه بازمی‌گردد. (۷۲)

\*\*\*

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه‌ات را می‌بوسی؟  
 فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می‌اندازد. شبی که به آسمان‌ها سفر کردم،  
 سفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.  
 آن شب، بوی خوشی به مشامم رسید. نگاهی به اطراف خود کردم و  
 پرسیدم: این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فراگرفته و بر عطر  
 بهشت، غلبه کرده است؟  
 مدهوش آن عطر شده بودم. از جبرئیل سؤال کردم: این عطر خوش  
 چیست؟ جبرئیل گفت: این بوی سیب است! سیصد هزار سال پیش، خدا  
 سیبی را با دست خود آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سؤال  
 برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده  
 است؟

همه می‌خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.  
 ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد من آمدند. آنان همراه خود همان سیب را  
 آورده بودند. آن‌ها به من گفتند: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و این  
 سیب را برای شما فرستاده است. (۷۳)

آری، من آن شب مهمان خدا بودم و خدا می دانست از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. آن شب فرشتگان به راز خلقت سیب پی نبردند، آنان باید صبر می کردند تا من آن سیب را بخورم و پس از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برای همه معلوم می شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم. (۷۴)

\*\*\*

لحظاتی بعد، فاطمه علیها السلام در حالی که دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته است وارد خانه پیامبر می شود، علی علیه السلام نیز پشت سر آنها می آید، آنها وارد خانه پیامبر می شوند و به پیامبر سلام می کنند و جواب می شنوند، پیامبر با دیدن آنها بسیار خوشحال می شود، او حسن و حسین علیهم السلام را در آغوش می گیرد و آنان را می بوسد.

فکر کنم امروز ام سلمه روزه باشد، او مشغول خواندن نماز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سر سفره می نشینند و از آن غذا میل می کنند.

بعد از آن، پیامبر ام سلمه را صدا می زند و به او می گوید: من می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

پس از لحظاتی، همان طور که پیامبر نشسته است، حسن علیه السلام را روی زانوی راست و حسین علیه السلام را روی زانوی چپ خود می نشاند و هر دو را می بوسد. (۷۵)

او سپس از علی علیه السلام می خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علی علیه السلام می گذارد.

سپس پیامبر از فاطمه علیها السلام می خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمه علیها السلام می آید و کنار پیامبر می نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه اش می گذارد و فاطمه اش را می بوسد. (۷۶)

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی دارد و آن را بر روی همه می اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می گیرد و می گوید: «بارخدایا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بارخدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که پس از مرگ او یادگار او بوده اند، علی و فاطمه و حسن و حسین، خاندان من هستند، اینان یادگاران من هستند، اهل بیت من می باشند، گوشت و خون آن ها از من است، از تو می خواهم همه پلیدی ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی». (۷۷)

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می کند.

\*\*\*

لحظاتی می گذرد، جبرئیل نازل می شود و بخش دوم این آیه (آیه ۳۳ سوره احزاب) را برای پیامبر می خواند: «خداوند اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر می نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای او را مستجاب نمود.

أم سلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می آید و به پیامبر می گوید:

— ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

— ای اُمّ سلمه! تو همسر من هستی و سرانجام تو خیر و خوبی است! (۷۸)  
 اُمّ سلمه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل بیت» می خواند، اما مقام اهل بیت،  
 مقامی بس والا است، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و  
 زشتی به دور هستند.

\*\*\*

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن‌ها باید  
 اهل بیت علیهم‌السلام را بشناسند، پیامبر می داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و  
 ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان  
 صبح به در خانه فاطمه می آید، در را می زند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ  
 بَيْتِ النَّبُوَّةِ! سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز  
 فرار سیده است.»

سپس شروع به خواندن بخش دوم این آیه می کند: «خداوند اراده کرده  
 است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».  
 بار دیگر در خانه را محکم تر می زند و چنین می گوید: «من با دوست شما  
 دوست هستم و با دشمن شما دشمن هستم.» (۷۹)

سپس صدای اهل این خانه به گوش می رسد که جواب سلام پیامبر را  
 می دهند.

پیامبر هر روز این کار را انجام می دهد تا مردم بدانند که اهل بیت علیهم‌السلام چه  
 کسانی هستند. پیامبر می خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه  
 درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است و آنان به حکم قرآن  
 معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی، دور هستند. (۸۰)

\*\*\*

وقتی قرآن می‌خوانم می‌بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می‌بندد که آیا می‌شود منظور از «اهل بیت» زنان پیامبر باشند؟ باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقت قرآن را می‌خوانم، به نکته‌ای می‌رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می‌دهیم، از واژه «شما» استفاده می‌کنیم، اما در زبان عربی برای خطاب باید دقت کنیم، اگر گروهی که می‌خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کُنَّ» استفاده می‌کنیم. در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کُنَّ» استفاده شده است، برای مثال در اول این آیه چنین می‌خوانیم: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ».

ولی در اینجا خدا می‌گوید: «يُطَهِّرْكُمْ»، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی‌شود که منظور از «کُم» در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا از زنان پیامبر بود، حتماً می‌فرمود: «يُطَهِّرْكُنَّ». چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از «يُطَهِّرْكُمْ» در این آیه گروهی از مردان می‌باشد، اکنون باید از اهل سنت این سؤال را بپرسم، آن‌ها باید جواب این سؤال را بدهند. طبق نقل‌های متعدد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند، اکثریت این گروه مرد هستند و فاطمه علیها‌السلام هم به عنوان یکی از این

افراد، همراه گروه مردان مطرح است، اما اگر این آیه، درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می‌شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود دارد.

\*\*\*

کسانی که می‌گویند منظور از «خاندان پیامبر» در این آیه، همسران پیامبر است. در اینجا می‌خواهم برای آنان پنج نکته بنویسم:

\* نکته اول:

در سوره «تحریم» ماجرای دو نفر از همسران پیامبر ذکر شده است، آنان رازی را که پیامبر به آنان گفته بود، فاش نمودند. پیامبر از این کار آنان، ناراحت شد. در آیه ۳ سوره تحریم قرآن چنین می‌گوید: «اگر شما توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، به نفع شماست زیرا واقعاً دل‌های شما از حق برگشته است.»

به راستی این کار آنان، گناه بوده است یا اطاعت؟ خدا به آنان می‌گوید، «اگر توبه کنید برای شما بهتر است»، معلوم می‌شود که آنان مرتکب گناهی شده بودند که باید توبه کنند.

اگر منظور از «خاندان پیامبر» در آیه ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر باشند، نتیجه چه می‌شود؟

آیه ۳۳ احزاب می‌گوید: آنان از هر خطا و گناهی به دورند، آیه ۳ سوره تحریم می‌گوید: دو نفر از آنان گناه کردند. این اختلاف در دو آیه قرآن را چگونه می‌توان پاسخ داد؟

آنان هم از گناه دور باشند و هم گناه بکنند؟ معلوم می‌شود که زنان پیامبر، از خطا و گناه به دور نیستند و منظور از «خاندان پیامبر» در آیه ۳۳ سوره احزاب، همسران پیامبر نیستند.

\* نکته دوم

وقتی مردم با علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم بیعت کردند، عایشه (که همسر پیامبر بود)، دست به شورش زد. حدود بیست و پنج سال از وفات پیامبر گذشته بود که عایشه مردم را بر ضد علی علیه السلام شوراند. او همراه با هوادارانش از مدینه به بصره رفتند و آنجا را تصرف نمودند.

علی علیه السلام با لشکر خود به بصره آمد و آنان را نصیحت زیادی کرد، اما آنان از شورش خود دست برنداشتند. سرانجام جنگی سخت در گرفت و بیش از شش هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. (این جنگ به جنگ «جمل» مشهور شد، البته بعضی‌ها تعداد کشته‌شدگان این جنگ را بیست هزار نفر ذکر کرده‌اند).

اهل سنت، شورش بر خلیفه را حرام می‌دانند، عایشه بر خلیفه زمان خود شورش کرد، پس او خطای بزرگی انجام داد که سبب کشتار زیادی شد، پس او از «خاندان پیامبر» نیست، زیرا قرآن می‌گوید: «خاندان پیامبر از هر گناه و خطایی به دور هستند»، به راستی چه گناهی بالاتر از فتنه و آشوبی است که ۲۰ هزار نفر را به کام مرگ بفرستد؟<sup>(۸۱)</sup>

\* نکته سوم

اگر منظور از «خاندان پیامبر» در این آیه، همسران پیامبر می‌باشند، چرا هیچ



کدام از آنان چنین سخنی را نگفته‌اند؟

عایشه که در مناسبت‌های مختلف برای مردم از فضیلت خود سخن می‌گفت، چرا خود او هرگز چنین سخنی را بیان نکرد؟  
از طرف دیگر، اُمّ سلمه یکی از همسران پیامبر است، او بارها برای مردم گفت که منظور از «خانندان پیامبر» در این آیه علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشد.

#### \* نکته چهارم

یکی از علمای اهل سنت، کتابی به نام «شواهد التنزیل» نوشته است، او وقتی به این آیه می‌رسد ۱۳۰ حدیث نقل می‌کند. همه این احادیث اثبات می‌کنند که منظور از خانندان پیامبر در این آیه، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند. (۸۲)

#### \* نکته پنجم

پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، مسیر امامت ادامه پیدا کرد و امامان معصوم یکی پس از دیگری، رهبری جامعه را به عهده گرفتند. خدا دوازده امام معصوم را برای هدایت انسان‌ها قرار داد و آخرین آن‌ها، مهدی علیه‌السلام است که اکنون از دیده‌ها پنهان است. دوازده امام معصوم، جزء «خانندان پیامبر» هستند و همه آنان از خطا و گناه، دور هستند.

منظور از خانندان پیامبر یا «اهل بیت»، همان مسیر امامت و ولایت است. هدایت واقعی در گرو پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام است، کسانی که هدایت را در جای دیگری می‌جویند، راه را گم کرده‌اند.

هر کس به سوی اهل بیت علیهم السلام برود، نجات پیدا می کند، شرط نجات، رفتن به سوی آنان است، هر کس از آن ها جدا شود، سرانجامی جز تباهی ندارد. (۸۳)

\* \* \*

ماه رمضان بود و من برای جوانان تفسیر قرآن می گفتم. وقتی تفسیر این آیه را تمام کردم، جوانی رو به من کرد و گفت: «چرا قرآن نظم خاصی در گفتار ندارد؟ چرا قرآن در این آیه، اول با زنان پیامبر سخن می گوید، سپس از عصمت اهل بیت علیهم السلام مطلبی بیان می کند و در آیه بعد بار دیگر با همسران پیامبر سخن می گوید. آخر این چه حرف زدنی است؟».

من باید به این سؤال او جواب می دادم، با نهایت احترام از او تشکر کردم که سؤال خود را پرسیده است و سپس به او چنین گفتم:

۱ - قرآن در طول ۲۳ نازل شده، جبرئیل هر قسمت از قرآن را در مناسبت خاصی برای پیامبر می خواند. خود پیامبر دستور می دادند تا هر آیه از قرآن در کدام سوره و در کجای آن سوره قرار گیرد. در واقع، نظم قرآن به دستور پیامبر بوده است.

۲ - خدا وعده داده است که قرآن از تحریف در امان باشد، بعد از پیامبر کسانی به حکومت رسیدند که دشمنی زیادی با اهل بیت علیهم السلام داشتند. آنان دستور آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام را دادند، همان خانه ای که پیامبر مدت ها این آیه را در آنجا می خواند، در آتش کینه دشمنان سوخت.

آری، خدا می دانست دشمنان ولایت برای رسیدن به هدف خود، حاضرند در قرآن نیز دست ببرند و آن را هم تحریف کنند، برای همین بود که حکمت

خدا حکم می‌کرد که تا این آیه به این صورت در قرآن ذکر شود.

۳- وقتی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام این آیه را می‌شنیدند، چه کار می‌کردند؟ کافی بود آنان به مردم بگویند که منظور از اهل بیت علیهم‌السلام، همسران پیامبر هستند. این سخن آنان را به هدفشان می‌رساند و دیگر انگیزه‌ای برای تحریف قرآن برای آنان باقی نمی‌ماند.

۴- افرادی که اهل اندیشه نبودند، سخن آنان را می‌پذیرفتند، اما کسانی که اهل فکر بودند، می‌دانستند که قرآن در سوره تحریم از گناه دو نفر از همسران پیامبر سخن گفته است، این آیه می‌گوید: «خاندان پیامبر معصوم هستند»، پس معلوم است که منظور از اهل بیت در این آیه، افراد دیگری هستند. آری، خدا در قرآن، نشانه‌ای برای اهل تفکر قرار داده است تا هرگز حقیقت پنهان نماند، هر کس بخواهد می‌تواند به معنای واقعی آیه برسد، کافی است فقط عاقل باشد.

۵- این به ما نشان می‌دهد که روش و سبک قرآن با کتاب‌های معمولی فرق می‌کند. قرآن برای خود سبک خاصی دارد که ما باید به آن توجه کنیم. بیان موضوعات مختلف در یک سخن در میان شاعران و سخنگویان مهم عرب رواج داشته است و در کلام و اشعار عربی، نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود. این روش، هرگز خلاف فصاحت و بلاغت به حساب نمی‌آمده است. (۸۴)

آیه ۳ سوره مائده نیز به همین سبک نازل شده است. قرآن به همین سبک سخن گفته است. در آن آیه، ابتدا از غذاهای حرام (گوشت خوک و مردار)

سخن به میان می آید، سپس از کامل شدن دین (ماجرای غدیر و ولایت علی علیه السلام) سخن گفته می شود، سپس بار دیگر از موضوع غذاهای حرام سخن به میان می آید.

وقتی من این پنج نکته را برای آن جوان ذکر کردم، از من تشکر کرد.

\*\*\*

روزی که در دانشگاه بودم، یکی از دانشجویان نزد من آمد و گفت:

— استاد! من یک سؤال دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

— آن سؤال چیست؟

— ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم السلام معصوم هستند، آخر چگونه می شود اهل بیت علیهم السلام هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است انسان به این مقام برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک لحظه در آن روزگار هوس یک گناه کند. اهل بیت علیهم السلام هر چقدر مقام بالایی داشته باشند، به هر حال انسان هستند و ممکن است به ذهن و قلب آنها فکر گناه بیاید.

— آیا من می توانم یک سؤال از شما بپرسم؟ آیا ناراحت نمی شوید؟

— بفرمایید.

— شما چند سال دارید؟

— من بیست سال دارم.

— عذر می خواهم که این سؤال را می پرسم: آیا در این مدت، هرگز به ذهنتان رسیده است که وقتی به دستشویی می روید، مقداری از آنچه از شما دفع شده

است را بخورید؟

— استاد! این چه سؤالی است که شما می پرسید؟

— آنچه از شما دفع شده است در نظر شما آن قدر پست و متعفن است که شما هرگز چنین فکری هم نمی کنید. بگویید بدانم آیا شما قدرت بر انجام چنین کاری دارید؟ آیا کسی این قدرت را از شما گرفته است؟

— نه. من قدرت بر این کار دارم، اما هرگز و هرگز چنین فکری تا به حال به ذهنم خطور نکرده است. من نمی دانم منظور شما از این حرفها چیست؟  
— عزیزم! صبر کن، پس معلوم شد که تو نسبت به انجام آن کاری که گفتم، قدرت داری، اما هرگز فکر انجام آن را هم نمی کنی، چه رسد که بخواهی آن کار را انجام دهی.

— بله. همین طور است.

— خوب. آیا خداوند می تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت علیهم السلام بدهد که زشتی گناه نزد آنها از همه چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟  
— آری.

— اهل بیت علیهم السلام قدرت بر انجام گناه دارند، اما گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصور کنی، زشت تر است، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی کنند.

— استاد! خدا به شما خیر بدهد، من با این مثال شما، خیلی چیزها فهمیدم، راست گفته اند که گاهی یک مثال بهتر از یک کتاب می تواند در فهمیدن یک مطلب به دیگران کمک کند.

— عصمت آن‌ها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آن‌ها آن چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی‌کند، قلب آن‌ها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جایی برای فکر غیر خدایی باقی نمانده است، تا چه رسد به خطوط نافرمانی خدا.

— استاد! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت علیهم‌السلام داده است؟ علت این کار چه بوده است؟

— می‌دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه واجب نموده است و به آن‌ها ولایت داده است، همه مردم باید از فرمان آن‌ها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا نمی‌دهند.

— یعنی کسی که عصمت ندارد نمی‌تواند ولایت داشته باشد؟

— دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعد از مردم خواست تا از آن‌ها اطاعت کنند، اگر آن‌ها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آن‌ها را بر ما واجب نمی‌کرد، اگر آن‌ها معصوم نبودند، هرگز بر ما ولایت نداشتند، آخر چگونه ممکن است خدا به ما بگوید گوش به فرمان کسی باشید در حالی که ممکن است او اشتباه کند؟

— استاد! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.

— کدام سخن؟

— آن‌ها می‌گویند که ابوبکر و عمر و عثمان، «ولی امر» مسلمانان بودند و بر

مردم ولایت داشتند.

— کسی می تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما نیز مقام عصمت عنایت نمود.» (۸۵)

\*\*\*

خلاصه سخن این شد که آیه ۳۳ این سوره، دو بخش دارد:

\* بخش اول:

قرآن با زنان پیامبر چنین سخن می گوید: «در خانه خود بمانید و همانند زنان جاهلیت اول، خودنمایی نکنید و در میان مردان نامحرم ظاهر نشوید، نماز را به پا دارید، زکات بدهید و از من و پیامبرم اطاعت کنید.»

\* بخش دوم

قرآن درباره عصمت اهل بیت علیهم السلام چنین سخن می گوید: «من اراده کرده ام که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نمایم و آنان را پاکیزه گردانم.» اکنون به تفسیر آیه ۳۴ می پردازم.

\*\*\*

احزاب: آیه ۳۴

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُنْتَلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ  
وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

در اینجا بار دیگر با همسران پیامبر چنین سخن می‌گویی: «آنچه از آیات و دانش که در خانه‌های شما بر پیامبر نازل می‌شود، فراگیرید و آن را به دیگران بیاموزید».

تو قرآن را در حالت‌های مختلف بر محمد ﷺ نازل می‌کردی، گاهی او در نزد همسرانش بود و جبرئیل بر او نازل می‌شد و آیه را بر او می‌خواند، آری، گاهی همسران پیامبر اولین کسانی بودند که از نزول آیه جدید باخبر می‌شدند.

اکنون تو از همسران پیامبر می‌خواهی تا از این نعمت بزرگ معنوی غافل نشوند و شکر آن را به جا آورند، خانه‌های آنان، کانون وحی است و چشم دل همه مؤمنان به آن خانه‌ها می‌باشد.

سال پنجم هجری است و هنوز قسمتی از قرآن نازل نشده است، مؤمنان هر روز منتظر هستند تا آیات قرآن نازل شوند و آنان به وظیفه خود عمل کنند و به سعادت نزدیک‌تر شوند.

\*\*\*

پیام این آیه برای امروز من چیست؟

گاهی من دچار غفلت می‌شوم و شیفتگی دنیا با من کاری می‌کند که فقط نعمت‌های مادی را به حساب می‌آورم، فکر می‌کنم که ثروت و دارایی من چقدر است، وقتی می‌بینم دوستم ثروت بیشتری دارد، غصه می‌خورم که چرا من از او عقب مانده‌ام و با خود می‌گویم: چرا به اندازه او ثروت ندارم؟



تو هر کس را با قرآن آشنا کردی، نعمتی بزرگ به او داده‌ای، او باید شکرگزار این نعمت باشد.

هیچ نعمتی با نعمت آشنایی با قرآن، قابل مقایسه نیست، همه دنیا و ثروت‌های آن، نابود می‌شوند، اما قرآن برای همیشه می‌ماند، اگر کسی عظمت قرآن را درک کند، دیگر ثروت دنیا در چشمش بزرگ جلوه نمی‌کند.

### احزاب : آیه ۳۵

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ  
وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ  
وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ  
كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا  
(۳۵)

تو برای مردان و زنانی که ایمان آوردند، بخشش و پاداش بزرگی آماده کرده‌ای، تو به آنان وعده می‌دهی که گناهانشان را ببخشی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای دهی.

۱ کنون برایم از ویژگی‌های آنان سخن می‌گویی:

۱- آن مردان و زنان به حق بودن اسلام و پیامبری محمد ﷺ اقرار می‌کنند.

۲- آن مردان و زنان ایمان واقعی دارند و از نفاق دوری می‌کنند.

۳- آن مردان و زنان با تواضع و فروتنی تو را می‌خوانند و دعا می‌کنند.

- ۴- آن مردان و زنان، راستگویی را شیوه زندگی خود قرار می دهند.
- ۵- آن مردان و زنان در همه سختی ها صبر و شکیبایی می نمایند.
- ۶- آن مردان و زنان از کبر و غرور پرهیز می کنند.
- ۷- آن مردان و زنان به نیازمندان کمک می کنند و به آنان انفاق می کنند.
- ۸- آن مردان و زنان در ماه رمضان روزه می گیرند.
- ۹- آن مردان و زنان از آلودگی جنسی به دور هستند و پاکدامن می باشند.
- ۱۰- آن مردان و زنان تو را زیاد یاد می کنند و همیشه به یاد تو هستند.
- این ده ویژگی مردان و زنانی است که بهشت در انتظار آنان است، هر مرد و زنی که بخواهد به رستگاری برسد.

\*\*\*

مناسب می بینم در اینجا سه نکته را درباره این آیه بنویسم:

\* نکته اول

اسلام غیر از ایمان می باشد، همین که کسی به زبان گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله»، او دیگر مسلمان است و از کافران جدا می گردد.

اما آیا هر مسلمانی، مؤمن است؟

نه. ممکن است یک مسلمان، منافق باشد، یعنی او برای منافع مادی، اسلام آورده باشد ولی دل او از ایمان هیچ بهره ای نبرده باشد. مؤمن کسی است که نور ایمان به قلب او تابیده باشد و از نفاق دوری کند.

آیا مؤمن کسی است که گناه نمی کند؟

نه. فقط کسی که معصوم است گناه نمی کند، ممکن است کسی مؤمن باشد اما شیطان او را فریب بدهد و او گناهی انجام دهد.

به راستی نشانه مؤمن چیست؟

جواب این است: اگر کسی در تنهایی نماز بخواند و در مقابل عظمت خدا سر به سجده بگذارد، معلوم می شود او مؤمن است. منافق هیچ گاه در تنهایی، نماز نمی خواند، او برای مردم و خودنمایی نماز می خواند.

اگر من در تاریکی شب که هیچ کس مرا نمی بیند، وضو می گیرم و به نماز می ایستم، این نشانه آن است که خدا به من نعمت ایمان را داده است.

\* نکته دوم

در این آیه، ده ویژگی مردان و زنان را ذکر کردی، این ده ویژگی، راه سعادت و رستگاری است:

۱. اسلام ۲. ایمان ۳. دعا ۴. راستگویی ۵. صبر ۶. فروتنی

۷. انفاق ۸. روزه ۹. پاکدامنی ۱۰. زیاد یاد کردن تو.

در میان این ویژگی ها، از واژه «صلاة» که به معنای «نماز» است، سخنی به میان نیامده است، نماز چیزی جز دعا نیست، اما در ویژگی سوم از دعا نام برده شده است. بهترین دعا همان نمازی است که یک مسلمان می خواند.

در ویژگی دهم از «یاد خدا» سخن گفته شده است، نماز بهترین راه برای «یاد خدا» می باشد، گویا هدف قرآن این بوده است که دوبار به نماز اشاره کند و این گونه حقیقت نماز را بیان کند، نماز، دعا و یاد توست. اگر کسی نماز بخواند، اما حضور قلب نداشته باشد، از حقیقت نماز بهره ای نبرده است، نمازی نماز است که دعا و یاد تو را به همراه داشته باشد.

\* نکته سوم

وقتی به توراتی که اکنون در دسترس است مراجعه می کنم، می بینم که خدای یهود، ده فرمان برای موسی علیه السلام فرستاده است و در آخرین قسمت بند دهم

زنان در کنار چهار پایان و اموال منقول قرار گرفته‌اند. همچنین مردان یهودی برنامۀ دعای صبحگاهی دارند، آنان در آن دعا شکر خدا را می‌کنند که آنان را زن نیافریده است. (۸۶)

ولی قرآن زن و مرد را در اساسی‌ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، کنار هم قرار داده و آنان را همچون دو کفۀ یک ترازو، قرار می‌دهد. آری، زن و مرد با هم تفاوت جسمی و روحی دارند و این تفاوت‌ها، برای تداوم نسل بشر لازم است. قرآن بر اساس همین تفاوت‌ها برای زن و مرد، قوانین مختلفی بیان کرده است، با وجود همه این‌ها، قرآن زن و مرد را در مسائل اساسی اعتقادی و اخلاقی و عملی یکسان می‌بیند و برای آنان پاداشی یکسان (بدون کمترین اختلافی) ذکر می‌کند.

\*\*\*

احزاب: آیه ۳۶

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ  
أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ  
ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾

وقتی تو و پیامبر تو به چیزی حکم می‌کنید، شایسته نیست که مرد و زن مؤمن در برابر آن حکم، نظر شخصی داشته باشند و با آن مخالفت کنند، آنان باید تسلیم باشند.

تو به پیامبر خود مقام عصمت دادی، وقتی او چیزی را برای مسلمانی صلاح بداند، آن مسلمان نباید مخالفت کند، زیرا فرمان پیامبر، فرمان توست. هر کس نافرمانی تو و پیامبر تو را کند، به گمراهی شدید و آشکاری گرفتار شده است.

\* \* \*

وقتی به کتاب‌های تفسیری مراجعه می‌کنم می‌بینم که آنان ماجرای را برای این آیه نقل کرده‌اند.

محمد ﷺ در شهر مکه بود، همسر او خدیجه، غلامی به نام «زید» را خریداری نمود و آن را به محمد ﷺ بخشید. محمد ﷺ زید را آزاد نمود و او را فرزندخوانده خود کرد.

وقتی که محمد ﷺ به پیامبری رسید، زید به او ایمان آورد و از مسلمانان خوب مکه شد. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، زید هم با او به مدینه آمد. دیگر وقت ازدواج زید فرارسیده بود، پیامبر تصمیم گرفت تا برای ازدواج او اقدام کند. پیامبر، دختر عمه‌ای به نام «زینب» داشت. (زینب بنت جحش). پیامبر از زینب برای زید خواستگاری کرد و از او خواست تا با زید ازدواج کند، اما زینب نارضایتی خود را اعلام کرد، همچنین برادر زینب، به شدت با این ازدواج مخالف بود.

به راستی زینب و برادرش چه دلیلی برای این مخالفت خود داشتند؟ آنان به سنت‌های زمان جاهلیت پایبند بودند و ارزش و جایگاه خانواده خود را بالاتر از همه می‌دانستند.

آنان به زید به چشم برده آزاد شده نگاه می‌کردند و هرگز حاضر نبودند یک برده آزاد شده با خانواده آنان وصلت کند، اسلام ارزش انسان‌ها را در تقوا می‌داند، کسی که با تقوا باشد، اگر چه برده باشد، نزد خدا با ارزش است. اینجا بود که این آیه نازل شد و به زینب و برادرش هشدار داد که چرا در مقابل فرمان خدا و پیامبر، تسلیم نیستند.

وقتی زینب و برادرش این آیه را شنیدند، تسلیم سخن پیامبر شدند و مراسم

از دواج برگزار شد و زینب، همسر زید شد و آنان زندگی خود را آغاز کردند، اما این همه ماجرا نبود، ماجرای زینب و زید، همچنان ادامه پیدا کرد و چند آیه بعد نازل شد.

\*\*\*

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران امام رضا علیه السلام می‌گوید: من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم درباره امامت سخن می‌گویند. آنان می‌گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا علیه السلام بروم و نظر آن حضرت را درباره امامت جو یا شوم. از مسجد بیرون آمدم و به خانه امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و گفت:

خدا دین خودش را با ولایت، کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان امام معرفی نمود و از مردم خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند.

مردم چه می‌دانند که امامت چیست؟

امام همچون خورشیدی است که جهان را روشن می‌کند.

امام همچون آب گوارا برای تشنگان است.

امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟

انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟

مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم بعد از وفات پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

این سخن قرآن در آیه ۳۶ سوره احزاب است: «آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت».

مردم به کجا می روند؟ چه راهی را می پیمایند؟

آنان می خواهند امام را برگزینند؟

امام، معصوم است و او از خطا و لغزش در امان است، فقط خدا می داند چه کسی به این مقام رسیده است، این فضل خداست که او به هر کس بخواهد می دهد. (۸۷)

سخن امام رضا علیه السلام به پایان رسید، این زیباترین سخن درباره مقام امام می باشد، آری، این امام است که در هر زمانی حق را از باطل جدا می کند، راه امامت، ادامه راه توحید و نبوت است، هر کس از این راه روی برتابد، بر باطل است و هرگز سعادت مند نخواهد شد.

\*\*\*

احزاب : آیه ۳۷

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ  
أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ  
وَتُخْفِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا  
زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ  
إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾



تو در این آیه با محمد ﷺ سخن خویش را آغاز می‌کنی و از او می‌خواهی تا به یاد آورد زمانی را که او با زید سخن می‌گفت. تو به زید نعمت ایمان عطا کرده بودی و محمد ﷺ هم او را از بردگی آزاد کرده بود. زید نزد محمد ﷺ آمد و به او خبر داد که می‌خواهد همسرش زینب را طلاق دهد. محمد ﷺ به او بارها چنین فرموده بود: «همسرت را طلاق نده و از خدا بترس!».

آری، پیامبر تلاش می‌کرد تا بین این زن و شوهر، سازش ایجاد کند، اما هرچه می‌گذشت، تصمیم آن دو برای طلاق بیشتر می‌شد. پیامبر چیزی را در دل پنهان داشت، او تصمیم گرفت اگر زید همسرش را طلاق دهد برای جبران شکست روحی زینب، با زینب ازدواج کند، اما او از سرزنش مردم نگران بود و سزاوار بود که او از مخالفت با فرمان تو، بیمناک باشد.

وقتی زید، زینب را طلاق داد، تو زینب را به همسری پیامبر درآوردی، هدف تو از این فرمان این بود که برای مؤمنان در ازدواج با همسر پسرخوانده خود مشکلی وجود نداشته باشد. تو می‌خواستی مؤمنان بدانند وقتی پسرخوانده آنان از همسرشان طلاق گرفت، ازدواج با آن همسر طلاق گرفته بر آنان حرام نیست. این فرمان تو بود و فرمان تو باید اجرا شود.

\*\*\*

مناسب می‌بینم در اینجا چند نکته را بنویسم:

\*نکته اول\*

اگر پسر شخصی، زنش را طلاق بدهد، آن شخص نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند، ازدواج یک مرد با زن پسرش، حرام است. این قانون توست. مردم آن زمان تصور می‌کردند که پسرخوانده همانند پسر واقعی انسان است، اما این خرافه‌ای بیش نیست. در قانون تو، هرگز پسرخوانده مانند پسر

واقعی نمی شود.

خدا می خواست این سنت غلط را بشکند، سنتی که در جامعه آن روز، ریشه دوانده بود و شکستن آن سنت، نیاز به کار بزرگی داشت، خدا می دانست که اگر از این قانون فقط سخن بگویند، مردم به زودی آن را قبول نخواهند کرد، آنان سال‌های سال با این خرافه زندگی کرده‌اند، این خرافه جزئی از زندگی آنان شده است.

اکنون فرصتی فراهم شده است تا خدا از محمد ﷺ بخواهد با عمل خود این سنت را بشکند و نه با گفتار!

وقتی محمد ﷺ در شهر مکه بود، زید را پسرخوانده خود قرار داده بود، خیلی‌ها زید را به نام «زید بن محمد» می شناختند، وقتی زید همسرش را طلاق داد و مدت عده زینب هم تمام شد، (وقتی زنی از شوهرش طلاق می گیرد، چند ماه باید صبر کند و بعد از آن، می تواند ازدواج کند، به مدتی که یک زن بعد از طلاق، صبر می کند، عده می گویند)، خدا به محمد ﷺ فرمان داد تا با زینب ازدواج کند.

این گونه خدا به همه ثابت کرد که پسرخوانده هرگز مانند فرزند واقعی انسان نیست.

\*نکته دوم

چندین بار زید نزد پیامبر آمد و به او خبر داد که می خواهد زینب را طلاق دهد، از آن جهت که پیامبر، واسطه این ازدواج بود، زید نزد پیامبر می آمد و به پیامبر خبر می داد که زینب با او ناسازگار است، گویا زینب هنوز خود را از قبیله‌ای سرشناس می دید و شوهرش را برده‌ای آزاد شده! این سبب شد که زینب نتواند با زید زندگی خوشی را داشته باشد، البته زید هم قدری اخلاقش

در خانه تند بود.

\*نکته سوم

در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود. آن نازل شدن قرآن که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی قرآن در مناسبت‌های مختلف، یک آیه یا چند آیه آن نازل می‌شد و پیامبر آن را برای مردم می‌خواند.

وقتی در شب قدر، همه قرآن بر قلب پیامبر نازل شد، پیامبر فهمید که زینب از شوهرش جدا می‌شود و خدا به او دستور ازدواج با زینب را می‌دهد. اکنون که زید نزد پیامبر آمده‌است و به او خبر می‌دهد که می‌خواهد زینب را طلاق دهد، پیامبر به فکر فرو می‌رود، زمان آن فرمان خدا نزدیک شده‌است! به زودی زینب از شوهرش جدا می‌شود و خدا از پیامبر خواهد خواست تا با زینب ازدواج کند، اما چنین چیزی در جامعه آن روز، گناهی بزرگ محسوب می‌شد! گویا پیامبر با خود فکر می‌کرد: «اگر من با زینب (پس از طلاق او) ازدواج کنم، مردم خواهند گفت پیامبر با عروس خود ازدواج کرده‌است! آنان زید را پسر من می‌دانند و زینب را عروس من!». اینجا بود که خدا به پیامبر فرمان داد از سخن مردم نهراسد و به فرمان او گوش فرا دهد، شکستن این سنت باطل از همه چیز مهم‌تر است.

\*\*\*

احزاب: آیه ۳۹ - ۳۸

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ  
اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا  
مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ

أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾

مردم مدینه خبردار شدند که پیامبر با زینب ازدواج کرده است، آنان تعجب کردند و با خود گفتند: «آخر مگر می شود انسان با همسرِ پسرخوانده اش ازدواج کند، این کار حرام است و گناه».

وقتی تو چیزی را بر پیامبر واجب کردی و او فرمان تو را اطاعت کرد، دیگر بر او هیچ عیب و گناهی نیست، پیامبر نباید در اجرای فرمان تو، گوش به حرف این و آن بدهد، او باید فرمان تو را اطاعت کند و از جوّ جامعه هراسی به دل راه ندهد.

شکستن سنت های غلط و مبارزه با خرافات، همیشه با سر و صدا همراه است، پیامبر نباید به این مخالفت ها اعتنا کند، شکستن سنت های غلط، یک سنت آسمانی بوده است و در زمان همه پیامبران وجود داشته است و فرمان تو از روی حساب و برنامه دقیق است و باید اجرا شود.

آری، مبارزه با خرافات، برنامه همه پیامبران بوده است، پیامبرانی که پیام تو را به مردم می رساندند و در این راه از هیچ کس هراسی نداشتند. آنان در راه تو فداکاری نمودند و تو هم به آنان پاداش بزرگی می دهی که تو برای حسابرسی اعمال بندگانت کافی هستی، روز قیامت که فرارسد، به پیامبران مزدی نیکو می دهی و آنان را در بهترین جایگاه بهشت جای می دهی.

\*\*\*

درس بزرگی که قرآن در اینجا به من می دهد این است: هرگز نباید در راه شکستن سنت های غلط و مبارزه با خرافات تردیدی به خود راه دهی، مبارزه با خرافاتی که عقل و هوش مردم را ربوده است، همواره با سر و صدا همراه بوده است.

من نباید به مخالفت‌ها اعتنا کنم، اگر در راه سعادت جامعه گام برمی‌دارم، نباید از مخالفت مردم بهراسم، باید حقیقت را بگویم و محکم و استوار در این راه قدم بردارم، همان‌گونه که همه پیامبران چنین کردند.

\*\*\*

#### احزاب: آیه ۴۰

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ

اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۴۰﴾

پیامبر مردم را برای مراسم عروسی دعوت کرد، به همه خبر داد که می‌خواهد با زینب ازدواج کند، همه فهمیدند که تو به او فرمان داده‌ای تا با زینب ازدواج کند، اما بعضی از آنان هنوز در فکر بودند: آخر چرا پیامبر می‌خواهد با زینب ازدواج کند؟ زینب، پیش از این، زن زید بود. زید هم که پسر محمد ﷺ است. آیا پیامبر می‌خواهد با کسی که قبلاً، زن پسرش بوده است، ازدواج کند؟

اکنون این آیه را نازل می‌کنی: «ای مردم! محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، او فرستاده من و آخرین پیامبری است که من او را برای هدایت بشر فرستادم. بدانید که من به همه چیز آگاه می‌باشم».

\*\*\*

مردم آن روزگار، فرزندخوانده را همانند فرزند واقعی می‌دانستند، برای همین زید را پسر پیامبر خطاب می‌کردند، وقتی می‌خواستند زید را صدا بزنند، به او می‌گفتند: «ای پسر محمد»!

در آیه ۵ این سوره خدا به مسلمانان فرمان داد که فرزندخوانده را به نام پدر واقعی او بخوانند و او را به پدرش نسبت بدهند. زید، پسر «حارثه» است، او

پسر محمد ﷺ نیست. اگر می‌خواهند زید را صدا بزنند به او چنین بگویند: «ای پسر حارثه!».

اکنون در این آیه، قرآن تأکید می‌کند که محمد ﷺ، پدر زید نیست، پس ازدواج محمد ﷺ با زینب اشکال ندارد، چون زینب، همسر پسر محمد ﷺ نیست.

\*\*\*

در این آیه، محمد ﷺ به عنوان «آخرین پیامبران» معرفی شده است، بعد از او هرگز پیامبری نخواهد آمد، به راستی چرا خدا پس از رحلت محمد ﷺ، انسان‌ها را از نعمت پیامبران محروم کرد؟ مگر سیر تکامل انسان‌ها، اندازه‌ای دارد؟ انسان روز به روز به مرحله‌ای بالاتر از علم و دانش می‌رسد، آیا او نیاز به پیامبری جدید ندارد؟

در جواب این سؤال باید مثالی بزنم: من فرزندم را به مدرسه می‌فرستم، او در کلاس اول از معلم خود، خواندن و نوشتن را می‌آموزد و هر سال به کلاس بالاتر می‌رود. وقتی او بزرگ شد به دانشگاه می‌رود و آنجا هم استادان به او دانش‌های مختلفی می‌آموزند. او تا مرحله دکترا پیش می‌رود و در یک رشته از دانشگاه، دکترا می‌گیرد.

بعد از آن دیگر او نیاز به هیچ استادی ندارد، او خود به تحقیق ادامه می‌دهد، اما دیگر استاد ندارد، او مسیر تکامل را با توجه به دانسته‌های قبلی خود، ادامه می‌دهد، اگر او به مشکلی برخورد کرد، با توجه به قواعد و اصولی که قبلاً آموخته است، آن را برطرف می‌کند.

اگر من کسی را ببینم که مدرک دکترا گرفته است و هنوز به دنبال استاد است، باید معلوم شود او فقط مدرک گرفته است، اما خوب درس نخوانده است!

پیامبران بشر را در مسیر کمال یاری کردند و هر کدام، مرحله‌ای از راه کمال را به او نشان دادند، همه پیامبران دارای اصول مشترکی بوده‌اند، هر چند که شرایط زمان و مکان آن‌ها، سبب می‌شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند. ادیان آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران معلمان این کلاس‌ها.

پس از مدتی، انسان این شایستگی را پیدا کرد که خدا یک برنامه کلی به نام اسلام را به او بدهد. این برنامه به صورت کلی بیان شده است و برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. وقتی این برنامه وسیع و کامل به انسان داده شد، انسان می‌تواند همه نیازهای خود را از این برنامه بگیرد و نیاز به پیامبر جدید ندارد، همان‌گونه که اگر کسی دکتر گرفت دیگر نیاز به استاد ندارد و خودش باید مسیر تحقیق را ادامه دهد.

آری، هر مسأله‌ای که در آینده برای انسان پیش بیاید، قانون آن، در اسلام بیان شده است. اسلام همه نیازهای انسان را بیان کرده است. از طرف دیگر، قرآن هرگز تحریف نمی‌شود، این وعده خداست که تا روز قیامت، قرآن از هرگونه تغییری به دور خواهد بود.

\*\*\*

به مدینه رفته بودم، هر بار که جلوی ضریح پیامبر می‌ایستادم، می‌دیدم از میان همه آیات قرآن، آیه ۴۰ این سوره را به ضریح نوشته‌اند.

روزی، وقتی به قبرستان بقیع رفتم، خواستم سلام به امام حسن علیه السلام بدهم، برای همین گفتم: «السلام علیک یابن رسول الله: سلام بر تو ای پسر رسول خدا».

اینجا بود که یکی از وهابی‌ها جلو آمد و قسمت اول این آیه را برایم خواند:

«محمّد پدر هیچ کدام از مردانِ شما نیست»، او به من گفت: چرا می‌گویی: یابن رسول الله! هیچ کس پسر پیامبر نیست!  
 آن روز من نمی‌توانستم جواب او را بدهم، آنان چند بار مرا دستگیر کرده بودند و مشکلاتی برایم ایجاد کرده بودند. من باید سکوت می‌کردم و چیزی نمی‌گفتم.

اکنون می‌خواهم با آن وهابی سخن بگویم:  
 تو گفتی که من نباید به امام حسن علیه السلام بگویم: یابن رسول الله، تو گفتی که قرآن می‌گوید: «محمّد پدر هیچ کدام از مردان مسلمان نیست». تو به من گفتی چرا شیعیان در زیارت عاشورا به امام حسین علیه السلام می‌گویند: «یابن رسول الله». تو گفتی: این کار، خلاف قرآن است!

تو آیه قرآن خواندی، من هم برای تو آیه قرآن می‌خوانم.  
 کدام آیه؟  
 آیه مباهله.

آیا ماجرای مباهله را می‌دانی؟

به من فرصت بده تا شرحی کوتاه از ماجرای مباهله بنویسم:

\*\*\*

سال نهم هجری که فرا رسید، پیامبر نامه‌ای را برای مسیحیان منطقه نجران فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد. (نجران نام سرزمینی در یمن می‌باشد).  
 وقتی نامه پیامبر به دست آن مسیحیان رسید، بزرگان آنان دور هم جمع شدند تا با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم گرفتند تا گروهی را به مدینه بفرستند تا با پیامبر دیدار کنند.

وقتی آنان به مدینه آمدند، سه روز در آنجا ماندند، پس از گذشت سه روز،



جبرئیل نازل شد و آیه ۶۱ سوره آل عمران را برای پیامبر خواند: «ای محمد! به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و نفس خودمان را می آوریم، شما هم پسران، زنان و خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم».

آنان وقتی این سخن را شنیدند گفتند:

— ای محمد! سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباحله می کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمد! وعده ما کی؟  
— فردا، صبح زود. (۸۸)

وقتی دو نفر بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه ای نمی رسند و تصمیم می گیرند که در حق یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغ گوست، با عذاب خدا هلاک شود. (۸۹)

زمان مباحله فرا رسید. همه منتظر بودند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباحله خواهد برد، خدا از پیامبر خواسته است تا پسران خود را هم همراه ببرد، پیامبر چه کسی را همراه خواهد برد؟

همه نگاه می کردند، پیامبر به سوی خانه علی علیه السلام رفت، وارد خانه شد، بعد از لحظاتی، پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که دست حسن علیه السلام را در دست گرفته و حسین علیه السلام را در آغوش خود گرفته بود، پس از آن فاطمه و علی علیه السلام آمدند. پنج تن به سوی وعده گاه حرکت کردند.

پیامبر با آنان به مکان مباحله آمد و روی زمین نشست، حسن علیه السلام را طرف راست خود، حسین علیه السلام را سمت چپ خود نشاناد، از علی علیه السلام خواست تا جلوی او بنشیند و فاطمه علیه السلام هم پشت سر پدر نشست. (۹۰)

پیامبر آماده بود تا مراسم مباحله را آغاز کند. مسیحیان وقتی این منظره را دیدند، جلو آمدند و گفتند: «ای محمد! ما از مباحله کردن پشیمان شده ایم، ما

می خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را پذیرفت و تصمیم بر آن شد که پیمان نامه صلح نوشته شود، قرار شد آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند. (۹۱)

\*\*\*

این ماجرای مباحله بود.

اکنون سخنم با توست! ای کسی که می گفتی امام حسن علیه السلام پسر پیامبر نیست! گوش کن! تو آیه قرآن خواندی، من هم آیه قرآن خواندم، حالا جواب سؤال مرا بده!

خدا در آیه مباحله به پیامبر دستور می دهد تا پسران خود را همراه ببرد، اگر حسن و حسین علیه السلام، پسرهای او نبودند، پس چرا پیامبر آنان را همراه خود برد؟

تو گفتی که شیعیان بر خلاف قرآن سخن می گویند، من به کتاب های شما مراجعه کردم، دیدم علمای بزرگ شما در ماجرای مباحله نوشته اند که پیامبر، حسن و حسین علیه السلام را همراه خود برد، سخن آنان گویای آن است که حسن و حسین علیه السلام، پسران پیامبرند.

تو که به کتاب «صحیح مسلم» اعتقاد داری و آن را از بهترین و معتبرترین کتاب ها بعد از قرآن می دانی!

در جلد ۷ صفحه ۱۲۰ آن کتاب چنین آمده است: «وقتی آیه مباحله نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را فرا خواند و فرمود: بارخدا یا!

اینان خاندان من هستند» (۹۲)

دانشمندان دیگر اهل سنت نیز گفته‌اند پیامبر حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود به مباحله برد. (۹۳)

معنای این سخن آنان چیست؟

اگر کمی فکر کنی می‌فهمی که آنان می‌خواهند بگویند: حسن و حسین علیهما السلام، پسران پیامبرند!

\*\*\*

ای وهابی! آیا می‌دانی اگر من سخن تو را قبول کنم، باید بگویم پیامبر به قرآن عمل نمی‌کرد!

دقت کن! تو به من گفتی که طبق آیه ۴۰ سوره احزاب، حسن و حسین علیهما السلام، پسران پیامبر نیستند.

من این سخن را می‌پذیرم، چون می‌خواهم (به گفته تو) بر خلاف قرآن عمل نکنم.

اما...

اما می‌بینم که خود پیامبر بارها، حسن و حسین علیهما السلام را پسر خود معرفی کرده است!

پیامبر هرگز مخالف قرآن عمل نمی‌کند، پس معلوم می‌شود سخن تو درست نیست.

اکنون از کتب اهل سنت این دو ماجرا را نقل می‌کنم:

۱- روزی پیامبر در مسجد نشسته بود، حسن و حسین علیهما السلام از آنجا عبور

کردند، پیامبر گفت: «پسرانم را بیاورید تا برای آنان دعا بخوانم همان‌گونه که ابراهیم برای پسرانش اسماعیل و اسحاق دعا خواند». (۹۴)

۲ - پیامبر به سجده رفته بود، حسن و حسین روی کمر پیامبر رفتند، سجده پیامبر طولانی شد. وقتی نماز تمام شد، مسلمانان به پیامبر گفتند: ای رسول خدا! چرا سجده را طولانی کردید؟ پیامبر فرمود: پسرانم پشت من بودند، برای آنان قدری صبر کردم». (۹۵)

از کتب شیعه این دو ماجرا را می‌نویسم:

۱ - پیامبر به «براء» که یکی از یارانش بود رو کرد و فرمود: «روزی می‌آید که پسر من حسین را می‌کشند و تو او را یاری نمی‌کنی». (۹۶)

۲ - پیامبر به یارانش چنین فرمود: «به خدا بعد از من، پسر من حسین را می‌کشند، هرگز شفاعت من به قاتلان او نمی‌رسد». (۹۷)

اکنون از تو می‌پرسم: آیا پیامبر به قرآن عمل می‌کرد؟

حتماً تعجب می‌کنی و به من می‌گویی: این چه سؤالی است که می‌پرسی؟ معلوم است که پیامبر خودش به قرآنی که بر او نازل می‌شد، عمل می‌کرد. وقتی پیامبر، حسن و حسین علیهم‌السلام، را پسران خود معرفی می‌کند، پس معلوم می‌شود این آیه چیز دیگری را می‌خواهد بگوید.

\*\*\*

آیه ۴۰ سوره احزاب می‌گوید: «محمد، پدر هیچ کدام از مردان نیست».

از آیه ۶۱ سوره آل عمران فهمیده می‌شود که حسن و حسین علیهم‌السلام، پسران پیامبرند.

وقتی این دو آیه را کنار هم می‌گذاریم چه می‌فهمیم؟  
 هر کس ماجرای زید و ازدواج پیامبر با زینب را بداند، از این سخن قرآن چه  
 می‌فهمد؟

«محمد پدر هیچ کدام از مردان نیست»، یعنی محمد ﷺ، پدر پسر خوانده  
 خود نیست. زید، پسر پیامبر نیست، این آیه می‌خواهد بگوید ازدواج پیامبر با  
 زینب اشکال ندارد، چون زینب، همسر پسر محمد ﷺ نیست.

هدف قرآن این است: ای مسلمانان! شما دیگر زید را پسر پیامبر خطاب  
 نکنید. دیگر نگویید: «زید بن محمد». بلکه بگویید: «زید بن حارثه». او پسر  
 حارثه است. افسوس که عده‌ای قرآن را می‌خوانند، اما آن را نمی‌فهمند، شاید  
 هم حقیقت را می‌دانند اما خود را به نادانی می‌زنند...

احزاب : آیه ۴۴ - ۴۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا  
كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ  
وَمَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ  
رَحِيمًا ﴿٤٣﴾ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا  
كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

اکنون با مؤمنان سخن می‌گویید و از آنان می‌خواهید که تو را زیاد یاد کنند و هر صبح و شام تو را تسبیح گویند، این دنیا، ظاهری فریبده دارد و دل انسان را دچار غفلت می‌کند و انسان را از هدف اصلی دور می‌نماید، این یاد توست که دل را شفا می‌بخشد و زنگارهای غفلت را می‌زداید.

اکنون به آن مؤمنانی که تو را یاد می‌کنند، بشارت می‌دهی، آری، تو آن خدایی هستی که بر مؤمنان رحمت می‌فرستی، فرشتگان نیز برای آنان از تو طلب بخشش می‌کنند، رحمت تو برای چیست؟ چرا فرشتگان برای آنان

طلب بخشش می‌کنند؟ تو می‌خواهی مؤمنان را از تاریکی‌ها به سوی نور ببری که تو به آنان همواره مهربان هستی.

روز قیامت که فرا رسد، تو مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی و در آنجا فرشتگان به آنان سلام می‌کنند و تو برای آنان پاداش ارزشمندی آماده کرده‌ای.

آری، آنان در قصرهای بهشتی منزل می‌کنند و فرشتگان به دیدار آنان می‌روند، وقتی فرشتگان از درهای قصر وارد می‌شوند، به آنان می‌گویند: «سلام بر شما که در راه دین خدا صبر پیشه کردید، چه عاقبت و خانه بهشتی خوبی نصیب شما شده است!» (۹۸)

\*\*\*

درست است که شیطان در کمین بندگان توست و تلاش می‌کند به هر وسیله‌ای آنان را فریب دهد، اما تو همواره رحمت خویش را بر قلب مؤمنان نازل می‌کنی و آنان را در این دنیا تنها نمی‌گذاری، آنان در سایه رحمت تو می‌توانند پرده‌های غفلت و فریب را بدرند تا نور ایمان و تقوا بر جان و روح آنان بتابد.

\*\*\*

احزاب: آیه ۴۶ - ۴۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا

وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

رحمت و مهربانی تو حکم می‌کرد تو پیامبری را برای هدایت مردم بفرستی، تو محمد ﷺ را شایسته این مقام دیدی و او را با این پنج ویژگی مهم فرستادی، اکنون این پنج ویژگی را بیان می‌کنی:

۱- محمد ﷺ بر اعمال بندگان تو گواهی می دهد: او بر همه رفتارهای بندگان تو گواه است، تو به او این آگاهی را داده‌ای و در روز قیامت او گواهی می دهد که مسلمانان چه کارهایی انجام داده‌اند. وقتی او گواهی داد، دیگر هیچ کس نمی تواند اعمال خود را انکار کند. (۹۹)

۲- محمد ﷺ مژده بهشت تو را به مردم می دهد: تو در بهشت نعمت‌های زیادی برای بندگان خویش قرار داده‌ای که هیچ کس نمی تواند، تصور آن را کند، پیامبر مردم را به بهشت جاویدان فرا می خواند.

۳- محمد ﷺ مردم را از عذاب جهنم می ترساند: کسانی که راه شرک و کفر را برگزینند، از رحمت تو دور خواهند بود و در روز قیامت در آتش سوزان جهنم گرفتار خواهند شد، پیامبر مردم را از عذاب ابدی تو می ترساند.

۴- محمد ﷺ مردم را به فرمان تو به سوی تو دعوت می کند: شیطان همواره در کمین انسان است و نمی گذارد انسان به سوی تو و دین تو حرکت کند، پیامبر انسان‌ها را از خواب غفلت بیدار می کند و آنان را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند.

۵- محمد ﷺ چراغی روشنی بخش است و انسان‌ها را هدایت می کند: انسان‌ها نیاز به هدایت دارند، تو پیامبر را همچون خورشید تابانی قرار دادی که تاریکی‌های جهل و نادانی را از آسمان روح انسان می زداید و انسان را به سر منزل مقصود راهنمایی می کند.

\*\*\*

احزاب : آیه ۴۸ - ۴۷

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا  
كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ وَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى  
اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾



اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا چهار کار را انجام دهد:

۱ - «ای محمد! به مؤمنان بشارت بده که برای آنان فضل و پاداش بزرگی است.»

تو هرگز به آنان به اندازه عملشان پاداش نمی‌دهی، اگر آنان به نیازمندان کمک کنند، تو پاداش آنان را هفتصد برابر می‌دهی، هیچ کس نمی‌داند تو چه پاداش بزرگی برای آنان آماده کرده‌ای. (۱۰۰)

۲ - «ای محمد! با خواسته‌های کافران و منافقان موافقت نکن!»

تو می‌دانی که پیامبر هرگز از آنان پیروی نمی‌کند، اما این موضوع آن قدر مهم است که تو این‌گونه با پیامبر سخن می‌گویی تا مسلمانان حساب کار خود را بکنند.

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که کافران و منافقان بارها خواستند محمد ﷺ را از آرمان خویش بازدارند:

گاهی به او گفتند که از بُت‌ها بدگویی نکنند، گاهی به او گفتند: «اجازه بده ما یک سال، خدای تو را بپرستیم، تو هم قبول کن که یک سال بُت‌های ما را بپرستی»، گاهی به او گفتند: «فقیران را از خود دور کن تا ما به تو ایمان آوریم». گاهی به او وعده ثروت و مال دنیا را دادند.

اما محمد ﷺ هرگز از آنان پیروی نکرد، او در راه آرمان خویش استوار ماند و تو هم او را یاری کردی و بر دشمنانش پیروز کردی.

۳ - «ای محمد! به آزار و اذیت دشمنان اهمیت نده.»

دشمنان، اهل زشت‌گویی و فساد بودند و نسبت‌های ناروا به پیامبر می‌دادند، تو از پیامبر می‌خواهی به سخن آنان اهمیت ندهد، زیرا سخن گفتن با آن کوردلان، چیزی جز هدر دادن وقت نبود، پیامبر با بزرگواری از کنار آن

جاهلان می‌گذشت و وقت خود را صرف برنامه‌های اساسی خود می‌نمود. آری، هر کس که آرمان بزرگی دارد، نباید وقت خود را صرف سخن گفتن با جاهلان نماید، باید آنان را به حال خود رها کند و در راه رسیدن به هدف خویش تلاش کند. این سیاست جاهلان است که با دشنام دادن می‌خواهند ذهن مؤمنان را درگیر کنند و کاری کنند که آن‌ها از هدف خود باز بمانند، مؤمنان باید هشیار باشند که در دام جاهلان گرفتار نشوند.

۴- «ای محمد! بر من توکل کن، بدان که کافی است من یار و یاور تو باشم». اگر تو محمد ﷺ را یاری کنی، دیگر هیچ کس نمی‌تواند او را شکست دهد، اگر تو دست از یاری او برداری، چه کسی او را یاری خواهد کرد؟

روی سخن تو با همه مؤمنان است، آن‌ها هم باید در کارهای خود به تو توکل کنند، اما به راستی توکل به چه معناست؟

بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند، آنان تصور می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، پس از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

#### احزاب : آیه ۴۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ  
طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا  
فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، اما گاهی به خاطر اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می شود. اینجاست که در اسلام قانون طلاق قرار داده شده است.

هرگاه زن و شوهری از یکدیگر طلاق گرفتند، برای آنان دو حالت تصور می شود:

۱- آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی داشته اند:

اینجا بر زن واجب است به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و پس از آن می تواند با مرد دیگری ازدواج نماید. به مدتی که زن باید صبر کند، عده

طلاق می‌گویند.

اما فلسفه عدّه طلاق چیست؟ عدّه طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک است تا هم هیجان‌ها فروکش کند و هم مشخص شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد. (۱۰۱)

۲- آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی نداشته‌اند:

در این صورت، پیمان زناشویی آنان با طلاق از بین می‌رود. پس از طلاق، زن می‌تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند. در این آیه درباره حالت دوم سخن می‌گویی و به مسلمانان خبر می‌دهی که اگر طلاق، قبل از رابطه جنسی صورت گرفت، نیاز نیست زنان، عدّه نگاه دارند.

\*\*\*

تو برای زنان مهریه قرار داده‌ای، وقتی مردی زنش را طلاق می‌دهد، در پرداخت مهریه دو حالت پیش می‌آید:

الف. بین آن زن و شوهر، رابطه جنسی بوده است: در این صورت مرد باید تمام مهریه زن را پرداخت کند.

ب. بین آن زن و شوهر، رابطه جنسی نبوده است: در اینجا مرد باید نصف مهریه زن را پرداخت کند.

تو در ادامه این آیه از این قانون خود سخن می‌گویی، درست است که هیچ رابطه جنسی بین این زن و شوهر نبوده است، اما این قانون توست و مرد باید نصف مهریه زن را بدهد و آنان به طور محترمانه از یکدیگر جدا شوند. آری، وقتی ازدواج به طلاق و جدایی بکشد، زن خسارت بیشتری می‌بیند و

شانس او برای ازدواج مجدد کمتر است، مهریه برای جبران خسارت زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده اوست.

\*\*\*

وقتی به انجیل که فعلاً در دسترس مسیحیان است مراجعه کردم، دیدم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می‌تواند زن خود را طلاق دهد که زن به فحشا رو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر مردی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زنا کار است. (۱۰۲)

اکنون می‌فهمیم که چرا اسلام دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم نظام خانواده اهمیت می‌دهد، اما راه را برای آینده زن نمی‌بندد، اگر او ازدواج ناموفق داشته، می‌تواند طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید. (اگر با شوهر قبلی‌اش، رابطه جنسی نداشته، می‌تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند، اما اگر با شوهر قبلی‌اش، رابطه جنسی داشته است، باید مدتی صبر کند تا عده طلاق او تمام شود).

\*\*\*

احزاب: آیه ۵۲ - ۵۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ  
 اللَّاتِي أَتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ  
 وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتٍ خَالَاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ  
 اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ  
 النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا  
 فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ  
 حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾ تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ

وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ  
ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ  
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾ لَا يَجِلُّ  
لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَغْبَبَكَ  
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾

سخن از خانواده به میان آمد، در این سه آیه مسأله‌ای که در ارتباط با خانواده پیامبر است، بیان شده است. قبل از آن باید سه نکته زیر را بنویسم:

#### \* نکته اول

در آیه ۳ سوره نساء قرآن به مردان اجازه می‌دهد که تا چهار زن را به همسری اختیار کنند، البته باید میان همسران خود به عدالت رفتار کنند و فرقی نگذارند و حق و حقوقی از آنان ضایع نکنند. یک مسلمان نمی‌تواند در یک زمان، بیش از ۴ زن داشته باشد. این قانون قرآن است. (این حکم مخصوص ازدواج دائم است).

وقتی پیامبر از دنیا رفت، نه همسر داشت. همه آنان به عقد دائم، همسر پیامبر شده بودند.

#### \* نکته دوم

هر کس که این سخن را بشنود می‌پرسد: «چرا پیامبر این همه ازدواج کرد؟ وقتی قرآن، ازدواج یک مرد با پنج زن را حرام می‌داند، چرا خود او به این قانون عمل نکرد؟».

جواب روشن است: «خدا این سه آیه را بر محمد ﷺ نازل کرد و به پیامبر اجازه داد تا بیش از ۴ زن داشته باشد».

مسلمانی که به قرآن باور دارد، با خواندن این سه آیه چنین می‌گوید: «همان

خدایی که به مردان اجازه داد ۴ زن بگیرند، همان خدا به پیامبر اجازه داد که بیش از ۴ زن بگیرد».

\* نکته سوم

خدا می توانست به پیامبر به طور خصوصی، چنین اجازه ای را دهد، اما چنین نکرد، بلکه این اجازه را در قرآن و در این سه آیه بیان کرد، زیرا این مسأله ای مهم است و اگر در قرآن ذکر نمی شد، همه می گفتند: «چرا محمد ﷺ بر خلاف قانون قرآن خود عمل کرده است».

این موضوع باید در قرآن می آمد، تا آیندگان بتوانند حقیقت را دریابند. اگر این سه آیه در قرآن نبود، من امروز چگونه می توانستم جواب این سؤال را بدهم.

\*\*\*

من دانستم که خدا به پیامبر اجازه داد تا با زنان متعددی ازدواج کند و وقتی او از دنیا رفت، نه زن با او پیمان زناشویی داشتند. به راستی چرا خدا چنین اجازه ای را به پیامبر داد؟

می دانم عده ای از مسیحیان، نسبت های ناروا به پیامبر داده اند، من باید در این زمینه تحقیق کنم...

\* نکته اول

در جامعه آن روزگار، مردان معمولاً چند همسر داشتند، اما پیامبر تا سن ۵۳ سالگی فقط یک همسر داشت. تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد.

همه کسانی که درباره ازدواج های پیامبر سؤال دارند، باید بدانند که اشکال آنان چیست.

در روزگاری که فرهنگ مردم، چند همسری را پذیرفته است، پیامبر تا سن ۵۳ سالگی فقط با یک زن زندگی می‌کند و هرگز ازدواج دیگری ندارد. در واقع اشکال آنان درباره ازدواج‌های پیامبر از سن ۵۳ سالگی تا سن ۶۳ سالگی می‌باشد.

هر عاقلی می‌داند که اگر کسی اهل تنوع خواهی جنسی باشد، در روزگار جوانی با زن‌های متعدد ازدواج می‌کند، نه در سن پیری!

\* نکته دوم

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم در روزگار قدیم، مردانی که تنوع طلبی جنسی داشتند از خود فرزندان زیادی به یادگار گذاشتند. در زمان‌های قدیم، امکانات جلوگیری از حاملگی مانند امروز وجود نداشت.

فتح‌علی شاه قاجار با زنان زیادی ازدواج کرد و ۱۴۴ پسر داشت! نکته جالب این که چون فرزندان دختر او برایش اهمیتی نداشت، تعداد فرزندان دختر او را تاریخ ننوشته است. (بعضی می‌گویند مجموع فرزندان او ۲۶۰ پسر و دختر بوده است).

اکنون من فرزندان پیامبر را بررسی می‌کنم:

۱- قاسم و عبدالله: مادر این دو پسر، خدیجه بود. این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند.

۲- طیب و طاهر: بعضی‌ها می‌گویند این دو، نام دو پسر دیگر پیامبر بودند که خدیجه مادر آنان بود. در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیدم که این دو اسم، لقب‌های قاسم و عبدالله می‌باشند.

۳- فاطمه علیها السلام که مادر او هم خدیجه علیها السلام بود.

۴- بعضی‌ها می‌گویند که خدیجه سه دختر دیگر به نام‌های (زینب، ام‌کلثوم،



رقیه) برای پیامبر به دنیا آورد. اگر چه در بررسی‌ها متوجه شدم این سه، دخترهای خواهر خدیجه بودند، مادر آنان از دنیا رفته بود و آنان در خانه خدیجه زندگی می‌کردند. در واقع آنان دخترخوانده‌های پیامبر بودند.

۵- آخرین فرزند پیامبر، «ابراهیم» بود، وقتی پیامبر در مدینه بود با زنی به نام «ماریه» ازدواج کرد و ابراهیم به دنیا آمد، وقتی ابراهیم، هجده ماهه شد، بیمار شد و از دنیا رفت.

در واقع در بررسی‌هایی که من کردم متوجه شدم که پیامبر ۴ فرزند بیشتر نداشت که سه فرزند از خدیجه بود و یک فرزند از ماریه.

اگر به این بررسی‌ها کاری نداشته باشم و سخن بعضی از تاریخ‌نویسان را قبول کنم، بیشترین تعداد فرزندی که برای پیامبر ذکر شده است ۹ فرزند می‌باشد که هشت فرزند از خدیجه بود و یک فرزند از ماریه.

این مطلب چه چیزی را ثابت می‌کند؟ پیامبر مردی عقیم نبود، اما چرا فرزندان زیادی نداشت؟ چه رازی در میان بود؟ هر کس به این نکته فکر کند، به راحتی می‌تواند قضاوت کند که پیامبر، تنوع طلب نبود و گرنه باید از او ده‌ها فرزند، باقی می‌ماند!

\* نکته سوم

پیامبر بیشتر با زنان بیوه ازدواج می‌کرد، کسانی که تاریخ را خوانده‌اند به این نکته اعتراف می‌کنند، بیشتر همسران او، زنانی بودند که قبلاً ازدواج کرده بودند (آن زنان یا از شوهر اول خود طلاق گرفته بودند یا شوهر اول آنان، از دنیا رفته بود).

\* نکته چهارم

وقتی تاریخ را می‌خوانم متوجه می‌شوم که ازدواج پیامبر با زنان متعدّد جنبه

سیاسی داشته است.

جامعه آن روز، سال‌های سال با بُت‌پرستی خو گرفته بود، هر قبیله‌ای به اعتقادات خرافی خود علاقه داشت و آن را جزئی از هویت خود می‌دانست. بنابراین وقتی پیامبر بر ضد اعتقادات خرافی مردم آن روزگار قیام کرد، همه قبایل عرب با او دشمن شدند، بزرگان مکه نقش رهبری این مخالفت‌ها را به عهده داشتند.

در شرایطی که تعداد مسلمانان کمتر از دشمنان بود، آیا پیامبر می‌توانست با همه قبایل عرب، جنگ کند؟

باید راهی پیدا می‌شد تا این اتحاد دشمنان شکسته می‌شد.

در فرهنگ قبایل عرب، نکته‌ای جالب بود: اگر مردی با یکی از زنان قبیله آنان ازدواج می‌کرد، دیگر آن مرد را داماد قبیله و از خود حساب می‌کردند و با او دشمنی نمی‌کردند حتی دفاع از او را لازم می‌دانستند و تنها گذاشتن او را گناه می‌دانستند.

پیامبر به جای آن که با قبایل مختلف وارد جنگ شود و دست به شمشیر ببرد، سعی کرد از این راه با آن قبایل، نسبتی پیدا کند و قلب‌های آنان را به خود مهربان کند، برای مثال: ازدواج پیامبر با «جُویریّه» سبب شد تا عده زیادی از افراد قبیله او مسلمان شوند. ازدواج او با «میمونه» نیز سبب شد تا زمینه فتح مکه فراهم گردد، ازدواج پیامبر با «صَفیه» که دختر یکی از یهودیان بود، سبب شد تا دشمنی یهودیان با پیامبر کمتر شود.

\*\*\*

اکنون درباره آیه ۵۰ می‌نویسم:

در این آیه، خدا از دواج پیامبر را با چهار گروه زیر حلال اعلام می‌کند:

## \* گروه اوّل: زنان غیر فامیل

پیامبر می توانست از زنانی که فامیل او نبودند خواستگاری کند و مهریه آنان را پرداخت کند و با آنان ازدواج کند. بسیاری از همسران پیامبر در این گروه قرار داشتند.

## \* گروه دوم: کنیزان

پیامبر می توانست با کنیزان ازدواج کند، برای مثال: صَفِيَّه و جُوَيْرِيَّه، دو کنیز بودند در جنگ اسیر شده بودند و به عنوان غنیمت به پیامبر رسیدند. پیامبر این دو را آزاد نمود و سپس با آنان ازدواج کرد.

یکی از برنامه‌های اسلام این بود که کنیزان را آزاد می‌کرد و زمینه ازدواج با آنان را فراهم می‌کرد تا آنان شخصیت خود را به دست بیاورند.

## \* گروه سوم: زنان فامیل

پیامبر می توانست با دخترعمو، دخترعمه، دختردایی، دخترخاله خود ازدواج کند به شرط آن که آنان به مدینه مهاجرت کرده باشند. او حق نداشت با دخترعمو، دخترعمه، دختردایی، دخترخاله خود که در مکه زندگی می‌کنند (اگر چه مسلمان بودند) ازدواج کند.

این یک حکم اختصاصی برای پیامبر بود. مسلمانان دیگر می توانستند با دخترعموی خود که مسلمان بود و در مکه زندگی می‌کرد، ازدواج کنند، چنین ازدواجی برای آنان حرام نبود، اما چنین ازدواجی بر پیامبر حرام بود. پیامبر با زینب بنت جَحش (که قبلاً زن زید بود)، ازدواج کرد، زینب دختر عمه پیامبر بود. (ماجرای این ازدواج در آیات قبل ذکر شد، زید فرزندخوانده پیامبر بود و این ازدواج برای شکستن یکی از خرافات آن زمان بود).

## \* گروه چهارم: زنی که خودش را به پیامبر بخشید

خوله، یکی از زنان مسلمان بود. شوهر او از دنیا رفته بود، او دوست داشت که افتخار همسری پیامبر را کسب کند. برای همین او نزد پیامبر آمد و به او اعلام کرد که حاضر است بدون آن که مهریه‌ای بگیرد به عقد او در آید. خدا به پیامبر اجازه داد که با خوله بدون هیچ‌گونه مهریه‌ای ازدواج کند. (در واقع، خوله خودش را به پیامبر بخشید). (۱۰۳)

این حکم فقط مخصوص پیامبر بود، هر مردی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند، باید مهریه مشخص برای زن پرداخت کند، زیرا ممکن است در آینده این ازدواج به طلاق منتهی شود و نباید حقی از زن پایمال شود، اما خدا می‌دانست که اگر پیامبر زنی را طلاق بدهد، هرگز حقی از او پایمال نمی‌کند، پس به او اجازه داد که بتواند بدون مهریه با زنی ازدواج کند. خوله مدتی با پیامبر زندگی کرد و قبل از پیامبر از دنیا رفت.

این چهار گروهی که پیامبر می‌توانست با آنان ازدواج کند، بیان شد.

\*\*\*

در پایان این آیه خدا تصریح می‌کند که این حکم اختصاص به پیامبر دارد و در قرآن، در آیات دیگر درباره ازدواج مسلمانان بیان شده است. در واقع این حکم در این آیه برای آن گفته شده است که پیامبر در راه رسالت خویش با مشکلی روبرو نشود که خدا بخشنده و مهربان است.

ابتدای این آیه با این جمله آغاز می‌شود: «ای پیامبر! من همسران تو را بر تو حلال کردم»، سپس چهار گروهی که در بالا ذکر شد، بیان می‌کند. این عبارت به روشنی بیان می‌کند که خدا از دواج پیامبر با زنان را (بدون محدودیت) حلال کرده است.

\*\*\*

اکنون آیه ۵۱ را ذکر می‌کنم:

این قانون اسلام است: «اگر مردی، مثلاً دو همسر دارد، باید وقت خود را میان آنان به طور مساوی تقسیم کند، اگر یک شب نزد یکی از آنان است، شب بعد در نزد دیگری باشد».

مرد باید نوبت همسران خود را مراعات کند و میان آنان به عدالت رفتار کند. خدا به پیامبر اجازه داد تا برای رسیدن به اهداف سیاسی و اجتماعی با زنان متعددی ازدواج کند، تقسیم زمان مساوی میان آنان چیزی بود که ذهن پیامبر را به شدت درگیر کرده بود.

پیامبر در شرایط خاصی بود، هر چند وقت، جنگ برای او پیش می‌آمد، او مجبور بود برای جنگ به سفر برود. یک رهبر بزرگ همچون پیامبر نمی‌تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خانوادگی اش نماید، در زمانی که پیامبر در آماج حوادث سخت گرفتار است در زندگی داخلی خود، نیاز به آرامش دارد تا بتواند مشکلات انبوهی را که از هر طرف او را فرا گرفته است برطرف کند.

اینجا بود که خدا این آیه را بر پیامبر نازل کرد: «ای محمد! به واسطه مسئولیت‌ها و وقت محدودی که در اختیار داری، می‌توانی نوبت همسرانت را جلو و عقب بیندازی، اگر یکی از همسرانت نوبتش به این خاطر فوت شود، می‌توانی زمانی دیگر نوبت او را جبران کنی. این حکم من برای آن است که همسرانت از تو دلگیر نباشند و از آنچه از وقت و هزینه و امکانات به آنان می‌دهی، خشنود باشند. خداوند از آنچه در قلب‌های بندگانش می‌گذرد آگاه است».

پس از نزول این آیه، دیگر ذهن پیامبر از این موضع آرام گرفت، همسران

پیامبر به یاد آوردند که خداوند به آنان افتخار بزرگ همسری پیامبر را عطا کرده است و باید شکر این نعمت را به جا آورند، آنان در برابر این حکم خدا تسلیم شدند و از خود نوعی ایثار و فداکاری نشان دادند، البتّه پیامبر تلاش می کرد تا آنجا که می تواند بین همسران خود عدالت را برقرار کند.

\*\*\*

اکنون آیه ۵۲ را ذکر می کنم:

خدا به پیامبر اجازه داده بود تا با زنان متعدّدی ازدواج کند، چند سال گذشت، کم کم بر قدرت مسلمانان افزوده شد، قبایل مختلف اسلام آوردند، خطرها و تهدیدها برطرف شد، دیگر این پیامبر بود که برای بُت پرستان مکه تهدید به حساب می آمد. بُت پرستان مکه هم فهمیده بودند که دیگر در برابر رشد اسلام هیچ کاری نمی توانند بکنند.

سال هفتم هجری به پایان می رسید، پیامبر دیگر در فکر آن بود تا برای فتح مکه آماده شود (فتح مکه در سال هشتم هجری روی داد).

مردم فهمیده بودند که به زودی حکومت سرزمین حجاز به پیامبر می رسد، تاریخ آن سرزمین به یاد نداشته است که یک نفر بتواند چنین حکومتی را تشکیل بدهد، برای همین قبایل عرب نزد پیامبر می آمدند و به او می گفتند: «اکنون که خدا تو را در ازدواج با زنان آزاد گذاشته است، پس با یکی از زنان قبیله ما ازدواج کن!».

تعداد زیادی از زنان هم برای این که به افتخار همسری پیامبر برسند، حاضر بودند که بدون هیچ مهریه ای به ازدواج پیامبر درآیند.

چند سال قبل پیامبر به پیوند زناشویی با قبایل عرب نیاز داشت، آن روزی که تعداد مسلمانان کم بود و دشمنان زیاد. ولی اکنون که شرایط فرق کرده

است و قدرت اسلام از دشمنان بیشتر شده است، اکنون دیگر نیازی به این کار نیست.

آری، وقتی پیوند زناشویی با قبایل از اندازه بگذرد، به جای آن که مشکلی را حل کند، خودش مشکل آفرین می‌شود، هر قبیله‌ای چنین انتظاری را دارد و این دردسرهای زیادی را برای پیامبر به وجود می‌آورد، اینجا بود که خدا با یک قانون محکم جلوی این کار را گرفت و پیامبر را از هرگونه ازدواج مجدد نهی کرد.

این سخن قرآن است: «ای محمد! پس از این نمی‌توانی با هیچ زنی ازدواج کنی».

آیا پیامبر می‌توانست یکی از زنان خود را طلاق بدهد و به جای آن زن دیگری را به همسری بگیرد؟  
نه.

بعد از این آیه، پیامبر دیگر حق نداشت با زنی (هر چند از زیبایی بیشتری برخوردار بود) ازدواج کند، البته حکم کنیز از این قانون جداست، اگر جنگی صورت می‌گرفت و پیامبر مالک کنیزی می‌شد، آن کنیز بر او حرام نبود. آری، خدا بر همه چیز نظارت و مراقبت دارد و این‌گونه پیامبر را از فشار قبایل عرب نجات می‌دهد.

وقتی تاریخ را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که پیامبر در سال هشتم هجری با زنی به نام «میمونه» ازدواج کرد. بعد از آن، دیگر پیامبر با هیچ زنی ازدواج نکرد.

\*\*\*

قبل از اسلام، در جنگ‌ها معمولاً عده‌ای اسیر می‌شدند و چون امکان

نگهداری آنان برای حکومت‌ها فراهم نبود و از طرفی آزادی آنان به نفع دشمن بود، برای همین، اسیرانِ مرد (به عنوان برده) و اسیرانِ زن (به عنوان کنیز) در میان مردم تقسیم می‌شدند تا غذای خویش را به دست آورند. اسلام در آن شرایط ظهور کرد که نظام برده‌داری پذیرفته شده بود و نمی‌شد به یکباره این نظام غلط را برانداخت، پس اسلام یک برنامهٔ منظم و حساب‌شده طراحی کرد و در طول چندین قرن، نظام برده‌داری را به طور کلی ریشه کن کرد.

اسلام از یک طرف، قوانینی در حمایت از بردگان و کنیزان قرار داد و سپس مردم را تشویق به آزاد کردن بردگان نمود و از طرف دیگر تاوان و کفارهٔ بعضی از گناهان را آزاد کردن بردگان و کنیزان قرار داد.

در این آیه، خدا ازدواج پیامبر با زنان معمولی را بر پیامبر حرام کرد، اما ازدواج پیامبر با کنیز را برای پیامبر حلال قرار داد، وقتی ما تاریخ را می‌خوانیم می‌بینیم که پیامبر بعد از این آیه با هیچ زنی ازدواج نکرد، همچنین او دیگر، زنی را به عنوان کنیزی نگرفت. وقتی پیامبر از دنیا رفت، نه همسر داشت که همگی از او ارث می‌بردند. (۱۰۴)



احزاب : آیه ۵۴ - ۵۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ  
إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ  
فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ  
يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيسْتَخِيي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَخِيي مِنَ الْحَقِّ  
وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ  
لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا  
أَرْوَاحَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾  
إِنْ تُبَدُّوا  
شَيْئًا أَوْ تُخَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

در این آیه چند دستور به مسلمانان می دهی:

\* دستور اول

«ای مؤمنان! هرگز بدون اجازه وارد خانه های پیامبر نشوید مگر این که

پیامبر شما را برای صرف غذا دعوت کند».

اگر چه این سخن درباره خانه‌های پیامبر است، اما این حکم درباره همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد، هیچ کس حق ندارد بدون اجازه وارد خانه کسی شود. وقتی من می‌خواهم به خانه کسی بروم، باید از او اجازه بگیرم و سپس وارد خانه‌اش شوم.

\* دستور دوم:

«ای مؤمنان! اگر پیامبر از شما برای صرف غذا دعوت کرد، زودتر از وقت مشخص شده به خانه پیامبر نروید که در آنجا منتظر غذا بمانید. وقتی که غذای خود را خوردید، آن مکان را ترک کنید و برای بحث و گفتگو ننشینید». شبی پیامبر مردم را برای صرف شام دعوت کرد، چند نفر بعد از این که شام خوردند، در خانه پیامبر نشستند و به گفتگو مشغول شدند، این کار آنان پیامبر را آزار می‌داد، اما او شرم کرد که به آنان بگوید از آنجا بروند. اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی و مسلمانان را با وظیفه خود آشنا کردی، آری، تو در بیان حق از هیچ کس پروایی نداری.

این قانون هم برای همه است، گاهی من به جایی دعوت می‌شوم و می‌دانم صاحب‌خانه دوست دارد بعد از صرف غذا بنشینم و با او سخن بگویم، در این صورت من می‌توانم بمانم، اما اگر من فقط برای صرف غذا دعوت شده‌ام، باید پس از آن که سفره برچیده شد، آن مکان را ترک کنم و باعث اذیت و آزار صاحب‌خانه نشوم.

\* دستور سوم

«ای مؤمنان! هرگاه می‌خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید، از پشت پرده با آنان سخن بگویید، این کار برای پاک‌ی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است». مردم آن زمان اگر به چیزی نیاز پیدا می‌کردند و خود در خانه آن را نداشتند،

از همسایگان خود قرض می گرفتند، همسایگان پیامبر هم گاهی برای گرفتن چیزی به خانه پیامبر می آمدند و از همسران پیامبر چیزی می خواستند. معلوم بود که زنان پیامبر با پوشش و حجاب کامل در مقابل مردان ظاهر می شدند، اما این کار هم پسندیده نبود، پس تو این دستور را می دهی. تو از مردان خواستی که فقط از پشت پرده با زنان پیامبر سخن بگویند.

به راستی فلسفه این دستور تو چه بود؟

در شهر مدینه، منافقان زندگی می کردند، آنان با پیامبر دشمنی داشتند، این که زنان پیامبر در مقابل دید مردان نامحرم باشند، زمینه تهمت‌ها را فراهم می کرد و ممکن بود بهانه به دست منافقان بدهد.

افراد جامعه به زنان پیامبر نگاه می کردند و از رفتار آنان، الگو می گرفتند، اگر تهمتی به آنان زده می شد، آسیب جدی به جامعه وارد می شد که جبران آن به این سادگی‌ها ممکن نبود.

با این دستور، زمینه تهمت‌ها از بین رفت، دیگر منافقان نمی توانستند به زنان پیامبر، تهمت‌های ناروا بزنند.

\* دستور چهارم

«ای مؤمنان! شما حق ندارید پیامبر را آزار دهید.»

آزار پیامبر چه بود؟ مثلاً عده‌ای به خانه پیامبر می رفتند و ساعت‌ها در خانه او می نشستند و پیامبر شرم می کرد آنان را از خانه خود بیرون کند و...  
تو از مسلمانان خواستی تا دیگر چنین رفتار نکنند و باعث اذیت و آزار پیامبر نشوند.

\* دستور پنجم

«ای مؤمنان! پس از او، هرگز حق از دواج با همسران او را ندارید، بدانید که

این کار نزد من، گناهی بس بزرگ است».

در آیه ۶ این سوره تو به مسلمانان گفتی که همسران پیامبر، همانند مادران آنان هستند، منظور تو از آن سخن این بود که هیچ کس بعد از پیامبر با همسران او ازدواج نکند، اکنون در اینجا، یک بار دیگر، قانون خود را بیان می‌کنی.

چرا تو این قانون را قرار دادی؟

تو از اسرار دل همه باخبر بودی، تو می‌دانستی که عده‌ای از منافقان نقشه‌هایی در سر دارند و منتظرند تا پیامبر از دنیا برود و آنان با همسران او ازدواج کنند.

تو از هدف آنان آگاه بودی، آنان از این کار، هدفی جز توهین به پیامبر و انتقام‌جویی از دین او نداشتند. آنان می‌خواستند با این بهانه، موقعیت اجتماعی خاصی برای خود دست و پا کنند و با این عنوان که چون با همسران پیامبر ازدواج کرده‌اند و آگاهی ویژه‌ای از سخنان پیامبر و اسرار دین او دارند، به تحریف اسلام دست بزنند. اینجا بود که تو به مسلمانان اعلام کردی که حق ندارند پس از رحلت پیامبر، با همسران او ازدواج کنند. (۱۰۵)

\*\*\*

پنج دستور خود را بیان می‌کنی و سپس چنین می‌گویی: «اگر چیزی را آشکار یا پنهان کنید، من از آن آگاه هستم، من خدایی هستم که از همه امور باخبرم». آری، تو می‌دانستی که منافقان چه نقشه‌ای در سر دارند، پس با این قوانین، همه نقشه‌های آنان را بی‌اثر کردی و اسلام را از خطر بزرگی نجات دادی.

\*\*\*

## احزاب: آیه ۵۵

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَائِهِمْ وَلَا  
 إِخْوَانِهِمْ وَلَا أُمَّهَاتِهِمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ وَلَا نِسَائِهِمْ وَلَا مَا  
 مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَأَتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿۵۵﴾

در آیه قبل، پنج دستور به مسلمانان دادی، در دستور سوم به آنان چنین گفتی: «ای مؤمنان! هرگاه می‌خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید، از پشت پرده با آنان سخن بگویید».

چند نفر از پدران همسران پیامبر نزد پیامبر آمدند و به او چنین گفتند: «آیا ما هم باید از پشت پرده با آنان سخن بگوییم». (۱۰۶)

اینجا بود که این آیه را نازل کردی: «همسران پیامبر می‌توانند بدون هیچ مانع و پرده با پدر، فرزند، برادر، فرزندبرادر، فرزندخواهر و زنان مسلمان و کنیزان خود تماس داشته باشند».

سپس به زنان پیامبر چنین می‌گویی: «ای زنان پیامبر! تقوا داشته باشید و بدانید که من بر هر چیزی آگاه هستم».

\*\*\*

درباره این آیه چهار نکته را می‌نویسم:

## \* نکته اول

زنان پیامبر می‌توانند با کسانی که با آنها محرم هستند، بدون هیچ مانع و پرده‌ای، ارتباط داشته باشند. در این آیه، پدر، فرزند، برادر، فرزندبرادر، فرزندخواهر ذکر شد، اما عمو و دایی ذکر نشد، زیرا این مطلب از خود آیه فهمیده می‌شود. (۱۰۷)

## \* نکته دوم

در این آیه، از پدر شوهر نامی برده نشده است، زیرا مخصوص زنان پیامبر است، پدر پیامبر قبل از تولد پیامبر از دنیا رفته بود، پس نیازی به ذکر آن نبود.

\* نکته سوم

همسران پیامبر می توانستند بدون هیچ پرده و مانعی با زنان در ارتباط باشند، اما آنان نباید با زنان کافر بدون مانع و پرده ارتباط برقرار کنند، زیرا زنان کافر، ویژگی های همسران پیامبر را برای شوهران خود بیان می کردند.

\* نکته چهارم

همسران پیامبر می توانستند با کنیزان خود، بدون پرده ارتباط بگیرند، کنیز زنی است که ممکن است کافر باشد.

قرآن از همسران پیامبر خواست که با زنان کافر از پشت پرده ارتباط بگیرند، کنیز گرچه کافر است، اما چون زیر سلطه مسلمانان است، اشکال ندارد که همسران پیامبر بدون پرده با او ارتباط داشته باشند. (۱۰۸)

\*\*\*

احزاب : آیه ۵۶

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

از مسلمانان خواستی تا هرگز پیامبر را اذیت نکنند، اکنون می خواهی مقام والای پیامبر را بیان کنی تا آنان بدانند تو چه نعمت بزرگی به آنان داده ای، برای همین در این آیه چنین می گویی: «من و فرشتگان من بر پیامبر درود می فرستیم، ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر او درود بفرستید و تسلیم فرمان او باشید».

آری، پیامبر گوهر گران قدر این جهان است، اگر تو به مسلمانان لطف کردی

و این گوهر را در اختیار آنان قرار دادی، آنان باید قدردان این نعمت باشند. آنان نباید مقام و جایگاه او را نزد تو و فرشتگان فراموش کنند. درست است که پیامبر، یک انسان است و از میان این مردم قیام کرده است اما او انسانی عادی نیست، یک جهان در وجود او خلاصه شده است، تو و فرشتگان بر او درود می فرستید، تو از مسلمانان می خواهی تا با تو و فرشتگان تو هماهنگ شوند و چنین بگویند: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد».

\*\*\*

مناسب است پنج نکته را در اینجا بنویسم:

\* نکته اول

منظور از صلوات خدا بر پیامبر این است که خدا رحمت خود را بر پیامبر نازل می کند و مقام معنوی پیامبر را گسترش می دهد، اما صلوات فرشتگان و انسان ها به معنای دعا می باشد، آنان از خدا می خواهند تا رحمت خود را بر پیامبر نازل کند.

\* نکته دوم

روزی پیامبر به یاران خود رو کرد و فرمود: «بر من ناقص صلوات نفرستید!»، مردم پرسیدند: «ای پیامبر صلوات ناقص چیست؟»، پیامبر در جواب فرمود: وقتی شما می گوید «اللهم صل علی محمد»، این صلوات ناقص است. شما باید بر آل من هم صلوات بفرستید، از شما می خواهم این گونه بر من صلوات بفرستید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» (۱۰۹)

\* نکته سوم

پیامبر به یاران خود گفت: «کسی که بر من صلوات بفرستد اما بر آل من صلوات نفرستد، در روز قیامت بوی بهشت به او نخواهد رسید» (۱۱۰)

## \* نکته چهارم

منظور از «آل محمد»، همان اهل بیت علیهم السلام می باشند، یعنی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان آنان. وقتی من بر محمد و آل محمد صلوات می فرستم، از پیامبر و فاطمه و دوازده امام معصوم علیهم السلام یاد می کنم و برای آنان از خدا طلب رحمت می کنم، وقتی من صلوات می فرستم، مهدی علیه السلام را که امام زمان من است، یاد می کنم و از خدا برای او طلب رحمت می نمایم. (۱۱۱)

## \* نکته پنجم

در پایان این آیه، خدا از مسلمانان می خواهد تا تسلیم فرمان پیامبر باشند، به راستی چه فرمانی بالاتر از این که پیامبر از آنان خواست تا پس از او، از علی علیه السلام پیروی کنند. اگر آنان به این فرمان پیامبر، عمل می کردند، سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می کردند، اما افسوس که بعد از پیامبر، آنان دور هم جمع شدند و برای خود خلیفه تعیین کردند و فرمان پیامبر را زیر پا گذاشتند. (۱۱۲)

\* \* \*

این آیه درباره «صلوات» است، خوب است در این باره بیشتر بنویسم: امام صادق علیه السلام به یاران خود چنین فرمود: «وقتی نام پیامبر برده می شود، زیاد صلوات بفرستید، زیرا اگر شما یک بار بر پیامبر صلوات بفرستید، خدا همراه با هزار صف از فرشتگان، هزار بار بر شما صلوات می فرستد! وقتی شما بر پیامبر صلوات می فرستید هر چه خدا آفریده است بر شما صلوات می فرستد». (۱۱۳)

به راستی چه کسی از این ثواب بزرگ خود را محروم می کند؟  
وقتی من یک صلوات بر پیامبر و آل او بفرستم، خدا رحمت خود را بر من



نازل می‌کند، همه فرشتگان آسمان‌ها و زمین برای من طلب رحمت می‌کنند!  
این چه ثواب بزرگی است!  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

\*\*\*

چرا صلوات این قدر ثواب دارد؟ چه رازی در آن نهفته است؟

جواب این سؤال را باید از امام صادق علیه السلام بشنوم!

آن حضرت چنین فرمودند: «هر کس بر محمد و آل محمد، صلوات بفرستد، در واقع می‌خواهد بگوید من بر آن میثاق بزرگ هستم، من به آن میثاق بزرگ، وفادار مانده‌ام، میثاق روزی که خدا از بندگانش سؤال کرد: آیا من خدای شما نیستم...» (۱۱۴)

میثاق بزرگ!

اکنون من باید آیه ۱۷۲ سوره اعراف را بخوانم: در آن آیه خدا از روزی سخن می‌گوید که به انسان‌ها گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

به راستی آن روز چه روزی بود؟ تو چه زمانی به همه خود را معرفی کردی و از آنان اعتراف گرفتی؟

آری، تو قبل از این که انسان‌ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند، پس از آن پیامبران و جانشینان آنان را معرفی کردی. (۱۱۵)

وقتی من آنجا بودم، بر یکتایی تو، نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت دوازده امام علیهم السلام، اعتراف کردم. آن یک میثاق بزرگ بود.

اکنون که در این دنیا هستم، چگونه به تو اعلام کنم بر آن پیمان خود

استوارم؟

تو صلوات بر محمد و آل محمد را به من معرفی می کنی تا من این گونه به تو اعلام کنم بر سر آن عهد خود باقی هستم!  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

\*\*\*

صلوات هفت واژه بیشتر نیست، اما چقدر زیبا راه توحید، نبوت و امامت را نشان می دهد.

وقتی من صلوات می فرستم، اعلام می دارم که راه تو را گم نکرده ام، راهی که از توحید، نبوت و امامت می گذرد.

به راستی چرا پیروی از راه صلوات که راه «توحید، نبوت و امامت» است، این قدر مهم است؟ چرا سرنوشت هر انسانی را پیروی از این راه رقم می زند؟ به یاد خاطره ای افتادم: قطار به سوی مشهد در حرکت بود و من روی صندلی خود نشسته بودم و فکر می کردم. هر کدام از مسافران کاری می کردند؛ یکی مطالعه می کرد، یکی ذکر می گفت، یکی خوابیده بود، اما همه به سوی هدف خود پیش می رفتند. مهم این نبود که آن ها چه می کردند، مهم این بود که همه آنان به سوی مشهد می رفتند.

در آن لحظه بود که فهمیدم چرا تواز ما خواستی که در راه «توحید، نبوت، امامت» باشیم، گویا تواز ما خواسته ای تا سوار قطار تو شویم، اگر در قطار تو باشیم، خواب ما، تفریح ما، غذا خوردن ما، استراحت ما هم زیبا است.

اما وای از آن روزی که من سوار قطاری که به سمت باطل می رود، شوم، اگر در آن قطار، تمام شبانه روز، دعا بخوانم، فایده ای ندارد. وقتی در آن قطار هستم، شیطان دیگر کاری به عبادت من ندارد، زیرا هر کاری که کنم، سرانجام

به جهنم می‌رسم!

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر از راه صلوات (توحید، نبوت، ولایت) فاصله بگیرد، وارد بهشت نخواهد شد. (۱۱۶)

وقتی من صلوات می‌فرستم، اعتراف می‌کنم که در راه صحیح هستم. به خود یادآوری می‌کنم که کجا ایستاده‌ام، حواسم را جمع می‌کنم، برای همین است که برای صلوات این همه ثواب ذکر شده است. این ثواب‌ها، نتیجه راهی است که من در آن هستم. وقتی من راه را درست انتخاب کرده باشم، به همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌رسم.  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

\*\*\*

روزی یکی از یاران امام صادق علیه السلام این آیه را برای آن حضرت خواند و گفت:

— آقای من! ما چگونه بر پیامبر و آل او، صلوات بفرستیم؟

— هر وقت خواستید صلوات بفرستید چنین بگویید: «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ: درود خدا و فرشتگان و همه پیامبران و همه آفریده‌های خدا بر محمد و آل او باد! سلام و رحمت و برکات خدا بر محمد و آل او».

— آقای من! وقتی من این‌گونه صلوات بفرستم، خدا چه ثوابی به من

می‌دهد؟

— به خدا قسم، خدا گناهان تو را می بخشد، پرورنده اعمالت پاک می گردد، همانند روزی که از مادر متولد شدی. (۱۱۷)

وقتی من این سخن را شنیدم به فکر فرو رفتم، اگر کسی به حقیقت صلوات دست پیدا کند، گناهانش بخشیده می شود، او تولدی دوباره پیدا می کند.

\*\*\*

#### احزاب : آیه ۵۸ - ۵۷

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ  
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ  
المُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيِرٍ مَّا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا  
مُّبِينًا ﴿۵۸﴾

در آیه قبل به مسلمانان فرمان دادی تا بر پیامبر صلوات بفرستند و قدردان این نعمت بزرگ باشند که تو به آنان دادی، اکنون در این آیه، از نقطه مقابل آن سخن می گویی و به کسانی که پیامبر را اذیت و آزار می کنند، وعده آتش جهنم می دهی.

این سخن توست: «کسانی را که من و پیامبر مرا اذیت می کنند، در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کنم و آنان را از رحمت خود دور می کنم و برای آنان عذابی خوارکننده، آماده کرده ام».

تو خدای یگانه ای، هیچ کس نمی تواند تو را اذیت کند، تو صفات و ویژگی های انسان ها را نداری، انسان ها نمی توانند تو را اذیت کنند و تو را به خشم آورند. پس منظور تو از این سخن چیست؟

معنای این سخن این است: هر کس پیامبر را اذیت کند، تو را اذیت کرده است، تو این گونه به انسان ها هشدار می دهی تا پیامبر را آزار ندهند و او را به

خشم نیاورند. هر کس پیامبر را آزار دهد، تو را آزار داده است. سپس در آیه بعد می‌گویی: «کسانی که مردان و زنان مؤمن را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند، آزار می‌دهند و درباره آنان شایعه پراکنی می‌کنند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش می‌کشند». آری، تهمت زدن، یکی از گناهان بزرگ است، در روز قیامت کسانی را که به مؤمنان تهمت می‌زنند به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، آتش سوزان جهنم در انتظار آنان است.

\*\*\*

آن شب را فراموش نمی‌کنم، شبی که مهمان خانه دوست بودم و دور آن خانه زیبا طواف می‌کردم. صدایی به گوشم رسید. یکی در کنار من راه می‌رفت و با صدای بلند چنین می‌گفت: «خدایا! تو لعنت کن آنانی که خلفای پیامبر تو را لعنت می‌کنند».

من اول به او توجه نکردم، اما او این سخن را بارها و بارها تکرار کرد، گویا او می‌خواست که من این دعا را بشنوم!

او خیال می‌کرد که من دارم در حال طواف، زیارت عاشورا می‌خوانم، برای همین جمله خود را بارها تکرار کرد. او نمی‌دانست که من به عقیده برادران اهل سنت در این کشور احترام می‌گذارم و هرگز در طواف، زیارت عاشورا را نمی‌خوانم. آری! هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

نگاهی به او کردم، لبخندی زدم و به او سلام کردم. او جواب سلام مرا داد. به او گفتم آیا دوست داری قدری با هم گفتگوی علمی داشته باشیم. قبول کرد. کناری رفتیم و گفتگوی ما آغاز شد، من گفتم:

— برادر! آیا قول می‌دهی که این نشست ما، فقط یک گفتگوی علمی باشد.

- بله. من از بحث علمی بسیار خوشحال می شوم.
- برادر! تو در هنگام طواف چه دعایی می خواندی؟
- من این دعا را می خواندم: «خدایا! هر کس که خلفای پیامبر را لعنت کند، تو آن‌ها را لعنت کن».
- برادر! منظور شما از خلفای پیامبر کیست؟
- منظور من، خلیفه اول و دوم و سوم می باشند که بعضی‌ها آنان را لعنت می کنند.
- خوب، بگو بدانم چه کسانی آن‌ها را لعنت می کنند؟
- من شنیده‌ام که شیعیان آنان را لعنت می کنند.
- برادر! من می خواهم مطلبی را برای شما بگویم، سخن من ۳ مقدمه دارد، آیا به همه سخن من گوش می دهی؟
- بله.
- مقدمه اول من این است: قرآن می گوید: «هر کس پیامبر را آزار دهد، خدا در دنیا و آخرت او را لعنت می کند». آیا این آیه را خوانده‌ای.
- آری، این، آیه ۵۷ سوره احزاب می باشد.
- آیا قبول داری اگر کسی پیامبر را خشناک و غضبناک کند، او را آزار داده است.
- آری!
- برادر! مقدمه دوم من را بشنو! آیا این حدیث را شنیده‌ای که پیامبر فرمود: «دخترم، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، هر کس او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است» (۱۱۸)
- بله. این حدیث در کتاب‌های معتبر ما نقل شده است، این حدیث حتی در

کتاب «صحیح بخاری» هم آمده است و تو می‌دانی که «صحیح بخاری»، بهترین کتاب ما می‌باشد.

— یعنی این حدیث صحیح است و اشکالی ندارد؟

— بله. حدیث صحیح است.

— و اما مقدمه سوم، در کتاب «صحیح بخاری» این حدیث نقل شده است که وقتی فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر ارث خود را طلب نمود، ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه رضی الله عنها خودداری کرد. به همین خاطر، فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر خشمناک شد و دیگر فاطمه رضی الله عنها هرگز با ابوبکر سخن نگفت. (۱۱۹)

— خوب، حالا حرف اصلی تو چیست؟

— اگر سه مقدمه مرا قبول کردی. حالا من این سه مقدمه را کنار هم می‌گذارم: فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر خشمناک بود، هر کس فاطمه رضی الله عنها را آزار دهد، پیامبر را آزار داده است، هر کس پیامبر را آزار دهد، لعنت خدا برای اوست.

— منظور تو از این حرف‌ها چیست؟

— من بیش از این توضیح نمی‌دهم، تو خودت بنشین و فکر کن! ببین به چه نتیجه‌ای می‌رسی، اگر ما بعضی از یاران پیامبر را لعن می‌کنیم، دلیلش واضح است. من از کتاب‌های خود شما دلیل آوردم. آنانی که فاطمه رضی الله عنها را آزرده‌اند، خدا آن‌ها را لعنت کرده است!

\*\*\*

پس از رحلت پیامبر، مردم با ابوبکر بیعت کردند، حوادث دردناکی برای خاندان پیامبر پیش آمد. چند ماه گذشت. فاطمه رضی الله عنها در بستر بیماری افتاد، ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند به عیادت فاطمه رضی الله عنها بروند. آنان به علی رضی الله عنه خبر دادند و قرار شد نزد فاطمه رضی الله عنها بروند.

ابوبکر و عُمَر وارد خانه فاطمه رضی الله عنهما شدند . سلام کردند و نشستند، فاطمه رضی الله عنها به آرامی ، جواب سلام آن‌ها را داد و روی خود را برگرداند. (۱۲۰)

عُمَر نگاهی به ابوبکر کرد و از او خواست تا سخن خود را آغاز کند .

ابوبکر چنین گفت: «ای فاطمه ! ای عزیز دل پیامبر ، تو می دانی که من تو را بیش از دخترم ، عایشه دوست دارم». (۱۲۱)

اما فاطمه رضی الله عنها جوابی نداد، ابوبکر گفت: «ای دختر پیامبر ! آیا می شود ما را ببخشی ؟». (۱۲۲)

فاطمه رضی الله عنها همان طور که روی خود را به دیوار کرده بود، فرمود: «آیا تو حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را ببخشم ؟» (۱۲۳)

ابوبکر سر خود را پایین انداخت، فاطمه رضی الله عنها به آنان چنین فرمود:  
— شما به اینجا آمده اید چه کنید ؟

— ما آمده ایم به خطای خود اعتراف کنیم و از تو بخواهیم که ما را ببخشی .

— آیا شما از پیامبر شنیدید که فرمود: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم ، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است ؟»

— آری ، ای دختر پیامبر ! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم .

— شکر خدا که شما به این سخن اعتراف کردید .

فاطمه رضی الله عنها دست های ناتوان خود را به سوی آسمان گرفت و روی خود را به سوی آسمان کرد و از سوز دل چنین فرمود: «بارخدا یا ! تو شاهد باش ، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آن‌ها راضی نیستم». (۱۲۴)

سپس رو به آن‌ها کرد و فرمود: «به خدا قسم ! هرگز از شما راضی نمی شوم ، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و شکایت شما را به او کنم». (۱۲۵)



\*\*\*

مگر ابوبکر و عمر چه کرده بودند که فاطمه علیها السلام با آنان چنین برخورد کرد؟  
 وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت،  
 ابوبکر عمر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد.  
 عمر در حالی که شعله آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیها السلام آمد،  
 او فریاد می زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». (۱۲۶)  
 چند نفر جلو آمدند و گفتند:

— در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند.

— باشد، هر که می خواهد باشد، من این خانه را آتش می زنم. (۱۲۷)

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عمر شود، سرانجام او نزدیک شد و شعله  
 آتش را به هیزم ها گذاشت، آتش شعله کشید. در خانه، نیم سوخته شد. او  
 جلو آمد و لگد محکمی به در زد. (۱۲۸)

فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. عمر در خانه  
 را محکم فشار داد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر شد. میخ در که از آتش، داغ  
 شده بود در سینه فاطمه علیها السلام فرو رفت. (۱۲۹)

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه پیچید: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت  
 چه می کنند...». (۱۳۰)

### احزاب : آیه ۵۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ  
الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا  
يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۵۹﴾

همسران پیامبر همانند دیگر زنان برای خواندن نماز جماعت به مسجد می آمدند، عده ای از منافقان در مدینه زندگی می کردند، سر راه آنان می نشستند و با سخنان ناروا آنان را آزار می دادند.

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی: «ای محمد! به همسرانت و به دخترانت و به دیگر زنان مؤمن بگو وقتی می خواهند از خانه خارج شوند، خود را با جلباب بپوشانند، این کار برای این که مردم آنان را به عفت بشناسند و مزاحشان نشوند، بهتر است. من خدای مهربان و بخشنده هستم و اگر قبل از این کوتاهی شده است، آن را می بخشم».

پس از این دیگر زنان مسلمان وقتی از خانه بیرون می رفتند، خود را با

جلباب می پوشانند.

در این آیه از «جلباب» سخن گفتی، اکنون باید بدانم معنای آن چیست؟

\*\*\*

قبل از آن که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شود، زنان از چهار پوشش استفاده می کردند:

۱- آنان لباسی همانند شلوار کوتاه زیر لباس خود می پوشیدند و به آن «سروال» می گفتند.

۲- آنان پیراهن بلندی به تن می کردند که بدن آنان را می پوشاند، اما بالای سینه آنان آشکار بود. به این پیراهن، «قمیص» می گفتند.

آنان این پیراهن بلند را از سر می پوشیدند، طبعی است که یقه آن پیراهن گشاد بود تا بتوانند هنگام پوشیدن، سر را از آن عبور دهند.

۳- آنان وقتی می خواستند به بیرون خانه بیایند، روسری به سر می انداختند و به آن، «خمار» می گفتند.

آنان دامنه روسری خود را پشت شانه‌های خود می انداختند و برای همین گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود، همچنین گوشواره و گردنبند آنان نیز آشکار بود. در واقع آنان با آن روسری فقط موهای خود را می پوشانند.

۴- آنان لباس دیگری داشتند که از روسری بزرگ‌تر و از چادر کوتاه‌تر بود و به آن «جلباب» می گفتند. وقتی آنان می خواستند از خانه بیرون بیایند، آن را بر روی سر می انداختند و خود را با آن می پوشانند، البته این لباس، گردن و قسمت بالای سینه آنان را نمی پوشاند.

وقتی یک زن از خانه بیرون می آمد، چهره، گوش، گوشواره، گردن، بالای سینه، گردنبند او آشکار بود.

این وضع زنان در آن زمان بود، وقتی که محمد ﷺ به مدینه هجرت کرد، بعد از مدتی، تو فرمان دادی که زنان مسلمان، خود را بهتر بپوشانند. تو دو آیه درباره پوشش زنان نازل کردی:

\* آیه اول: آیه ۳۱ سوره نور

در آنجا خدا از زنان خواست تا دامنه روسری خود را تا روی سینه پایین آورند، با این کار گردن، گردنبنند، بالای سینه، گوش و گوشواره آنان پوشیده می شد.

\* آیه دوم: آیه ۵۹ سوره احزاب

در اینجا خدا از زنان می خواهد تا با جلباب، خود را به خوبی بپوشانند، آنان نباید لباس خود را آزاد بگذارند طوری که گاه و بی گاه، کنار رود و بدن آنان آشکار شود. تواز آنان خواستی تا لباس خود را جمع و جور کنند. این گونه بود که زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شدند، آنان وقتی از خانه بیرون می آمدند، اعضای بدن خود را به خوبی می پوشانند. البته آنان می توانستند گردی صورت و دست (از انگشتان تا مچ) را نپوشانند.

\*\*\*

احزاب : آیه ۶۲ - ۶۰

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ  
مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا  
إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ  
اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

در آیه ۵۹ از کسانی سخن به میان آمد که در مدینه سر راه زنان می نشستند و برای آنان مزاحمت ایجاد می کردند. اکنون ویژگی های آنان را بر می شماری:

۱- آنان منافق هستند.

۲- بیمار دل می باشند (هوس باز می باشند).

۳- شایعه می سازند. (وقتی پیامبر برای جنگ می رفت، آنان خبرهای دروغ در میان مردم پخش می کردند و می گفتند: پیامبر در جنگ شکست خورده است!).

تو به پیامبر وعده می دهی تا به آنان خبر دهد دست از این کارهای خود بردارند، اگر آنان بخواهند به کارهای زشت خود ادامه دهند، تو پیامبر و مؤمنان را بر آنان مسلط می سازی و پس از آن، دیگر جز به مدّت کوتاهی نمی توانند در مدینه بمانند.

آری، تو به آنان فرصت توبه می دهی، اما اگر آنان به آن کارها ادامه دهند، تو دستور حمله عمومی و یورش به آنان را صادر خواهی کرد، آن وقت مؤمنان در یک حرکت مردمی، آنان را از بین می برند.

شاید آنان فکر کنند که اگر به کارهای خود ادامه دهند، می توانند در جایی غیر از شهر مدینه زندگی کنند، اما هرگز چنین نیست، تو به آنان فرصت می دهی، اگر توبه کردند که به آغوش مهر و محبت اسلام باز گشته اند، اما اگر توبه نکنند، تو چنین دستور خواهی داد: «آن منافقان، لعنت شده اند، هر کجا پیدایشان شود، باید دستگیر و کشته شوند»، آن وقت است که هیچ کجا برای آنان، امن نخواهد بود، هر کجا که بروند، از دست مسلمانان شجاع، در امان نخواهند بود.

این دستور تازه ای نیست، این سنتی است همیشگی که در میان اقوام قبل هم

بوده است، در هر امتی، گروهی منافق بوده‌اند، تو به آنان فرصت دادی و وقتی فرصت آنان به پایان رسید و آنان بی‌شرمی و توطئه را از حد گذراندند، تو فرمان حمله به آنان را صادر کردی و آنان به کیفر گناهان خود رسیدند، این سنت توست و سنت تو هرگز دگرگون نمی‌شود. منافقان مدینه باید به خود بیایند و از اعمال ننگین خود دست بردارند و گرنه سرنوشت دردناکی در انتظار آنان است.

### احزاب : آیه ۶۳

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ  
اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

از رفتار منافقانی که در مدینه بودند، سخن گفته شد، دل‌های منافقان از نور ایمان خالی بود، آنان به ظاهر نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، اما به روز قیامت باور نداشتند، بعضی از آنان برای این که در قلب‌های مؤمنان شک ایجاد کنند به آنان می‌گفتند: «به راستی قیامت کی بر پا می‌شود؟».

اکنون تو می‌خواهی جواب آنان را بدهی، پس به پیامبر چنین می‌گویی: «ای محمد! منافقان از تو درباره روز قیامت می‌پرسند. به آنان بگو: وقت رسیدن قیامت را فقط خدا می‌داند و بس! تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد». آری، شاید قیامت نزدیک باشد، همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته‌ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند

و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

\*\*\*

احزاب: آیه ۶۸ - ۶۴

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ  
سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ  
تَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا  
الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا  
السَّبِيلَا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُوهُمْ لَعْنًا  
كَبِيرًا ﴿٦٨﴾

روز قیامت چه روزی است؟

تو به کافران در این دنیا مهلت می دهی، اما در روز قیامت آنان به عذاب تو گرفتار می شوند.

تو کافران را لعنت کردی و آنان را از رحمت خود محروم نمودی و برای آنان، آتش سوزنده ای را آماده کرده ای، آنان همواره در جهنم خواهند بود و هیچ یار و یاورى نخواهند داشت.

در آن روز، چهره های آنان در آتش دگرگون می شود، آنان چهره های سوخته و کبود پیدا می کنند و از کارهای خود پشیمان می شوند و می گویند: «کاش در دنیا از فرمان خدا و فرمان پیامبرش، پیروی می کردیم».

در آن روز، آنان چنین می گویند: «بارخدا یا! ما از بزرگان خود پیروی کردیم



و به چنین روزی افتادیم! آنان بودند که ما را گمراه کردند، خدایا! عذاب رهبران ما را دو برابر کن و به لعن و غضب بزرگ و شدید خود گرفتارشان گردان!».

\*\*\*

به راستی تو در جواب این کافران چه می‌گویی؟  
در آیه ۳۸ سوره اعراف ذکر کرده‌ای که آن روز به کافران می‌گویی: «عذاب هر کدام از شما، دو برابر است».

کسانی که در آتش جهنم می‌سوزند، دو گروه هستند:

\* گروه اول: رهبران

آنان کسانی هستند که دیگران را گمراه کردند، تو آنان را دو برابر عذاب می‌کنی، زیرا آنان دو گناه دارند:

۱- گناه کفر خودشان.

۲- گناه گمراه کردن دیگران.

\* گروه دوم: پیروان

آنان کسانی هستند که از رهبران کافر پیروی کردند. تو این پیروان را هم دو برابر عذاب می‌کنی، زیرا آنان دو گناه دارند:

۱- گناه کفر خودشان.

۲- گناه پیروی کردن از رهبران باطل.

آری، اگر آنان از حق پیروی می‌کردند، رهبران کافر قدرت نداشتند تا با حق

دشمنی کنند، همه قدرت و نفوذ رهبران آنان، به سبب پیروی کورکورانه پیروان بود.

\*\*\*

احزاب: آیه ۶۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى  
فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾

در آیه ۵۷ این سوره از مسلمانان خواستی تا پیامبر را آزار ندهند و قدردان این نعمت بزرگی باشند که تو به آنان داده‌ای، تو از آنان خواستی تا احترام پیامبر را نگاه دارند. در این آیه بار دیگر به آنان این مطلب را یادآور می‌شوی و چنین می‌گویی: «ای کسانی که ایمان آوردید، شما مانند آن مردمی نباشید که وقتی موسی را برای هدایتشان فرستادم، او را اذیت و آزار نمودند. آن مردم به موسی تهمت ناروا زدند و من پاکدامنی او را بر همه آشکار ساختم، موسی نزد من پیامبری آبرومند بود و مقام شایسته‌ای داشت».

\*\*\*

ماجرای تهمتی که گروهی از بنی اسرائیل به موسی علیه السلام زدند، چیست؟ قارون، پسر خاله موسی علیه السلام بود و ابتدا مردی مؤمن بود و هیچ کس در بنی اسرائیل، تورات را به زیبایی او نمی‌خواند. او «قاری تورات» بود. کم‌کم، ثروت و مال او زیاد شد و دچار غرور و تکبر شد. او دشمنی خود را با موسی علیه السلام آغاز کرد. روزی او به یاران خود گفت تا زنی بدکاره را به کاخ او بیاورند. وقتی آن زن آمد، قارون به او گفت:

— من می خواهم هزار سکه طلا به تو بدهم و در مقابل، تو یک کار برای من انجام دهی.

— چه کاری؟

— فردا به میان مردم بیا و وقتی موسی برای مردم سخن می گوید با صدای بلند بگو که موسی با من زنا کرده است!  
— باشد. قبول است.

قارون سکه های طلا را به او داد، سپس نزد دوستان خود رفت و از آنان خواست تا فردا به محل سخنرانی موسی علیه السلام بروند. روز بعد فرا رسید، موسی علیه السلام برای مردم شروع به سخن کرد. در این میان یکی از جا بلند شد و گفت: برای ما حکم زنا کار را بگو».

موسی علیه السلام گفت: «در تورات آمده است: اگر مردی که زن دارد، زنا کند، باید سنگسار شود».

در این هنگام، یکی گفت: «ای موسی! اگر آن زنا کار تو هم باشی، باید سنگسار شوی!».

موسی علیه السلام در جواب گفت: «آری، حکم خدا برای همه یکسان است، حتی اگر من هم چنین کنم، باید سنگسار شوم».

دوستان قارون همگی به موسی علیه السلام گفتند: «ای موسی! ما خبر داریم که تو زنا کرده ای!».

همه مردم از شنیدن این سخن تعجب کردند، چه شده است که اینان چنین

سخنی را می‌گویند؟ هیچ کس از توطئه قارون خبر نداشت، اینان دوستان قارون بودند که می‌خواستند این‌گونه آبروی موسی علیه السلام را ببرند.

در این هنگام یکی فریاد زد: «الآن آن زنی که تو با او زنا کرده‌ای به اینجا می‌آید و ماجرا را برای همه می‌گوید».

لحظاتی گذشت، آن زن آمد، همه منتظرند، آن‌ها نمی‌دانند چه اتفاقی خواهد افتاد. موسی علیه السلام در قلب خویش با تو سخن گفت و از تو خواست تا پاکدامنی او را برای همه ثابت کنی.

موسی علیه السلام به آن زن گفت: «ای زن! من تو را به خدا قسم می‌دهم که حقیقت را بگویی!».

ناگهان قلب آن زن لرزید و حالش منقلب شد و با خود گفت که اگر من توبه کنم و به سوی خدا بازگردم، سود کرده‌ام، سکه‌های طلا از بین می‌رود، اما رضایت خدا چیزی است که باقی است!

او نگاهی به قارون و دوستان او کرد و گفت: «ای موسی! قارون به من این سکه‌های طلا را داد تا من به تو تهمت بزنم، ولی من گواهی می‌دهم که تو پاکدامن هستی» (۱۳۱).

اینجا بود که موسی علیه السلام به سجده رفت و شکر نعمت تو را به جا آورد.

\*\*\*

احزاب: آیه ۷۱ - ۷۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۰﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ

اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

از مسلمانان خواستی تا هرگز پیامبر را با تهمت‌های ناروا آزار ندهند، اکنون می‌خواهی دستوری مهم به آنان بدهی، تو می‌دانی که تهمت زدن، جامعه را دچار آسیب‌های فراوانی می‌کند، تو می‌خواهی با این دستور خود، این درد بزرگ را درمان کنی، پس چنین می‌گویی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا پیشه کنید و از عذاب من بترسید و سخن حق و درست بگویید تا من کارهای شما را شایسته گردانم و گناهان شما را ببخشم»  
در پایان آیه مسلمانان را به اطاعت از فرمان پیامبر فرا می‌خوانی و به آنان چنین می‌گویی: «هر کس از من و پیامبر اطاعت کند به رستگاری و سعادت بزرگی دست یافته است».

\*\*\*

امام صادق علیه السلام این آیه را برای یاران خود خواند، سپس چنین فرمود: «خدا و پیامبر مردم را به ولایت علی و امامان معصوم، فرمان داد، هر کس از این فرمان خدا اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است» (۱۳۲)

احزاب : آیه ۷۳ - ۷۲

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ  
إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ  
وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

به پایان این سوره رسیدم، به بسیاری از ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن مراجعه کردم. آنان این دو آیه را این‌گونه معنا کرده بودند: «خدا امانت را بر زمین و آسمان‌ها عرضه کرد، ولی آن‌ها این امانت را قبول نکردند و از قبول این امانت، هراسیدند، ولی انسان آن را پذیرفت و انسان بسیار ستمگر و جاهل بود، هدف خدا این بود که منافقان و مشرکان را از مؤمنان جدا کند، منافقان و مشرکان را عذاب نماید و بر مؤمنان، رحمت خویش را نازل کند که او بخشنده و مهربان است».

آیه ۷۲ مرا به فکر فرو می‌برد: خدا از امانتی سخن می‌گوید که به آسمان‌ها و زمین عرضه شد و فقط انسان آن را پذیرفت و انسان ستمگر و جاهل بود! به راستی این امانت چه بود؟

\*\*\*

این امانت چه بود که انسان آن را پذیرفت؟

از خیلی‌ها سؤال کردم.

آنان به من گفتند: «این امانت، عشق به خداست، زمین و آسمان‌ها، عشق به خدا را نپذیرفتند ولی انسان آن را پذیرفت، انسان فقط استعداد این کمال را داشت که عاشق خدا شود».

وقتی این سخن را می‌شنوم، به فکر فرو می‌روم، اگر این امانت، عشق به خداست، پس چرا قرآن انسان را ستمگر و جاهل معرفی می‌کند؟ قرآن باید در این آیه، انسان را به خاطر این که این عشق را پذیرفت، تشویق کند، نه این

که او را ستمگر و جاهل بخواند!

من یک بار دیگر این آیه را می‌خوانم، سخن از امانتی است که به آسمان‌ها و زمین عرضه شد و فقط انسان آن را پذیرفت و انسان ستمگر و جاهل بود!  
به راستی منظور از این سخن چیست؟

\*\*\*

یکی از یاران امام صادق علیه السلام همین سؤال مرا از آن حضرت پرسید، امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «منظور از امانت در این آیه، ولایت ما اهل بیت است و منظور از انسان، دشمنان ما می‌باشد». (۱۳۳)  
اکنون در این سخن امام فکر می‌کنم، آیه را با این سخن تفسیر می‌کنم: «ما ولایت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم، آن‌ها از قبول آن سر باز زدند، اما دشمن ما آن را پذیرفت و او بسیار ظالم و جاهل بود»، اما این تفسیر باز هم مشکل دارد.

اگر منظور از «انسان» کسانی هستند که دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند و حَقّ آنان را غصب کرده‌اند، پس چرا معنای آیه این‌طور شده است؟ چگونه می‌شود دشمن اهل بیت علیهم السلام، ولایت را پذیرفته باشد؟  
فکر می‌کنم در ترجمه این آیه، دچار مشکل شده‌ام!  
خوب است متن عربی را با دقت بخوانم. «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ». به راستی مشکل در کجاست؟ نکند من معنای واژه‌های آیه را خوب نمی‌دانم!  
حَمَلُ الْأَمَانَةِ.

فکر می‌کنم باید در این جمله تحقیق کنم.

«او امانت را حمل کرد». من واژه «حَمَل» را به معنای «پذیرفتن» معنا کرده‌ام، خیلی‌ها در ترجمه قرآن این کار را کرده‌اند، اما این ترجمه با سخن امام صادق علیه السلام مطابقت ندارد. باید تحقیق کنم.

«حَمَلُ الْأَمَانَةِ: خَانَ الْأَمَانَةَ».

«امانت را حمل کرد، یعنی: در امانت خیانت کرد».

فکر می‌کنم گمشده خود را یافتیم!

یکی از دانشمندان بزرگ لغت‌شناس در کتاب خود این جمله را آورده است. او می‌گوید: اگر واژه «حمل» با واژه «امانت» کنار هم بیاید، معنای آن خیانت در امانت است. (۱۳۴)

می‌دانم که زبان عربی برای خود دنیایی دارد، وقتی یک واژه با واژه دیگری در کنار هم قرار گیرد، معنای آن کاملاً عوض می‌شود.

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، این آیه را معنا می‌کنم، خدا چنین می‌گوید: «من امانت خود که ولایت اهل بیت بود را بر زمین و آسمان‌ها عرضه کردم و زمین و آسمان‌ها هرگز در آن خیانت نکردند، ولی دشمن اهل بیت در این امانت، خیانت کرد، او بسیار ستمگر و جاهل بود».

آری! ولایت علی علیه السلام و فرزندان پاک او، راه و مسیر رسیدن به خدا است، فرشتگان هم سر تسلیم در مقابل ولایت فرود آوردند، پیامبران هم تسلیم ولایت بودند، اما افسوس که وقتی پیامبر از دنیا رفت، عده‌ای به رهبری



عُمر بن خطاب در سقیفه دور هم جمع شدند تا برای خود خلیفه انتخاب کنند. عُمر اولین کسی بود که تسلیم این ولایت نشد و برای رسیدن به ریاست چند روزه، علی علیه السلام را خانه نشین کرد، ای کاش فقط علی علیه السلام را خانه نشین می کرد و دیگر به خانه او حمله نمی کرد و خانه او را به آتش نمی کشید، ای کاش فاطمه علیها السلام را که به دفاع از ولایت قیام کرده بود، با تازیانه نمی زد، ای کاش... آری! عُمر همان انسانی است که ستمگر و جاهل بود.

قرآن، زنده است و آیه های آن برای همه زمان ها می باشد، هر کس با راه ولایت دشمنی کند، ستمگر و جاهلی است که خدا از او سخن گفته است.

\*\*\*

یک بار دیگر سه آیه آخر این سوره را مرور می کنم:

الف. تو و پیامبرت مردم را به ولایت علی علیه السلام و فرزندان او فرا خواندید، هر کس از این فرمان اطاعت کند، به رستگاری بزرگی رسیده است. (آخر آیه ۷۱).

ب. ولایت، امانت تو در آسمانها و زمین بود، گروهی از جاهلان این ولایت را نپذیرفتند و خود و جامعه را از این سعادت محروم کردند، آنان جاهل و ستمگر بودند. (آیه ۷۲).

ج. جاهلانی که این گونه در این امانت خیانت کردند، همان منافقان و مشرکان بودند، تو آنان را به عذابی سخت گرفتار می کنی، اما کسانی که راه ولایت را پیمودند، بر آنان رحمت خود را نازل می کنی و در بهشت خویش

جای می دهی. (آیه ۷۳).

اکنون نمی دانم چگونه شکر تو را به جا آورم که مرا با ولایت آشنا ساختی، عشق علی علیه السلام و فرزندان او را در دلم نهادی، مرا شیفته امام زمانم ساختی، اکنون از تو می خواهم یاریم کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.

بارخدایا! تو کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام زمانم باشد، تو کاری کن که من از امام زمان خویش دست برندارم، یاریم کن تا امانت تو را پاس بدارم... (۱۳۵)



سوره سَبَأْ

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه ۱۵ تا ۱۹ این سوره از ماجرای قوم «سَبَأُ» سخن گفته شده است. آنان مردمی بودند که در «یمن» زندگی می‌کردند، خدا به آنان نعمت‌های فراوان داد ولی آنان کفران کردند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: اشاره‌ای به داوود و سلیمان و نعمت‌هایی که خدا به آنان داد، داستان قوم سَبَأُ و خراب شدن سد بزرگی که آنان ساخته بودند، قیامت، شفاعت، عذاب کافران در جهنم، دعوت به یکتاپرستی...

سَبَأُ: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ  
الْخَبِيرُ ﴿۱﴾ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ  
السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿۲﴾

حمد و ستایش برای توست که آنچه در زمین و آسمان است، از آن توست،  
تو نعمت‌های فراوانی به بندگان خود داده‌ای. من تو را برای همه نعمت‌ها  
ستایش می‌کنم.

اگر خوبی و زیبایی ببینم و آن را ستایش کنم، در واقع تو را ستایش کرده‌ام،  
زیرا همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آن توست، همه ستایش‌ها به تو برمی‌گردد، هر  
کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو آن خوبی‌ها  
را به او داده‌ای.

در روز قیامت هم، حمد و ستایش از آن توست، در آن روز، پرده‌های غفلت

از دل‌های انسان‌ها کنار می‌رود، همه آنان عظمت تو را درک می‌کنند و تو را ستایش می‌کنند.

تو خدای فرزانه هستی و بر همه چیز آگاهی داری. تو از قطره‌های بارانی که در زمین فرو می‌روند، باخبری! تو عدد همه گیاهانی که از دل زمین جوانه می‌زنند را می‌دانی، تعداد قطرات بارانی که از آسمان نازل می‌شود را می‌دانی، آری، تو به هر آنچه به زمین فرو می‌رود، هر آنچه از زمین بیرون می‌آید و هر آنچه از آسمان نازل می‌شود، علم داری. فرشتگان کردار انسان‌ها را در پرونده اعمالشان می‌نویسند، تو از همه این پرونده‌ها باخبر هستی، تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

\*\*\*

سَبَّأُ: آیه ۵ - ۳

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي  
لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي  
الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۳﴾  
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ  
كَرِيمٌ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ  
رِجْزِ أَلِيمٍ ﴿۵﴾

محمد ﷺ در مکه بود و کافران را به یکتاپرستی فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست تا بت پرستی را رها کنند. او بت پرستان را از عذاب روز قیامت می‌ترساند. بت پرستان به او می‌گفتند: «روز قیامت دروغ است، چنین روزی هرگز فرا نمی‌رسد».

اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «به خدا قسم! روز

قیامت، فرا می‌رسد. این چیزی است که خدا خواسته است، خدایی که دانای همهٔ پنهان‌ها است، قیامت را برپا خواهد کرد».

آری، تو از همهٔ کارهای بندگان خود باخبری، هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم تو پنهان نیست، هر چه در جهان هست، (خواه کوچک‌تر از ذره باشد، خواه بزرگ‌تر از ذره)، در کتاب علم تو ثبت شده است.

تو قیامت را برپا می‌کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش دهی. در آن روز کسانی که آیات تو را دروغ شمردند، به عذاب دردناکی گرفتار می‌شوند، همان کسانی که تلاش می‌کردند دین تو را نابود کنند و خیال می‌کردند می‌توانند در این کار، موفق شوند، آتش سوزان جهنم در انتظارشان است.

\*\*\*

آری، این وعدهٔ توست، در روز قیامت همه را زنده می‌کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو بدهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجهٔ اعمال خود را می‌بینند، آنان در جهنم گرفتار می‌شوند.

بعضی‌ها در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و بعد از مدتی می‌میرند، چنین کسانی چه زمانی باید نتیجهٔ ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟

\*\*\*



سَبَأُ: آیه ۶

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ  
الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

بُت پرستان سخن محمد ﷺ را دروغ می پنداشتند و با او دشمنی می کردند و سنگ به او پرتاب می کردند، اما او نباید از رفتار بُت پرستان دلگیر شود، درست است که عده‌ای با او دشمنی کردند، اما عده‌ای هم دعوت او را پذیرفتند. کسانی که اهل علم بودند، حق بودن قرآن را درک کردند. اهل علم دانستند که قرآن را تو بر او نازل کردی. قرآن، کتاب توست و همه را به سوی تو هدایت می کند، تو خدایی توانا و شایسته ستایش هستی. آری، همه خوبی‌ها از آن توست، تو انسان‌ها را آزاد آفریدی و برای هدایت آن‌ها، قرآن را فرستادی. قرآن راه حق و باطل را برای همه مشخص کرد. تو با قرآن، راه مستقیم را به همه نشان دادی. کسانی که اهل علم بودند، این راه را انتخاب کردند و به سعادت و رستگاری رسیدند. (۱۳۶)

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۸ - ۷

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْسِيكُمْ  
إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ  
كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ  
الْبَعِيدِ ﴿٨﴾

محمد ﷺ برای مردم قرآن می خواند و آنان را به سوی یکتاپرستی دعوت می کرد، بزرگان مکه در ابتدا سخن او را جدی نگرفتند، مدتی گذشت، آنان می دیدند که مردم کم کم به محمد ﷺ ایمان می آورند و ریشه‌های بُت پرستی

تضعیف می شود، آنان منافع خود را در خطر دیدند، ریاست و ثروت آنان در گرو بُت پرستی مردم بود.

آنان تصمیم گرفتند تا به مردم چنین بگویند: «آیا می خواهید مردی را به شما نشان بدهیم که می گوید: وقتی شما مُردید و تبدیل به خاک شدید، بار دیگر زنده می شوید. ای مردم! مُحَمَّد می گوید من پیامبر هستم، او یا دروغ می گوید یا دیوانه شده است، خدا هرگز انسانی را به پیامبری نمی فرستد». این سخن در دل بعضی ها اثر کرد، بزرگان مکه به مردم می گفتند: اگر خدا بخواهد پیامبری را برای انسان ها بفرستد، حتماً فرشته ای را از آسمان نازل می کند. خدا به انسانی که می خورد و می آشامد، هرگز این مقام را نمی دهد. این گونه بود که آنان قرآن را دروغ شمردند و روز قیامت را انکار کردند تا به خیال خود، در این دنیا با راحتی زندگی کنند و هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند.

آری، مُحَمَّد ﷺ آنان را از زشتی ها نهی می کرد اما آنان که دوست داشتند به هوس رانی خود ادامه دهند، مُحَمَّد ﷺ را دیوانه و دروغگو پنداشتند. به راستی آیا کسی که به قیامت ایمان ندارد، زندگی راحتی دارد؟ هرگز. هر کس به قیامت باور ندارد، در عذاب و گمراهی عجیبی است و از حقیقت فاصله زیادی دارد.

\*\*\*

اعتقاد به روز قیامت است که به انسان آرامش می دهد، کسی که به قیامت باور دارد، مرگ را پایان خود نمی داند، او می داند که اگر در دنیا، توشه خوبی برای

خود برگیرد، به سعادت ابدی می‌رسد و برای همیشه در بهشت منزل خواهد کرد. او مرگ را دریچه‌ای می‌بیند به سوی جاودانگی! او دیگر از مرگ نمی‌هراسد، وقتی به آینده می‌اندیشد، بهشتی را می‌بیند که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و...

اما کسی که قیامت را قبول ندارد، مرگ را پایان همه چیز می‌داند، چنین انسانی، همواره از مرگ می‌هراسد، زیرا آن را با نابودی یکسان می‌بیند. کسی که پایان خود را نابودی می‌پندارد، روی آرامش را نمی‌بیند.

شاید لذت‌ها و هوس‌های زودگذر لحظه‌ای او را غافل کند، اما هر وقت با خود خلوت کند، مرگ را در مقابل خود می‌بیند، او مرگ را جلوی چشم خویش می‌بیند، مرگی که او را از همه لذات دنیا به سوی هیچ و پوچ می‌برد در انتظار اوست. چه کابوسی از این بدتر! چه عذابی از این سخت‌تر!

روز قیامت هم که فرارسد، جهنم جایگاه او خواهد بود، در آن روز فرشتگان، زنجیرهای آهنین برگردن آن‌ها می‌اندازند و آن‌ها را به سوی جهنم می‌برند و به آنان می‌گویند: «این همان جهنمی است که آن را دروغ می‌پنداشتید». (۱۳۷)

\*\*\*

سَبَّأُ: آیه ۹

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ  
وَالْأَرْضِ إِنَّ نَسْأًا نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ  
السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿۹﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت بُت پرستان فرستادی اَمَّا أَنان او را دروغگو و دیوانه خواندند، چرا آنان این گونه رفتار کردند؟ چرا شکرگزار نعمت های تو نبودند؟ چرا بُت هایی بی جان را می پرستیدند و در مقابل آن ها سجده می کردند؟

محمد ﷺ از آنان می خواهد فقط تو را بپرستند، اَمَّا أَنان به سخنان او اعتنا نمی کنند. چرا آنان به بلاهایی که در حال و آینده از زمین و آسمان ممکن است بر آنان نازل شود، فکر نمی کنند؟ اگر تو اراده کنی می توانی آنان را در زمین فروبری، یا از آسمان، باران سنگ بر آنان فرو بفرستی، در این هشدارها، برای کسانی که به سوی تو توبه می کنند، نشانه ای است.

سَبَأُ: آیه ۱۱ - ۱۰

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ  
وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ  
وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

اکنون می خواهی از دو پیامبر خودت نام ببری، داوود علیه السلام و فرزندش سلیمان علیه السلام. ابتدا از داوود علیه السلام یاد می کنی.

داوود علیه السلام تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش از این زندگی می کرد، تو داوود علیه السلام را به پیامبری برگزیدی و به او کتاب «زبور» را دادی و حکومت بر سرزمینی وسیع (فلسطین و سوریه، عراق و جنوب ایران) را به او عطا کردی. تو از فضل خود، نعمتی به او عطا کردی و به کوهها و پرندگان گفتی که با او هم صدا شوند و حمد و ثنای تو گویند.

همه ذرات این هستی، حمد تو می گویند، اما کسی صدای آنان را نمی شنود،

تو چنین خواستی که زمزمه درونی آنان آشکار شود و نغمه‌ای بیرونی شود. این فضیلتی معنوی برای داوود علیه السلام بود، وقتی او به دشت و کوهستان می‌رفت، تو را یاد می‌کرد و تو را حمد و ستایش می‌نمود، هیچ کوه و سنگ و پرنده‌ای نبود مگر آن که با او هم صدا می‌شد.

تو به داوود علیه السلام فضیلت دیگری هم دادی، تو آهن را در دست او نرم کردی و به او گفتی: «ای داوود! از آهن زره بساز و حلقه‌های آن را به اندازه و یک شکل گردان. تو و پیروانت، اعمال نیک انجام دهید که من بر همه کارهای شما بینا و آگاه هستم».

\* \* \*

ماجرای نرم شدن آهن به دست داوود علیه السلام چیست؟

روزی تو به داوود علیه السلام چنین وحی کردی: «ای داوود! تو بنده خوب من هستی، ولی برای مخارج خود از بیت‌المال بهره می‌گیری، کاش خود، کار می‌کردی و با مزد زحمت خود، روزگار می‌گذراندی».

وقتی داوود علیه السلام این سخن را شنید، چهل روز گریست، او پیر شده بود و برای او فراگیری مهارت‌های یک شغل، کار آسانی نبود، اینجا بود که تو آهن را برای او نرم گرداندی، آهن که این قدر محکم است، وقتی به دست او می‌رسید، نرم می‌شد و او می‌توانست به راحتی به آن حالت بدهد، تو روش ساختن زره را به او آموختی و او شروع به ساختن زره کرد، او هر روز، یک زره می‌ساخت.

استادان زره‌ساز برای ساختن یک زره وقت زیادی صرف می‌کردند، آنان آهن را با زحمت زیاد در آتش سرخ می‌کردند و با وسایل مخصوصی آن را شکل می‌دادند، اما داوود علیه السلام به معجزه تو به دست خود، آهن را به راحتی خم

می کرد و به آن شکل می داد. او هزار زره ساخت و هر زره را به هزار درهم فروخت و از بیت‌المال بی‌نیاز شد.

\*\*\*

تو به داوود علیه السلام فرمان دادی تا در ساخت زره‌ها دقت کند و سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان باشد. به او گفתי تا زره را گشاد و راحت درست کند تا جنگجو در آن، احساس راحتی کند و جانفش نیز حفظ شود. همه صنعتگران و کارگران باید از این آیه درس فراگیرند و در کار خود، دقت کافی داشته باشند و محصولی کامل و مفید، تولید کنند و از هرگونه بدکاری و کم‌کاری پرهیز کنند.

نمی‌دانم چه شده است که بعضی وقت‌ها، محصولی که یک کافر تولید می‌کند، از محصولی که یک مسلمان تولید می‌کند، به مراتب بهتر است! گاهی فکر می‌کنم که آنان به قرآن بهتر از ما عمل می‌کنند.

از آن زمانی که ما دین را فقط نماز و روزه دانستیم، به این مصیبت گرفتار شدیم، گاهی دستگاهی را که یک مسلمان تولید کرده است، می‌خرم، اما چند ماه بیشتر کار نمی‌کند و من مجبور می‌شوم همان دستگاه را با مارک خارجی بخرم، چون می‌دانم سال‌های سال برایم کار خواهد کرد. آیا می‌شود روزی مسلمانان به این آیه عمل کنند؟ آیا می‌شود محصولاتی که آنان می‌سازند، از هر عیب و نقصی به دور باشد؟ به امید آن روز.

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۱۳ - ۱۲

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ

وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِبِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ  
يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا  
يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ  
اغْمُلُوا آلَ دَاوُدَ سُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣﴾

از سلیمان علیه السلام سخن می‌گویی، تو به او پادشاهی بزرگ دادی، تو باد را در  
اختیار او قرار دادی. او مسافتی را که یک ماه طول می‌کشید، در صبح یک روز  
می‌پیمود و در عصر یک روز هم همان مقدار را می‌پیمود.

تو برای او چشمه مس گذاخته را روان ساختی و گروهی از جن‌ها به فرمان  
تو برای او کار می‌کردند و اگر یکی از آنان از فرمان او سرپیچی می‌کرد او را به  
عذاب آتش سوزانی گرفتار می‌کردی.

جن‌ها برای سلیمان علیه السلام هر چه می‌خواست، می‌ساختند: معبدها، تندیس‌ها،  
ظرف‌های بزرگ غذا و دیگ‌های بسیار بزرگ.

سلیمان علیه السلام پسر داوود علیه السلام بود، همه فرزندان داوود علیه السلام از این نعمت‌ها بهره‌مند  
بودند، تو به آنان چنین گفتی: «شکر این همه نعمت را به جا آورید، هرچند  
گروه کمی از بندگان من، شکر نعمت‌هایی را که من به آنان داده‌ام به جا  
می‌آورند».

\*\*\*

خدا به سلیمان علیه السلام حکومت بزرگی عطا کرده بود و سلیمان علیه السلام برای اداره این  
حکومت به سه چیز نیاز داشت: وسیله نقلیه، مواد اولیه، نیروی کار.

اکنون درباره این سه وسیله می‌نویسم:

\* اول: وسیله نقلیه

سلیمان علیه السلام بر سرزمین وسیعی حکومت می‌کرد، حکومت او سوریه،



فلسطین، عراق و جنوب ایران را در برمی‌گرفت، مرکز حکومت او، شهر «بیت‌المقدس» در فلسطین بود. او برای ادارهٔ این سرزمین، نیاز به وسیله‌ای داشت که بتواند سریع به این طرف و آن طرف برود. (۱۳۸)

سلیمان علیه السلام بر روی تخت خود می‌نشست و باد آن را به حرکت در می‌آورد، این کار با قدرت بی‌انتهای خدا، امکان داشت، خدا بر هر کاری که بخواهد توانا است. در آن روزگار، مردم در مدّت یک ماه می‌توانستند حدود هزار و پانصد کیلومتر راه را بپیمایند.

سلیمان علیه السلام می‌توانست به وسیلهٔ باد در یک روز سه هزار کیلومتر راه طی کند و این معجزه‌ای بزرگ در آن زمان بود. (۱۳۹)

#### \* دوم: مواد اولیه

سلیمان علیه السلام برای تهیهٔ وسایل مورد نیاز مردم به مواد اولیه نیاز داشت، خدا چشمه‌ای از مس گداخته برای او فراهم کرد.

وقتی یک کوه آتشفشان، فعال می‌شود، از دهانهٔ آتشفشان، مواد مذاب جاری می‌شود، گویا چشمه‌ای جاری شده است. در دل زمین، معادن مس وجود دارد، خدا با قدرت خود، یکی از معادن مس را برای او به صورت چشمه‌ای آشکار ساخت.

#### \* سوم: نیروی کار

خدا گروهی از جنّ‌ها را در اختیار سلیمان علیه السلام قرار داد تا برای او کار کنند و هر آنچه او نیاز داشت، بسازند. جنّ‌ها قدرت عجیبی داشتند و سلیمان علیه السلام با بهره‌گیری از این قدرت توانست به اهداف خود برسد.

اگر یکی از جنّ‌ها از فرمان او سرپیچی می‌کرد، به دستور خدا، او را زنجیر می‌نمود و با آتش کیفر می‌نمود.

\*\*\*

سلیمان علیه السلام از جنّ‌ها انجام این کارها را درخواست کرد:

۱- محلّ عبادت: او از جنّ‌ها خواست تا معبدهای باشکوهی را که در خور حکومت مذهبی او بود، بسازند.

سلیمان علیه السلام دوست داشت تا مردم بتوانند در آن معبدها، به راحتی به عبادت خدا بپردازند.

۲- تندیس: سلیمان علیه السلام از جنّ‌ها خواست تا تندیس درختان و گل‌ها را برای او درست کنند. او هرگز دستور ساختن مجسمه‌هایی به شکل انسان یا حیوانات را نمی‌داد، مجسمه انسان یا حیوان در دین و مذهب او حرام بود. (۱۴۰)

۳- وسیله پخت غذا: سلیمان علیه السلام از جنّ‌ها خواست تا ظرف‌های بزرگ غذا و دیگ‌های بزرگی که قابل حمل و نقل بود، بسازند، او دوست نداشت کسی در حکومت او گرسنه باشد و به مأموران خود دستور داده بود تا برای نیازمندان، غذا آماده کنند، مأموران او برای انجام چنین کاری، نیاز به چنین وسایلی داشتند.

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۱۴

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ  
الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

سلیمان علیه السلام در کاخ‌های باشکوه زندگی می‌کرد، لباس‌های گران‌قیمت می‌پوشید، اما هرگز دچار غرور و غفلت و دنیاپرستی نشد، او همواره با

عدالت رفتار می نمود و شکرگزار نعمت های تو بود.

چهل سال از حکومت او می گذشت، دیگر زمان مرگ او فرا رسیده بود. روزی، او به اطرافیان خود رو کرد و گفت: «خداوند به من این پادشاهی بزرگ را عطا کرد و باد و جن ها و انسان ها را تسلیم فرمان من نمود، در این مدّت، فرصت نشد که یک صبح تا شب، شادمان باشم. من فردا به بالای قصر خود می روم و از آنجا به پادشاهی خود نگاه می کنم، تا من از آنجا به پایین نیامده ام، هیچ کس را به آنجا راه ندهید».

آری، در این مدّت چهل سال، سلیمان علیه السلام همواره به امور حکومت خود رسیدگی می کرد، یک روز را هم برای خود قرار نداده بود، او به مشکلات و گرفتاری های مردم توجّه می کرد، او وقت خود را صرف خدمت به آنان کرده بود، اکنون می خواست یک روز را برای خود باشد، یک روز برای شادی! فردا که شد، سلیمان علیه السلام به بالای قصر خود رفت. در بالای قصر او، جایگاهی زیبا ساخته بودند که به چهار طرف، دید داشت. سلیمان علیه السلام آنجا ایستاد و به عصای خود تکیه داد. ناگهان جوانی زیبارو را در مقابل خود دید، تعجب کرد و به او گفت:

— ای جوان! چه کسی به تو اجازه داد که اینجا بیایی؟ من امروز می خواستم تنها باشم. امروز روز شادی من است.

— خدای این قصر به من اجازه داد که اینجا بیایم!

— حقّ با توست، خدای این قصر، مالک این قصر است. ای جوان! تو کیستی؟

— من فرشته مرگ، عزرائیل هستم.

— برای چه آمده ای؟

— آمدم تا جان تو را بگیرم، زمان مرگ تو فرا رسیده است.  
 — مأموریت خود را انجام بده، زیرا امروز روز شادی من است، خدا  
 نخواست شادی من، بدون لقای او باشد. شادی واقعی من، در لقای اوست.  
 اینجا بود که عزرائیل جان سلیمان علیه السلام را گرفت در حالی که سلیمان علیه السلام بر  
 عصای خود تکیه داده بود. سلیمان علیه السلام مدّت زیادی در آن حالت بود، مرگ او  
 بر جنّها مخفی ماند، آنان وقتی به بالای کاخ سلیمان علیه السلام نگاه می کردند،  
 می دیدند که او به عصای خود تکیه داده است، برای همین آنان به کار خود  
 مشغول بودند، گروهی از جنّها هم که در زنجیرهای آتشین گرفتار بودند، از  
 ترس سلیمان علیه السلام دست به هیچ اقدامی نمی زدند.  
 جانشین او که نامش «أصِف» بود، از ماجرا باخبر بود و امور کشور را اداره  
 می کرد. زمان زیادی می گذشت که سلیمان علیه السلام در بالای قصر خود بر عصایش  
 تکیه داده بود و خیلی ها از مرگ او باخبر نبودند.

\*\*\*

سرانجام موریانه ای را فرستادی تا عصای سلیمان علیه السلام را بخورد، وقتی  
 موریانه چوب عصا را از درون خورد، عصا شکست و جسد سلیمان علیه السلام بر  
 روی زمین افتاد و جنّها از مرگ سلیمان علیه السلام باخبر شدند.  
 آن موریانه، باعث شد آنان از مرگ سلیمان علیه السلام آگاه شوند، آن وقت بود که بر  
 جنّها آشکار شد که آنان از اسرار غیب آگاه نیستند. انسانها هم به این  
 موضوع پی بردند.

اگر جنّها واقعاً از علم غیب بهره ای داشتند، در این مدّت در سختی  
 نمی ماندند و همان لحظه که مرگ سلیمان علیه السلام رسید، دست از کار می کشیدند.  
 همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است، تو مدّت ها جسد

سلیمان علیه السلام را بر بالای قصر او باقی گذاشتی. تو از این کار هدفی داشتی، می خواستی مردم بفهمند که جن ها، علم غیب نمی دانند.

\*\*\*

اگر کسی می توانست مرگ را از خود دور کند، او سلیمان علیه السلام بود که حکومت بر جن ها و انسان ها داشت و مقام بزرگی نزد تو داشت. انسان اگر به اوج قدرت برسد، باز هم مرگ در انتظار اوست، خوشا به حال کسی که برای مرگ آماده شود و توشه ای از زندگی خود برگیرد.

سَبَأُ: آیه ۱۹ - ۱۵

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن  
يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ  
غَفُورٌ ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم  
بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ  
قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا  
الْكَافِرَ ﴿١٧﴾ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى  
ظَاهِرَةً وَغَدْرًا فِيهَا السَّيْرِ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا  
أَمِينٍ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِد بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ  
فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ  
صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾

اکنون از قوم «سبأ» یاد می‌کنی، آنان مردمی بودند که در «یمن» زندگی می‌کردند، خاک «یمن» حاصلخیز بود، اما در آنجا رودخانه بزرگی وجود نداشت، باران‌های سیلابی در کوهستان‌ها می‌بارید و آب آن در دشت‌ها به

هدر می‌رفت. مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند به این فکر افتادند تا از این سیلاب‌ها استفاده کنند، آنان سدّ خاکی بزرگی ساختند که نام آن، سد «ماریب» بود.

با استفاده از آب این سد، آن‌ها توانستند باغ‌های بسیار زیبا و کشتزارهای پربرکت در دو طرف مسیر رودخانه‌ای که به سد می‌رسید، ایجاد کنند. روستاهای آنان، تقریباً به هم وصل بود و سایه درختان، دست به دست هم داده بود، میوه‌های فراوان بر شاخسار آن درختان ظاهر شده بود، میوه‌های رسیده روی زمین می‌افتادند، اگر در فصل میوه، کسی سبدی بر روی سر خود می‌گذاشت و از زیر درختان می‌گذشت، طولی نمی‌کشید که سبد میوه او پر می‌شد. (۱۴۱)

تو به آنان، این نعمت‌های فراوان را دادی، اما آنان دچار غفلت و غرور شدند و راه کفر را پیمودند. در میان آنان گروهی از مؤمنان بودند و آن مردم را به راه راست فرا می‌خواندند، اما کسی به سخنان آنان توجهی نمی‌کرد. آنان اگر می‌خواستند از یک آبادی به آبادی دیگر بروند، نیاز به هیچ زاد و توشه‌ای نداشتند، آب در همه جا بود و در هر فصلی، میوه آن فصل هم یافت می‌شد. کافی بود یک نفر بدون هیچ زاد و توشه‌ای با پای پیاده حرکت کند، اگر او توان راه رفتن داشت، دیگر نیاز به چیزی نداشت، می‌توانست به راحتی از یک آبادی به آبادی دیگر برود. ثروتمندان از این وضع ناراحت بودند و با خود می‌گفتند: چرا فقیران هم می‌توانند سفر کنند؟ در همه جای دنیا، فقط کسی می‌تواند سفر کند که پول دارد و می‌تواند خرج سفر را بدهد، چرا در سرزمین ما، فقیران هم می‌توانند مانند ما به سفر بروند.

آن ثروتمندان چنین گفتند: «خدایا سفر در این سرزمین را سخت کن تا فقیران نتوانند مانند ما سفر کنند».

آری، آنان به جای آن که شکر این نعمت‌ها را به جا آورند، دچار تنگ‌نظری شدند!

سرانجام تو فرمان دادی موش‌های صحرایی به دیواره آن سدّ خاکی حمله کنند و آن را از درون سست کنند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب بزرگی حرکت کرد و دیواره سدّ فرو ریخت و تمام آبادی‌ها، باغ‌ها و کشتزارهای آنان را ویران کرد، قصرها و خانه‌های زیبا به زیر آب فرو رفت.

بعد از مدّتی از آن سرزمین آباد فقط بیابانی خشک و بی‌آب باقی ماند که فقط سه درخت در آن می‌روید: درخت «اراک» که میوه بسیار تلخ داشت، درخت «شوره‌گز» و درخت سدر.

این سه درخت، نیاز به آب کمی دارند و می‌توانند در بیابان خشک، رشد کنند، هر جا که این سه درخت دیده شود، نشانه آن است که آنجا بیابانی خشک است.

این سه درخت، میوه‌ای که انسان بتواند به عنوان غذا از آن استفاده کند، ندارند، از برگ سدر برای شستن موی سر و از چوب اراک برای تمیز کردن دندان استفاده می‌شود.

درخت شوره‌گز با درخت گز، یکسان نیست، درخت شوره‌گز در بیابان‌های شوره‌زار رشد می‌کند و فقط گل‌های آن، مصرف دارویی دارد، اما از درخت گز، گزانگبین به دست می‌آید (گزانگبین، شیره‌ای شیرین و سفید است که با آن گز درست می‌کنند. گز نوعی شیرینی است که بیشتر در اصفهان تولید می‌شود).



اکنون درباره آنان چنین سخن می‌گوییم:

\*\*\*

برای قوم سبا در محلّ زندگی آنان، نشانه‌ای از قدرت تو بود، دو باغ بزرگ و گسترده در راست و چپ رودخانه‌ای بزرگ به آنان عطا کردی که میوه‌های فراوان از آن به دست می‌آمد.

مؤمنان به آنان می‌گفتند: «از این نعمت‌هایی که خدا به شما داده بخورید و شکر آن را به جا آورید که شهری بسیار نیکو و پروردگاری آمرزنده دارید». ولی آنان سرکشی کردند و سخن حق را نپذیرفتند، پس باران عجیبی از آسمان نازل کردی و سیلی ویرانگر به سوی آنان آمد. تو باغ‌های آنان را به باغ‌هایی با میوه‌های تلخ و شوره‌گز تبدیل کردی که اندکی درخت سدر هم در آن می‌رویید.

این کیفر کفران و ناسپاسی آنان بود، تا کسی کفران و ناسپاسی نکند، تو او را مجازات نمی‌کنی.

به راستی تو چه نعمت بزرگی به آنان داده بودی! میان آنان و سرزمین‌هایی که به آن برکت داده بودی، آبادی‌هایی قرار دادی، رفت و آمد آنان را آسان نمودی و به آنان گفتی: «شب‌ها و روزها، در این راه‌ها، آسوده خاطر سفر کنید».

اما آنان گفتند: «خدایا سفر را بر ما سخت کن تا فقیران نتوانند مانند ما سفر کنند»، آنان این‌گونه به خود ظلم کردند. تو هم سیل ویرانگر را فرستادی و همه آبادی‌ها را نابود کرد. تو آنان را مایه عبرت دیگران قرار دادی. به راستی که در این داستان، درس‌های آموزنده‌ای برای بندگان شکیبیا و شکرگزار توست.

\* \* \*

از سرزمین «سبأ» برایم سخن گفתי، وقتی این ماجرا را خواندم به فکر فرو رفتم، گویا این مثال سرزمین وجود من بود، تو به من استعدادها و غریزه‌های مختلفی دادی.

من خودم را دوست دارم، تو این غریزه را در من قرار دادی تا به کمال خود بیندیشم. من فرزندم را دوست دارم، اگر چنین نبود، هیچ پدر و مادری، فرزند ناتوان خود را با آن همه زحمت، بزرگ نمی‌کرد. تو شهوت به انسان دادی تا نسل بشر ادامه پیدا کند.

خوددوستی، فرزنددوستی و شهوت، بد نیستند، من فقط باید سدّی از تقوا در وجود خویش بسازم. آن وقت است که می‌توانم از هر آنچه تو به من دادی، استفاده صحیح کنم و باغ‌های زیبایی از علم و عمل به بار آورم. اگر سدّ تقوا را بشکنم، آن وقت است که خوددوستی تبدیل به خودپرستی می‌شود، شهوت مرا به حرام می‌کشاند و... غریزه‌ها به صورت سیلی ویرانگر، سرزمین وجود مرا نابود می‌کند و جز ویرانه‌ای باقی نمی‌گذارد.

\* \* \*

سَبَأُ: آیه ۲۱ - ۲۰

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا  
 قَرِيبًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ  
 مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
 حَفِيفٌ ﴿٢١﴾

اکنون می‌خواهی درباره شیطان برایم سخن بگویی، حقیقت بزرگی را آشکار کنی، می‌خواهی به من بفهمانی که هرگز مجبور به پیروی از شیطان

نیستم!

درست است که گروه زیادی از انسان‌ها از شیطان پیروی کردند، اما آنان به اختیار خود، چنین کردند، آنان مجبور به این کار نبودند، قدرت داشتند که راه حق را انتخاب کنند، شیطان بر آنان هیچ تسلطی نداشت!

آری، شیطان گمان خود را درباره کافران درست یافت. وقتی تو آدم علیه السلام را خلق کردی او در بهشت بود، آن روز، شیطان در جمع فرشتگان بود، تو از فرشتگان و شیطان خواستی بر آدم علیه السلام سجده کنند، همه سجده کردند اما شیطان نافرمانی کرد، تو او را از درگاه خود راندی، آن روز شیطان قسم یاد کرد که انسان‌ها را گمراه کند.

اما شیطان از آینده باخبر نبود، نمی دانست که آیا انسان‌ها به فریب‌ها و دسیسه‌های او گوش خواهند کرد یا نه؟ او قسم خورد در این راه تلاش کند و فکر می کرد که در کارش موفق خواهد شد.

به هر حال، وقتی آدم علیه السلام زندگی خود را روی زمین آغاز نمود و نسل او زیاد شد، شیطان کارش را آغاز نمود. گروه زیادی از انسان‌ها از او پیروی کردند و اینجا بود که شیطان، گمان خود را راست و حقیقت یافت!

روزی که او از درگاه تو رانده شد، گمان کرد که می تواند گروه زیادی را گمراه کند و این گمانش به حقیقت پیوست، فقط گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی نکردند.

تو به انسان اختیار داده‌ای، تو هرگز انسان را مجبور به ایمان نمی کنی، این قانون توست، تو راه خوب و راه بد را به انسان نشان می دهی و از او می خواهی تا خودش، راهش را انتخاب کند، اینجا بود که گروه زیادی راه گمراهی را انتخاب نمودند.

\* \* \*

شیطان بر آنان هیچ تسلطی نداشت، شیطان فقط می توانست آنان را وسوسه کند، اما چرا شیطان را در وسوسه کردن، آزاد گذاشتی؟  
 تو می خواستی به این وسیله مؤمنان از کافران جدا شوند، مؤمنانی که به آخرت ایمان داشتند، به وسوسه های او گوش نکردند، اما کسانی که به روز قیامت شک داشتند به اختیار خود به وسوسه شیطان گوش دادند و گمراه شدند، البته تو در عذاب گمراهان شتاب نکردی، به آنان فرصت دادی. تو بر همه اعمال و رفتارهای آنان آگاه بودی. وقتی فرصتشان به پایان رسید، عذاب خود را بر آنان نازل کردی.

تو به شیطان مهلت دادی و او را در وسوسه گری آزاد گذاشتی، اما انسان را در مقابل او بی دفاع نگذاشتی، تو به انسان، نعمت عقل دادی و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار دادی و فرشتگانی را مأمور کردی که الهام بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت کنند، همچنین تو در توبه را به روی انسان باز نمودی.

\* \* \*

شیطان، وسیله ای برای پیشرفت و تکامل انسان است، زیرا راه شکوفایی استعدادها، از میان تضادها می گذرد، این یک قانون است. شیطان با وسوسه هایی که می کند سبب می شود قدرت روحی انسان اوج بگیرد.  
 روزی به کارگاه آجرپزی رفتم، من خیال می کردم که برای تهیه آجر، ماده ای مثل چسب به خاک اضافه می کنند، اما آن روز دیدم که آنان گِل را قالب می گیرند و به شکل آجر درمی آورند، سپس آن را در کوره آتش قرار می دهند. آتش داغ سبب می شود تا این آجرها محکم و بادوام شوند، در واقع ارزشی

که آجر دارد به خاطر همین آتش است، هر آجری که به شعله آتش نزدیک تر باشد محکم تر می شود. اگر یک آجر، به آتش خیلی نزدیک باشد، از بتن و سیمان هم محکم تر می شود. اگر آجر ارزش دارد به دلیل آتش است و اگر آتش نباشد، آجر با چند قطره باران، از بین می رود، اصلاً تا آتش نباشد، آجر، آجر نمی شود.

شیطان برای انسان مانند همان آتش است، اگر شیطان و وسوسه های او نباشد، انسان بودن انسان، معنا پیدا نمی کند. اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پیدا نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد. زیبایی و شکوه انسان در این است که می تواند راه خوب و بد را آزادانه انتخاب کند.

اگر شیطان نبود، زمینه راه بد فراهم نمی شد، انسانی که به وسوسه های شیطان گوش نمی کند و راه خوبی ها را انتخاب می کند، مقام او از فرشتگان بالاتر می رود.

اگر شیطان نباشد، انسان ارزشی بالاتر از فرشتگان پیدا نمی کند، اگر شیطان نباشد، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها دارند، ولی آن تقوا، تقوا نیست، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند، شیطان او را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسانی که راه خوبی ها را انتخاب می کند، این تقوای واقعی است، این همان انسانی است که فرشتگان بر او سجده کردند.

\*\*\*

روز غدیر خم فرا رسید، پیامبر از مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت، او آن روز دست علی علیه السلام را در دست گرفت با صدای بلند فرمود: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس

علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.» (۱۴۲)

پس از آن، همه با علی علیه السلام بیعت کردند که همواره از او اطاعت کنند و در راه دین خدا او را یاری کنند.

جنّ‌هایی که پیرو شیطان بودند، دیدند که مردم چگونه با علی علیه السلام بیعت می‌کنند، به همین خاطر آن جنّ‌ها خاک بر سرهای خود ریختند و از گمراهی مردم ناامید شدند. شیطان به آنان گفت:

— چه شده است؟ چرا خاک بر سر خود می‌ریزید؟

— امروز محمد صلی الله علیه و آله گره در کار ما انداخت و ما تا روز قیامت نمی‌توانیم گره آن را بگشاییم. ما امیدوار بودیم بعد از مرگ محمد صلی الله علیه و آله، مردم را از راه سعادت، گمراه کنیم، اما مردم با علی علیه السلام بیعت کردند.

— نگران نباشید. عده‌ی زیادی از این مردم به من وعده‌ای داده‌اند. من گمان می‌کنم که آنان به وعده‌ای که به من داده‌اند، عمل کنند.

شیطان باید صبر می‌کرد، او گمان می‌کرد که عده‌ی زیادی از او پیروی خواهند کرد...

\*\*\*

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه خود نمودند، آنان امام خود را رها کردند و از پندارهای بی‌اساس پیروی کردند. آنان دور هم جمع شدند تا خلیفه را تعیین کنند، سخن آنان این بود: «ای مردم، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم.» (۱۴۳)

آیا سنّ زیاد، می‌تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ چرا آنان به دنبال سنّت‌های غلط روزگار جاهلیت رفتند؟

آنان به علی علیه السلام چنین گفتند: «ابوبکر پیر مرد و ریش سفید ماست و امروز شایستگی خلافت را دارد، تو امروز با او بیعت کن، وقتی که پیر شادی نوبت تو هم می‌رسد، آن روز، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد».

علی علیه السلام آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می‌دانستند که علی علیه السلام همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد، اما برای آنان ارزش ریش سفید از همه خوبی‌ها بیشتر بود!

با رحلت پیامبر، بار دیگر رسوم روزگار جاهلیت زنده شد و مردم از شیطان پیروی کردند و رهبری جامعه را از مسیر اصلی آن، منحرف کردند، آن روز، روز شادی شیطان بود. شیطان، همه یاران خود را جمع کرد، لباسی زیبا پوشید، تاجی بر سر خود نهاد و به جن‌ها چنین گفت: «شادی کنید زیرا دیگر این مردم از خدا اطاعت نمی‌کنند» (۱۴۴).

آری، آن روز گمان شیطان به حقیقت پیوست!

بار دیگر آیه ۲۰ این سوره را می‌خوانم: «شیطان، گمان خود را راست و حقیقت یافت و فقط گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی نکردند» (۱۴۵).

سَبَأُ: آیه ۲۳ - ۲۲

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا  
يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ  
شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾ وَلَا تَتَفَعَّلُوا الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ  
أُذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ  
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾

مردم مکه بت‌ها را می پرستیدند و آن‌ها را شریک تو می دانستند و می گفتند:  
«این بت‌ها در آفرینش جهان به خدا کمک کرده‌اند و در درگاه خدا می توانند  
شفاعت کنند».

اکنون از محمد ﷺ می خواهی به آنان چنین بگویی: ای مردم! این بت‌هایی را  
که شما می پرستید، هرگز نمی توانند گره از کار شما بگشایند، زیرا آنان ذره‌ای  
را در آسمان‌ها و زمین در اختیار ندارند. این بت‌ها شریک خدا نیستند. این  
بت‌ها در آفرینش جهان، هیچ کمکی به خدا نکرده‌اند.



\*\*\*

بُت پرستان خیال می کردند که بُت‌ها می توانند شفاعتشان کنند. آنان فرشتگان را دختران خدا می دانستند و از آنان انتظار شفاعت داشتند، این عقیده باطلی بود. تو خدای یگانه هستی و هرگز فرزندی نداری. اکنون می خواهی درباره شفاعت برای آنان سخن بگویی، در آن روز پیامبران از گناهکاران شفاعت می کنند. این قانون توست: آنان فقط از کسانی که تو اجازه داده باشی، شفاعت می کنند. آری، آن روز، فقط کسی شفاعت می شود که از دین حق پیروی کرده باشد و تو از دین او راضی باشی!

تو هرگز از بُت پرستی راضی و خشنود نیستی، پس هرگز پیامبران از بُت پرستان شفاعت نمی کنند!

اگر بُت پرستان دوست دارند در روز قیامت شفاعت شوند، باید به یکتاپرستی رو آورند. (۱۴۶)

\*\*\*

وقتی روز قیامت فرارسد، همه دچار ترس و اضطراب می شوند، همه سر از قبر بیرون آورده اند و دنیایی عجیب را در مقابل چشم خویش می بینند، این اضطراب ادامه دارد تا زمان شفاعت فرارسد. پیامبران از کسانی که تو از دین آنان راضی و خشنود باشی، شفاعت می کنند، این گونه است که ترس از عذاب جهنم از دل های آنان زدوده می شود و آنان به سوی بهشت حرکت می کنند. در این هنگام کافران و کسانی که راه کفر و انکار را رفته اند به مؤمنانی که نجات یافته اند رو می کنند و می گویند: «خدای شما چه فرمانی داد؟». آنان در

جواب می گویند: «خدا به حق فرمان داد».

آری، مؤمنان به کافران خبر می دهند که تو اجازه دادی تا پیامبران آنان را شفاعت کنند، زیرا تو از دین آنان راضی و خشنود بودی.

\*\*\*

اگر من گناهکار باشم، تو از عمل من خشنود نیستی! اما اگر مسلمان باشم، از دین من خشنود هستی، برای همین من می توانم در انتظار شفاعت پیامبران باشم.

کسی که تو از همه اعمال او راضی باشی، معصوم است و پاک. من که معصوم نیستم، طبیعی است که گناه داشته باشم.

اگر ملاک شفاعت این بود که تو از همه اعمال بنده ای راضی باشی، دیگر چنین کسی نیاز به شفاعت ندارد، زیرا او معصوم است و گناهی ندارد! شفاعت برای کسی است که تو از عمل او راضی نیستی، او گناهکار است، اما ما دو نوع گناهکار داریم:

الف. گناهکاری که تو از دین او راضی و خشنود هستی. کسی که مسلمان است، اما گناهکار است. او در روز قیامت شفاعت می شود.

ب. گناهکاری که کافر است و بُت پرست. تو از دین او راضی نیستی. او در روز قیامت، هرگز شفاعت نمی شود.

\*\*\*

من به شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام دل بسته ام، این قانون درباره شفاعت آنها هم اجرا می شود، تو به آنان اجازه شفاعت می دهی و آنان مؤمنان گناهکار را شفاعت می کنند.

تو از عمل مؤمنان گناهکار ناراضی هستی، اما از دین آنان خشنود هستی،

برای همین شفاعت محمد و آل محمد ﷺ شامل حال آنان می شود. وای به حال کسی که تو از دین او ناراضی باشی! هیچ کس او را شفاعت نخواهد کرد. پس از آمدن دین اسلام، دیگر دین مسیح و دین یهود مورد قبول تو نیست، همچنین کسی که از راه ولایت اهل بیت ﷺ دور مانده باشد از شفاعت بهره ای نمی برد. در درگاه خدا شفاعت هیچ کس سود نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خدا درباره او اذن شفاعت داده باشد.

\*\*\*

سَبَّأُ: آیه ۲۴

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا  
أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت تو وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه ها دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان! آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند.

اگر از این انسان ها پرسیده شود: «چه کسی روزی شما را از آسمان ها و زمین می رساند»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: «خدای یگانه به ما روزی می دهد». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی. تو از محمد ﷺ می خواهی همین سؤال را از بت پرستان بپرسد.

به راستی چرا عده‌ای حق را انکار می‌کنند و رو به بُت پرستی می‌آورند؟ تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را انتخاب کند، عده‌ای حق را انکار می‌کنند، حاصل این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش می‌شود، هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود، بر دل او مُهر می‌زنی و او به غفلت مبتلا می‌شود، دیگر سخن حق را نمی‌شنود و حق را نمی‌بیند.

\*\*\*

چه کسی روزی انسان‌ها را از آسمان‌ها و زمین می‌رساند؟ غذایی که من می‌خورم از گیاهان تهیه شده است، گیاهان نیاز به آب دارند، خود من هم نیاز به آب شیرین دارم. تو از آسمان باران نازل می‌کنی تا من سیراب شوم و گیاهان رشد کنند.

اگر من فقط به باران فکر کنم، می‌توانم به عظمت تو پی ببرم: تو دریاها را آفریدی، خورشید را به دریاها تاباندی، آب دریاها را بخار کردی و به آسمان بردی و در آنجا ابرها را تشکیل دادی، تو هوای آسمان را سردتر از زمین قرار دادی تا ابرها شکل بگیرند. پس از آن، بادها را فرستادی تا آن ابرها را به سرزمین‌های دور ببرند، اگر بادها نبودند، باران فقط بر دریا می‌بارید.

بادها ابرها را به سفری دور و دراز می‌برند، وقتی ابرها به مقصد رسیدند، باید هوا، قدری سردتر شود، آن وقت است که بخار آب بر اثر سرما به قطرات آب تبدیل می‌شود. سرانجام این جاذبه زمین است که قطرات باران را به سوی خود جذب می‌کند و باران شکل می‌گیرد.

آب دریاها شور است، ولی آب باران شیرین است. اگر باران شور بود، هیچ گیاهی روی زمین نمی‌روید. وقتی باران می‌بارد، قسمتی از این باران در زمین جاری می‌شود، قسمتی از آن هم در زمین فرو می‌رود و به صورت چشمه در می‌آید.

چه کسی دریاها را آفرید؟ چه کسی دو سوم کره زمین را از آب قرار داد؟ چه کسی خورشید را آفرید؟ چه کسی هوای آسمان را سردتر کرد؟ چه کسی باد را فرستاد؟ چه کسی جاذبه زمین را ایجاد کرد؟ همه این‌ها درس یکتاپرستی است، فطرت هر انسانی به یکتایی تو شهادت می‌دهد.

\*\*\*

اکنون به محمد ﷺ می‌گوییم تا به بُت پرستان چنین بگوید: «من یکتاپرستم و شما بُت پرست. من خدا را یگانه می‌دانم و شما بُت‌ها را شریک او می‌دانید، من می‌گویم هرگز برای خدا شریکی نیست و شما برای او شریک قرار می‌دهید، این دو عقیده با هم تضاد روشنی دارند. نمی‌شود که هر دو، حق باشند. یا من بر حق هستم یا شما؟ از شما می‌خواهم فکر کنید و حق را پیدا کنید.»

خوشی و ناخوشی، زیادی و کمی زندگی دنیا در دست توست، کسانی که راه ظلم و کفر را انتخاب می‌کنند، فکر می‌کنند که با این کار، صاحب ثروت بیشتر و خوشی دنیا می‌شوند، اما آنان اشتباه می‌کنند، زیرا روزی همه انسان‌ها در دست توست، تو روزی هر کس را که بخواهی، وسعت می‌دهی و روزی هر کس را که بخواهی، اندک می‌گردانی، تو به همه چیز دانا هستی.

تو باران را از آسمان نازل می‌کنی و زمین را با آن، جانی تازه می‌بخشی، از هر

کس پرسند: «باران را چه کسی نازل می کند؟»، به فطرت خویش می گوید: «خدای یگانه».

تو این نور فطرت را درون انسان‌ها قرار دادی تا انسان‌ها بتوانند راه هدایت را پیدا کنند، حمد و ستایش مخصوص توست که این‌گونه حق را برای انسان‌ها آشکار ساختی و فطرت را به آنان ارزانی داشتی، اما بیشتر آنان از این نور فطرت بهره نمی‌برند و فکر نمی‌کنند، آنان اسیر پندارهای غلط خویش شده‌اند و از خرافات پیروی می‌کنند.

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۲۵

قُلْ لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به بُت پرستان بگوید: «من مسئول کارهای شما نیستم، شما هم مسئول کارهای من نیستید».

آری، تو محمد ﷺ را به سوی مردم فرستادی تا آنان را به بهشت بشارت بدهد و از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه اوست که پیام تو را به مردم برساند، او فقط مأمور به وظیفه است، نه ضامن نتیجه!

از او می‌خواهی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حق راهنمایی کند، اگر در این میان، عده‌ای از قبول حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز محمد ﷺ مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده‌اند و سزای آن را هم خواهند دید.

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۲۶

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ

﴿ ۲۶ ﴾ الْعَلِيمُ

تو در روز قیامت همه انسان‌ها را زنده می‌کنی و بر اساس حق، بین آنان داوری می‌کنی. تو داوری آگاه و دانا هستی و به همه چیز آگاهی داری! آری، آن روز، حکومت و فرمانروایی از آن توست، مؤمنانی که کارهای شایسته انجام داده‌اند در بهشتی که سرشار از نعمت است جای می‌دهی، اما کافرانی که قرآن تو را دروغ شمردند، به عذاب گرفتار می‌سازی.

\*\*\*

سَبَّأُ: آیه ۲۷

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿ ۲۷ ﴾

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به بت پرستان چنین بگویی: بت‌هایی که شما آن‌ها را شریک خدا گرفته‌اید به من نشان دهید، آیا آنان شایستگی دارند که شریک خدا باشند؟ هرگز.

این بت‌ها قطعه‌ای از چوب یا سنگ بیشتر نیستند. آن‌ها موجوداتی بی‌جان هستند که هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند.

ای مردم! لحظه‌ای فکر کنید: چرا بت‌ها این‌گونه خاموش افتاده‌اند؟ آن‌ها نمی‌توانند سخن بگویند، چیزی نمی‌شنوند. آن‌ها هیچ قدرتی ندارند. خدای یگانه هیچ شریکی ندارد، او خدای توانا و فرزانه است.

\*\*\*

سَبَّأُ: آیه ۲۸

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

## النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

محمد ﷺ را برای هدایت همه مردم فرستادی تا آنان را به بهشت بشارت بدهد و از عذاب جهنم بترساند، اما بیشتر مردم این را نمی دانند. دین اسلام، برای همه زمان ها و مکان ها می باشد، او آخرین پیامبر توست و دین او، کامل ترین دین ها. تو وعده دادی که هرگز قرآن تحریف نخواهد شد، پس این قرآن تا روز قیامت، راه سعادت را به انسان ها نشان می دهد.

\*\*\*

## سَبَأُ: آیه ۳۰ - ۲۹

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

محمد ﷺ برای بُت پرستان از روز قیامت سخن می گفت، بُت پرستان بارها به او گفتند: «اگر راست می گویی، بگو بدانیم این قیامتی که تو وعده می دهی، کی فرا می رسد».

در اینجا از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین جواب بدهد: «وعده شما روز مشخصی است. شما هرگز نمی توانید آن روز را ساعتی پیش و پس کنید».

آری، شاید قیامت نزدیک باشد، همه باید خود را برای روز قیامت آماده کنند، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نداند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.



سَبَأُ: آیه ۳۳ - ۳۱

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا  
بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ  
بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا  
أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا  
أَنْحُنُّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ  
مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ  
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا  
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ  
يُجْرُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾

محمد ﷺ برای بُت پرستان قرآن را می خواند و از آنان می خواست از  
بُت پرستی دست بردارند، محمد ﷺ به آنان خبر داد که تو پیش از این  
کتاب های دیگری (مانند تورات و انجیل) نازل کردی، همه کتاب های

آسمانی مردم را از بُت پرستی نهی کرده‌اند. قرآن هم ادامه‌دهنده همان کتاب‌های آسمانی است و برای همین همه را به یکتاپرستی فرا می‌خواند.

عده‌ای از مردم مکه به محمد ﷺ ایمان آوردند، اما بزرگان مکه با آن که حق را شناختند و می‌دانستند قرآن، معجزه است، ایمان نیاوردند، آنان به محمد ﷺ چنین گفتند: «ما هرگز به قرآن تو ایمان نمی‌آوریم، همچنین ما به کتاب‌هایی که قبل از قرآن بوده است، اعتقادی نداریم».

بُت پرستان از مردم می‌خواستند که به سخنان محمد ﷺ گوش ندهند، آنان محمد ﷺ را جادوگر و دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند.

تو به آنان اختیار دادی و راه حق و باطل را به آنان نشان دادی، این خود آنان بودند که باید راهشان را انتخاب می‌کردند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کنی.

تو به بُت پرستان مهلت دادی. این قانون توست، تو در عذاب کافران شتاب نمی‌کنی، آنان دشمنی‌های خود را ادامه دادند، به محمد ﷺ سنگ زدند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه دادند، این مهلت دادن تو به این معنا نبود که تو از کارهایشان بی‌خبر بودی.

هرگز!

تو از همه کارهای آنان آگاه بودی و برای همین در روز قیامت آنان را مجازات سختی خواهی کرد. روز قیامت، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو

می آیند، به راستی که روز قیامت، برای آنان چقدر اسفناک خواهد بود!  
در آن روز، هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می اندازد. کسانی که از  
رهبران کافر خود پیروی کردند به رهبران خود می گویند: «اگر شما نبودید،  
بی گمان ما مؤمن بودیم».

رهبران کافر به آنان می گویند: «آیا ما مانع شدیم که شما راه حق را بشناسید؟  
پیامبر شما را به هدایت فرا خواند، شما حق را شناختید و می توانستید آن را  
قبول کنید. شما خود گناهکار بودید، شما با اختیار خود، راه کفر را انتخاب  
نمودید».

این بار کسانی که از رهبران کافر پیروی کردند چنین می گویند: «شما با  
حیله گری و تبلیغات فریبنده خود، شبانه روز به دنبال ما بودید و ما را به کفر و  
بُت پرستی فرا می خواندید. درست است که ما اختیار داشتیم و خودمان راه  
کفر را انتخاب کردیم، اما شما هم گناه بزرگی انجام دادید، شما زمینه گمراه  
کردن ما را ایجاد کردید و این گناهی است بس بزرگ!».

در این هنگام رهبران کافر دیگر نمی توانند جوابی بدهند و سکوت می کنند.

\*\*\*

حسابرسی آغاز می گردد و تو فرمان می دهی فرشتگان آنان را به سوی جهنم  
ببرند. وقتی آنان آتش هولناک جهنم را می بینند، از کردار خود پشیمان  
می شوند، گمراهان از این پشیمان می شوند که چرا از رهبران کافر پیروی  
کردند، رهبران کافر هم پشیمان می شوند که چرا خود و دیگران را گمراه

نمودند. آنان پشیمانند اما پشیمانی خود را پنهان می‌کنند زیرا از سرزنش دیگران می‌ترسند. (۱۴۷)

فرشتگان عُلّ و زنجیر به دست و پای آنان می‌بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می‌دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می‌شود و برای خود آرزوی مرگ می‌کنند.

فرشتگان به آنان می‌گویند: «امروز یکبار آرزوی مرگ نکنید، بلکه بسیار مرگ طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در عذاب خواهید بود». (۱۴۸)

به راستی آیا عذاب جهنّم، جز کیفر کردارهای خودشان است؟

آنان نتیجه کفر و سرکشی خود را در آن روز می‌بینند.

آری، تو هرگز به آنان ظلم نمی‌کنی، بلکه آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه‌های وجودی خود را هدر دادند، آنان کیفر اعمال خود را می‌بینند، پیامبر به آنان وعده عذاب داد و آنان این وعده را دروغ می‌شمردند و پیامبر را مسخره می‌کردند و سرانجام حاصل کارهای خود را می‌بینند.

\*\*\*

در آیه ۳۲ این سوره از دو گروه از کافران سخن به میان آمده است:

۱- رهبران: آنان کسانی هستند که در دنیا به دنبال بزرگی و ریاست هستند، دل آنان به ریاست چند روزه دنیا خوش است، برای آن که بر این ریاست خود باقی بمانند حقّ را پنهان می‌کنند و مردم را به گمراهی فرا می‌خوانند.

در اینجا از آنان به عنوان «مستکبر» یاد کردی. کسانی که در جستجوی بزرگی و ریاست بودند.

۲- پیروان: کسانی که از رهبران کافر خود پیروی کردند و گمراه شدند.  
در اینجا از آنان به «مُسْتَضَعَف» یاد می‌کنی، آنان مُسْتَضَعَف کافر هستند که حَقّ را شناختند اما آن را انکار کردند.

\*\*\*

در قرآن مفهوم «مُسْتَضَعَف» در سه آیه ذکر شده است. باید دقت کنم که در هر آیه، منظور از مطلب چه کسی می‌باشد:  
\* آیه ۵ قصص: مستضعف مؤمن.

مستضعف مؤمن کسی است که در بالاترین درجه ایمان است، اما به او ظلم شده و کسی او را یاری نمی‌کند. او در میان دشمنانش تنها می‌ماند و مظلومانه شهید می‌شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می‌گوید: «من اراده می‌کنم تا بر کسانی که مُسْتَضَعَف شده‌اند، منت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند که دشمنان، حَقّ آنان را غصب می‌کنند، اما سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می‌دهد.  
من فکر می‌کنم واژه «مظلوم» به خوبی «مُسْتَضَعَف مؤمن» را معنا کند.  
\* آیه ۳۲ سوره سبا: مستضعف کافر

مستضعف کافر کسی است که سخن حَقّ به او رسیده است، حَقّ را شناخته

است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبرش گوش کرده است و گمراه شده است. او در روز قیامت به عذاب جهنم گرفتار می شود. من فکر می کنم واژه «پیرو گمراه» به خوبی «مستضعف کافر» را معنا کند.

\* آیه ۹۷ سوره نساء: مُسْتَضْعَف فکری.

مُسْتَضْعَف فکری کسی که است که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص دهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همان سن کودکی از دنیا برود. همچنین کسی که اصلاً پیام اسلام به او نرسیده است، مُسْتَضْعَف فکری است، در واقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است.

کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست! این نکته، بسیار مهم است: مُسْتَضْعَف فکری، اصلاً کافر نیست.

هیچ کس نمی داند که سرنوشت «مُسْتَضْعَف فکری» در روز قیامت چه خواهد شد، خدا در روز قیامت، برای آنان زمینه امتحان را فراهم می کند و به آنان حق انتخاب می دهد. آنان به اختیار خود، ایمان یا کفر را انتخاب می کنند، اگر ایمان را انتخاب نمودند به بهشت می روند و گر نه جهنم جایگاه آنان است. (۱۴۹)

من فکر می کنم واژه «بی خبر» و «عقب مانده» به خوبی «مُسْتَضْعَف فکری» را معنا کند.

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا  
 إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا  
 وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۳۵﴾

تو محمد ﷺ را برای رستگاری مردم فرستادی تا آنان را از جهل و نادانی نجات دهد. محمد ﷺ از مردم خواست تا بت پرستی را رها کنند، اما ثروتمندان مکه با او دشمنی کردند و به او ایمان نیاوردند.

آنان به محمد ﷺ می گفتند: «برای چه ما را از عذاب می ترسانی؟ خدا به ما ثروت زیادی داده است، این نشانه آن است که خدا ما را دوست دارد، خدا هرگز دوستان خود را عذاب نمی کند، آبادی دنیای ما، دلیل آبادی آخرت ما است.»

اکنون تو با محمد ﷺ چنین سخن می گویی: ای محمد! من پیامبران را برای مردم فرستادم تا آنان را از عذاب من بترسانند، اما ثروتمندان با پیامبران دشمنی کردند و به آنان گفتند: «ما به رسالت شما، کافر هستیم، ثروت و فرزندان ما بیش از شماست و این نشان می دهد که خدا ما را دوست دارد و هرگز عذاب نخواهیم شد.»

آری، این قصه همیشگی تاریخ است، ثروتمندانی که شیفته دنیا شده اند، در مقابل پیامبران و بندگان خوب تو ایستاده اند. آن ثروتمندان غافل بیشتر به فکر هوسرانی هستند و سخنان پیامبران را مخالف خواسته های خود می یابند

و برای همین با آنان دشمنی می کنند.

\*\*\*

سَبَأًا: آیه ۳۹ - ۳۶

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ  
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۶﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي  
تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ  
الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ ﴿۳۷﴾ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ  
فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ إِنَّ  
رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ  
شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۳۹﴾

آیا ثروت ثروتمندان، نشانه آن است که تو آنان را دوست داری؟ اگر چنین  
است پس چرا بیشتر پیامبران تو در فقر زندگی می کردند؟  
اکنون می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی، از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان  
چنین بگوید:

خدا به هر کس بخواهد، روزی فراوان می دهد و هر کس را که بخواهد،  
تنگ روزی می کند، ثروت یا فقر، هیچ ربطی به دوستی خدا ندارد ولی بیشتر  
مردم این را نمی دانند.

ثروت و فرزندانان هرگز شما را به خدا نزدیک نمی کند، البته اگر کسی  
ثروتمند باشد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خدا به او دوبرابر پاداش  
می دهد و در روز قیامت، در بهترین جای بهشت، آسوده خاطر خواهد بود.  
ولی ثروتمندانی که راه کفر را برگزیدند و پنداشتند می توانند از قدرت خدا



فرار کنند، سرنوشت بدی خواهند داشت، آنان به جهنم فرا خوانده می شوند. این خداست که به مصلحت خویش، روزی هر کس را که بخواهد، فراوان می دهد و هر کس را که بخواهد روزی اندک عطا می کند. اگر شما چیزی را در راه او انفاق کنید، خدا عوض آن را به شما می دهد و آن را جبران می کند که او بهترین روزی دهنده است.

\*\*\*

او قرآن می خواند، به آیه ۳۹ این سوره رسید، قدری فکر کرد، او بارها در راه خدا انفاق کرده بود، اما عوض آن را ندیده بود، با خود گفت: چرا من نتیجه این آیه را در زندگی خود نمی بینم؟ خدا می گوید: «اگر کسی چیزی را در راه من انفاق کند، من آن را جبران می کنم»، اما من که هیچ وقت ندیدم پولی را که در راه خدا می دهم، خدا آن را برایم جبران کند!

او تصمیم گرفت تا این سؤال را از امام صادق علیه السلام بپرسد، نزد آن حضرت رفت و این آیه را خواند و سؤالش را این گونه پرسید:

— چرا وقتی من در راه خدا چیزی انفاق می کنم، خدا برایم جبران نمی کند.  
— اگر کسی از مال حلال و در راهی که خدا راضی است، انفاق کند، خدا قطعاً آن را جبران می کند.

او به فکر فرو رفت، او فهمید که مشکل چه بوده است، باید پولی که انسان در راه خدا می دهد، از راه حلال به دست آمده باشد، اگر کسی پولی را از راه حرام به دست آورد و همه آن را انفاق کند، خدا آن را جبران نمی کند. (۱۵۰)

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۴۱ - ۴۰

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ  
 أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ  
 دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

مردم مکه مشرک بودند و فرشتگان را شریک خدا می دانستند، این عقیده باطلی بود.

تو هیچ شریکی نداری، فرشتگان مأموران تو هستند و تو درباره کارهایی که انجام می دهند، از آنان سؤال می کنی.

چگونه ممکن است فرشتگان، شریک تو باشند و تو از آنان سؤال کنی؟  
 وقتی که روز قیامت فرا رسد و مشرکان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، تو از فرشتگان می پرسی: «آیا این ها شما را می پرستیدند و شما را شریک من می دانستند؟».

فرشتگان در جواب می گویند: «تو بالاتر از آن هستی که شریک داشته باشی، تو سرور ما هستی، این مشرکان ما را نمی پرستیدند، بلکه جن ها را می پرستیدند و بیشتر این مشرکان به جن ها ایمان آورده بودند».

\*\*\*

برای این که بتوانم این آیه را بهتر بفهمم باید چند نکته را بدانم:

\* نکته اول

شیطان که نامش ابلیس بود، از گروه جن ها بود. او بر آدم سجده نکرد و از

درگاه تورانده شد، او قسم خورد که انسان‌ها را گمراه کند. او گروهی از جن‌های دیگر را به یاری گرفت. منظور از «جن‌ها» همان شیاطینی هستند که به شیطان (ابلیس) کمک می‌کنند.

\* نکته دوم

شیاطین برای گمراهی مردم، مجسمه‌هایی ساختند و به آنان گفتند: «این مجسمه‌های فرشتگان است، بر این مجسمه‌ها سجده کنید تا آنان شما را دوست بدارند و در روز قیامت از شما شفاعت کنند». این‌گونه بود که انسان‌ها بر آن مجسمه‌ها سجده کردند و کم‌کم به عبادت آن‌ها رو آوردند.

\* نکته سوم

کسانی که آن مجسمه‌ها را می‌پرستیدند، با خود می‌گفتند: «ما فرشتگان را می‌پرستیم»، اما آنان در واقع شیاطین را می‌پرستیدند، زیرا این شیاطین بودند که این مجسمه‌ها را ساختند و مردم را به پرستش آن‌ها فرا خواندند. پس در روز قیامت فرشتگان به خدا می‌گویند: «مشرکان ما را نمی‌پرستیدند، بلکه جن‌ها را می‌پرستیدند.» (۱۵۱)

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۴۲

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ  
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۴۲﴾

روز قیامت، روز سختی برای مشرکان خواهد بود، هیچ‌کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی‌توانند به یکدیگر سود و زبانی برسانند، آنان

جهنّم را دروغ می شمردند و می گفتند وقتی مرگ سراغ ما بیاید، دیگر زنده نمی شویم.

اما روز قیامت فرا می رسد و تو همه آنان را زنده می کنی، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند. (۱۵۲)

وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».

سَبَأُ: آیه ۴۳

وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ  
يُرِيدُ أَنْ يَبْضُغَكُم مَّعًا كَمَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ  
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۴۳﴾

بزرگان مکه از بُت پرستی دفاع می کردند، آنان بُت هایی را شریک تو قرار داده بودند و مردم را به پرستش آن بُت ها تشویق می کردند و آنان را از راه تو گمراه می کردند.

محمد ﷺ با آنان بارها سخن گفت ولی آنان حق را انکار کردند، زیرا آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، پول، ثروت و ریاست آن ها در گرو بُت پرستی بود.

وقتی محمد ﷺ برای آنان قرآن می خواند، آنان به مردم چنین می گفتند: «این مرد فقط می خواهد شما را از دین نیاکان شما بازدارد، این قرآن هم ساخته و بافته ذهن اوست، او دروغ می گوید، او هرگز فرستاده خدا نیست».

بزرگان مکه وقتی می دیدند که بعضی از مردم شیفته زیبایی قرآن شده اند به آنان می گفتند: «ای مردم! این قرآن، جادویی بیش نیست. محمد می خواهد شما را با قرآن، افسون کند».

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۴۵ - ۴۴

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا  
إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿۴۴﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا  
مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۵﴾

به راستی چرا آنان محمد ﷺ را دروغگو خواندند؟

دروغگو کسی است که بر خلاف حقیقت سخن بگوید. محمد ﷺ بر خلاف

کدام حقیقت سخن گفته است؟

آیا آنان حقیقت را می دانند؟

آنان که پیش از این کتاب آسمانی و پیامبری نداشته اند، آنان از فهم حقیقت

محروم بوده اند، نه پیامبری داشتند و نه کتابی! پس چرا می گویند محمد ﷺ

خلاف حقیقت می گوید؟

شاید منظورشان از حقیقت، همان خرافات آنان است، آنان بت ها را

می پرستند، بت پرستی خرافه ای بیش نیست. هیچ کتاب آسمانی، مردم را به

بت پرستی دعوت نکرده است، هیچ پیامبری مردم را به بت پرستی دعوت

نکرده است.

اگر سخن محمد ﷺ با بت پرستی مخالف است، معنایش چیست؟

سخن محمد ﷺ، مخالف خرافات است، سخن او هرگز، مخالف حقیقت

نیست.

\*\*\*

کسانی قبل از بُت پرستان مکه روی این زمین زندگی می کردند، آن ها هم پیامبران خود را دروغگو خواندند، تو به آنان نعمت های فراوانی داده بودی، نعمت هایی که یک دهم آن را هم به بُت پرستان مکه نداده بودی! آنان در اوج تمدن بودند.

قوم نوح علیه السلام، قوم عاد، قوم ثمود، قوم ابراهیم علیه السلام، قوم لوط علیه السلام، قوم مدین! همه آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشتند. این قانون توست، تو به کافران مهلت می دهی، سپس آنان را به عذاب گرفتار می سازی، به راستی که تو آنان را به سختی مجازات کردی!

\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۴۶

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى  
ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ  
عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به مردم مکه چنین بگویی: «ای مردم! من به شما یک پند می دهم و آن این است که دو نفر، دو نفر یا یک نفر، یک نفر در امر دین برای خدا به پاخیزید، سپس اندیشه کنید تا برای شما معلوم شود که پیامبر شما دیوانه نیست، او شما را از عذاب سختی که در پیش روی شماست، آگاه می سازد و می ترساند».

\*\*\*

این آیه از سه مرحله سخن می گوید:

\* مرحله اول: خیزش

اولین و مهم‌ترین قدم برای سعادت این است که انسان به خاطر خدا به پاخیزد. این همان خیزش است.

انسانی که در دام خرافات و جهالت‌ها گرفتار شده است، باید از گذشته‌اش جدا شود و به سوی خدا حرکت کند. در این صورت است که او به همه خوبی‌ها می‌رسد.

انسانی که در محیط کفر و بُت‌پرستی است، همانند آن دانه‌ای است که در دل خاک است، او زمانی سر از خاک بیرون می‌آورد که جوانه بزند و پوسته خود را بشکافد. اگر هزاران باران بیارد، ولی دانه جوانه نزند، فایده‌ای ندارد. این آیه به انسان می‌گوید که باید مانند آن دانه، جوانه بزند، اگر هزاران پیامبر هم از طرف خدا فرستاده شوند، تا زمانی که کسی از درون جوانه نزند، رشد نمی‌کند.

این خیزش لازم نیست حتماً به همراهی دیگری باشد، اگر دوست و رفیقی با من همراه بود، چه بهتر! اما من نباید منتظر بمانم. باید برخیزم.

گاهی چند دانه که کنار هم هستند، با هم جوانه می‌زنند و با هم خاک را کنار می‌زنند، اما گاهی دانه‌ای تنها در دل خاک است، او نباید از تنهایی خود بترسد، اگر او می‌خواهد به درختی تنومند تبدیل شود، باید جوانه بزند، وقتی دانه‌های دیگر در خوابند، او نباید منتظر دیگران بماند.

پیامبر از مردم می‌خواهد برخیزند، چه تنها باشند، چه با دیگران! مهم این خیزش درونی است. این باید اتفاق بیفتد، هیچ کس نباید منتظر دیگری بماند، البته چقدر خوب است که انسان‌ها یکدیگر را یاری کنند و با هم برخیزند. آن وقت است که یک خیزش عمومی در جامعه روی می‌دهد و جامعه به سوی رستگاری حرکت می‌کند.



\* مرحله دوم: اندیشه

دوّمین قدم برای سعادت انسان، اندیشه است. وقتی دانه‌ای جوانه زد، ابتدا ریشه در دل خاک می‌دواند، موادی را که لازم دارد از خاک می‌گیرد و به سوی نور حرکت می‌کند.

انسان باید در کتاب آفرینش فکر کند، این آسمان و زمین برای چه خلق شده‌اند؟ این جهان هرگز به خودی خود خلق نشده است، آفریننده‌ای توانا این جهان را آفریده است.

آری، انسان فکر می‌کند که از کجا آمده است و به کجا می‌رود و برای چه به اینجا آمده است؟

انسان با عقل خود می‌فهمد که این جهان بی‌هوده خلق نشده است، کسی که این جهان را آفریده است از آفرینش آن هدفی داشته است. او حرکت می‌کند و می‌فهمد که پیامبر او را به سوی خدا می‌خواند.

\* مرحله سوم: ایمان

انسانی که برای خدا قیام کرده است و فکر کرده است، سخن محمد ﷺ را می‌شنود، قرآن را می‌خواند، به فکر فرو می‌رود، او می‌شنود که دشمنان می‌گویند: «این پیامبر دیوانه است»، او باز هم فکر می‌کند، آیا ممکن است محمد ﷺ دیوانه باشد؟

این قرآن، کتابی است که محمد ﷺ آن را برای مردم آورده است، آیا یک انسان دیوانه می‌تواند چنین سخن بگوید؟

قرآن، کتابی است که هرگز کسی نمی‌تواند یک سوره مانند آن را بیاورد، اگر واقعاً محمد ﷺ دیوانه است، پس چرا هیچ عاقلی نمی‌تواند یک سوره مانند قرآن او بیاورد؟

او می فهمد که قرآن، معجزه جاوید محمد ﷺ است، هیچ کس تا به حال نتوانسته است یک سوره مانند قرآن بیاورد. اینجاست که به قرآن ایمان می آورد و یکتاپرست می شود و به پیامبری محمد ﷺ ایمان می آورد.

او تا اینجا به راه یکتاپرستی و نبوت رهنمون شده است. او قرآن را با دقت می خواند، آیه ای که در روز عید غدیر خُم نازل شد را می خواند، او می فهمد که خدا، دین خود را با ولایت علی ﷺ کامل کرد. (۱۵۳)

آری، خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه دارد. خدا بعد از پیامبر، علی ﷺ و فرزندان معصوم او را برای هدایت مردم قرار داد. خدا آنان را از گناه و زشتی ها پاک گردانید و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

خلاصه سخن آن شد که انسان باید این سه مرحله را به ترتیب پشت سر بگذارد: خیزش از درون، اندیشه، ایمان. این ایمان او را به راهی مستقیم هدایت می کند، راه ولایت که ادامه مسیر یکتاپرستی و نبوت است. (۱۵۴)

\*\*\*

وقتی دانه ای جوانه زد و ریشه های خود را به دل زمین فرستاد، آن وقت می تواند از دل خاک سربردارد و به دنیای نور وارد شود. انسان هم اگر خیزش درونی داشت و اندیشه کرد، به حق بودن پیامبر و قرآن پی می برد، آن وقت است که به دنیای ایمان وارد می شود و یکتاپرست می شود.

این نکته بسیار مهمی است که قرآن، ایمان را نتیجه اندیشه و تفکر می داند، ایمانی که از تفکر بهره ای ندارد، بی ارزش است، ایمانی که از روی توهم و خواب و خیال به دست آید، ارزشی ندارد، وقتی تندبادی فرارسد، حقیقت

آشکار می‌شود. ایمانی که از روی توهم و خواب و خیال است، با تندباد از بین می‌رود و از آن هیچ نمی‌ماند، اما ایمانی که ریشه در اندیشه دارد، استوار باقی می‌ماند.

اکنون که این مطلب را نوشتم فهمیدم چرا یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است! (۱۵۵)

ممکن است من سال‌ها نماز بخوانم، این نماز مانند بوته نیلوفری است که زیباست، گل‌های زیبای نیلوفر، همه را مجذوب خود می‌کنند، اما وقتی فکر می‌کنم، می‌فهمم که باید همچون درختی باشم که ریشه در خاک می‌دواند. وقتی طوفان بیاید، گل نیلوفر نابود می‌شود، اما این درخت است که پابرجا می‌ماند.

اسلام از من می‌خواهد در خاک اندیشه، ریشه بدوانم. اسلام، دین تفکر است، افسوس که دیگران اسلام را به گونه‌ای دیگر، برایم معرفی کرده‌اند، من امروز اسلام واقعی را شناختم. باید به تفکر و اندیشه، سلامی دوباره کنم. اگر یک ساعت نماز بخوانم، یک ساعت عبادت کرده‌ام، اما اگر یک ساعت فکر کنم، مثل این است که بیش از ۶۰۰ هزار ساعت عبادت نموده‌ام. (هفتاد سال، بیش از ۶۰۰ هزار ساعت است).

کدام دین همانند اسلام این قدر به تفکر اهمیت داده است؟ مسیحیتی که امروز در جهان وجود دارد، در همان قدم اول به من می‌گوید که فکر و عقل را کنار بگذارم.

این دین به من می‌گوید: خدا هم یکی است و هم سه تا. خدای یگانه مساوی با خدای پدر و خدای پسر (عیسی) و خدای روح القدس (جبرئیل) است. وقتی به مسیحی‌ها می‌گویم: این که خدا یکی باشد و در همان حال، سه خدا

باشد، خلاف عقل است، به من می گویند: «باید عقل را کنار بگذاری». اسلام به من می گوید: از راه فکر و اندیشه ایمان بیاور! اگر از راه دیگری اسلام آوردی، برگرد، دوباره مسلمان شو!

\*\*\*

سَبَأاً: آیه ۴۷

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

در آیه ۲۳ سوره شوریٰ به محمد ﷺ فرمان دادی تا به مردم چنین بگوید: «برای این رسالت از شما مزدی نمی خواهم جز این که خاندان مرا دوست بدارید».

محمد ﷺ آن آیه را برای مردم مکه خواند، آنان وقتی آن آیه را شنیدند با خود گفتند: «محمد ﷺ بُت های ما را خدایان دروغین می پندارد، او می گوید بت های ما در روز قیامت در آتش خواهند سوخت، او این گونه از خدایان ما بدگویی می کند، ولی به ما می گوید که خاندان او را دوست بداریم».

اکنون تو این آیه را نازل می کنی و از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «ای مردم! آن پاداشی که از شما خواسته ام به نفع خود شماست. بدانید که پاداش من با خداست و او بر هر چیزی آگاه است».

آری، اگر پیامبر از آنان خواست تا خاندان او را دوست داشته باشند، برای این است که نفع آن به خود آنان می رسد، هر کس خاندان پیامبر را دوست بدارد، از نعمت هدایت آنان بهره مند می شود و در روز قیامت از عذاب رهایی می یابد. (۱۵۶)

\*\*\*

خاندان پیامبر کیستند؟

این آیه در مکه نازل شد، در آن زمان، منظور از خاندان پیامبر، خدیجه علیها السلام (همسر پیامبر) و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بود.

سال‌ها گذشت. پیامبر به مدینه هجرت کرد، آن روز دیگر خدیجه علیها السلام از دنیا رفته بود، فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام ازدواج کرده بود و حسن و حسین علیهم السلام به دنیا آمده بودند، مردم مدینه می‌دیدند که پیامبر قبل از اذان صبح از خانه خود بیرون می‌آمد و به در خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد و در می‌زد و آیه ۲۳ سوره احزاب را می‌خواند: «خدا اراده کرده است که اهل بیت را از هر پلیدی پاک نماید».

این‌گونه همه مردم می‌فهمیدند که منظور از «اهل بیت علیهم السلام» همان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند. (۱۵۷)

در واقع این آیه می‌خواهد راه امامت و ولایت را نشان بدهد، امروز هر کس می‌خواهد مزد پیامبر را بدهد، باید مهدی علیه السلام را دوست بدارد و از او پیروی کند، زیرا امروز او، جلوه ولایت و امامت است.

من باید بدانم اگر مهدی علیه السلام را دوست بدارم، به خود نفع رسانده‌ام، درست است مزد رسالت را ادا کرده‌ام، اما مهدی علیه السلام که نیازی به این دوستی من ندارد، این من هستم که با این دوستی، پیش خدا ارزش پیدا می‌کنم.

خوشا به حال کسی که مهدی علیه السلام را با تمام وجود دوست دارد و به یاری او می‌اندیشد!

خوشا به حال کسی که تلاش می‌کند تا نام و یاد مهدی علیه السلام را زنده نگاه دارد و سرود مهر تو را سر می‌دهد و محبت او را بر دل‌های مردم، پیوند می‌زند!

چنین کسی مزد رسالت پیامبر را به خوبی ادا کرده است و از زندگی خود، توشه‌ای ارزشمند برای آخرت برگرفته است.

\* \* \*

سَبَأ: آیه ۴۸

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَمْحُضُ بِالْحَقِّ عَلَّمَ الْغُيُوبِ ﴿۴۸﴾

بُت پرستان از محمد ﷺ می پرسیدند که این قرآن را از کجا آورده است؟ آنان که مجذوب قرآن شده بودند می خواستند بدانند چه کسی به محمد ﷺ این سخنان را آموخته است؟

اکنون از محمد ﷺ می خواهی که به آنان چنین بگوید: «ای مردم! بدانید خدای یگانه که از همه چیز باخبر است، قرآن را به قلب من وحی می کند».

\* \* \*

سَبَأ: آیه ۴۹

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿۴۹﴾

بُت پرستان با محمد ﷺ دشمنی کردند، او را دیوانه خواندند، سنگ به او پرتاب کردند و خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند، اما محمد ﷺ دست از آرمان خود برنداشت.

محمد ﷺ با همه سختی ها و مشکلات، باز هم مردم را به سوی یکتاپرستی فرامی خواند و برای آنان قرآن می خواند، گروهی از مردم جذب زیبایی های قرآن می شدند و به او ایمان می آوردند.

بعضی از بزرگان مکه به دوستان خود گفتند: «چاره ای نیست باید صبر کنیم، دیر یا زود محمد می میرد، وقتی او مُرد، قرآن او هم نابود می شود».

از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «حق آمد، این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند».

آری، اسلام و قرآن برای همیشه باقی خواهد ماند و هرگز نابود نخواهد شد،

این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نخواهد ماند.

\*\*\*

محمد ﷺ در مکه بود که تو این آیه را بر او نازل کردی، هنوز او به مدینه هجرت نکرده بود، یاران او زیر شکنجه بُت پرستان بودند، اما تو به او وعده دادی که باطل نابود خواهد شد و کفر و بُت پرستی از بین خواهد رفت.

بیش از ده سال گذشت، سال هشتم هجری فرارسید، محمد ﷺ با لشکری ده هزار نفری به سوی مکه حرکت کرد تا این شهر را از لوٹ بُت ها پاک گرداند. بُت پرستان داخل و اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند، کعبه یادگار ابراهیم ﷺ بود، باید آنجا از وجود بُت ها پاک می شد.

محمد ﷺ وارد شهر مکه شد و کنار کعبه آمد، همه بُت ها را با عصای خویش به زمین افکند و این آیه را خواند: «حق آمد، این باطل است که نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند.» (۱۵۸)

آن روز کعبه از وجود همه بُت ها پاک گردید. این وعده ای بود که تو به محمد ﷺ داده بودی.

تو وعده دیگری هم به بندگان خوبت داده ای، روزگاری که مهدی ﷺ ظهور کند، بُت پرستی به طور کامل نابود خواهد شد.

آری، مهدی ﷺ همان کسی است که روزی همه بُت های جهان را نابود می کند، بُت هایی که بشر با دست خود ساخته یا با ذهن خود آفریده است و آن ها را پرستش می کند.

آری، باطل نابودشدنی است. این وعده توست و وعده تو هرگز تخلف ندارد. (۱۵۹)

\*\*\*

## سَبَأ: آیه ۵۰

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ  
فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿۵۰﴾

بُت پرستان به مُحَمَّد ﷺ می گفتند: «ای مُحَمَّد! چرا تو دین ما را رها کردی؟ چرا از پرستش بُت ها دست کشیده ای؟ به راستی که تو گمراه شده ای». اکنون به مُحَمَّد ﷺ فرمان می دهی تا به آنان بگویی: «ای مردم! اگر گمراه شوم از طرف خود گمراه شده ام و اگر راه هدایت یابم به وسیله وحی است که خدا برایم می فرستد به راستی که خدای من شنوا و به بندگان خود نزدیک است». با این سخن آنان فهمیدند که مُحَمَّد ﷺ هر چه دارد از وحیی دارد که بر او نازل می شود، اگر تو او را به حال خود رها کنی، گمراه می شود، اما تو قرآن را بر قلب او نازل کردی و این گونه راه هدایت را به او نشان دادی، مُحَمَّد ﷺ هرگز گمراه نمی گردد، زیرا حقیقت قرآن در قلب اوست و قرآن، همان هدایت واقعی است.

پیام این آیه برای همه انسان ها در همه زمان ها و مکان ها می باشد، اگر تو انسان را به حال خود رها کنی، گمراه می شود، زیرا پیدا کردن راه حق از میان راه های باطل فقط با توفیق تو امکان پذیر است. درست است که تو به انسان عقل داده ای، اما نور عقل نمی تواند همه پرده های ظلمت را بشکافد، انسان نیاز به وحی دارد، وحی همان نور هدایتی است که هیچ گمراهی در آن نیست.

مُحَمَّد ﷺ به همه اعلام می کند که من هم بدون وحی نمی توانم راه به جایی ببرم، تکلیف شما دیگر روشن است. او از همه دعوت می کند تا به قرآن پناه ببرند و از نور آن بهره ببرند و از تاریکی ها و ظلمت ها رهایی یابند.



\*\*\*

سَبَأُ: آیه ۵۴ - ۵۱

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا فُوتَ وَأُخِذُوا مِنْ  
 مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۵۱﴾ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ  
 بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ  
 بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ  
 قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴿۵۴﴾

بُت پرستان محمد ﷺ را دیوانه خطاب کردند و او را جادوگر و دروغگو خواندند و با او دشمنی های زیادی کردند، اما تو به آنان فرصت دادی، سرانجام مهلت آنان تمام می شود و مرگ به سراغ آنان می آید تو فرشتگان را به سویشان می فرستی تا جان آنان را بگیرند. در آن لحظه، پرده ها از جلو چشمانشان کنار می رود و عذاب تو را می بینند.

از آن لحظه آنان، برای محمد ﷺ سخن می گوئی: «اگر بینی آنان چه حال اسفناکی دارند، وقتی که فریادشان از ترس عذاب بلند می شود، آنان می خواهند فرار کنند، اما هیچ راه فراری برایشان نیست و فرشتگان آنان را از جایی که انتظارش را نداشتند می گیرند».

لحظه مرگ برای آن بُت پرستان لحظه سختی است، آنان به فرشتگان می گویند: «ما به قرآن ایمان آوردیم»، اما این ایمان آنان ارزشی ندارد. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود، اما وقتی عذاب فرا رسد، دیگر توبه پذیرفته نمی شود.

آری، تو قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این

توبه از روی اختیار و انتخاب است، اما وقتی عذاب تو نازل بشود، توبه انسان‌ها پذیرفته نمی‌شود، آن لحظه، دیگر لحظه انتخاب نیست، آن توبه از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است.

تو به آنان فرصت دادی ولی آنان قرآن را انکار کردند و از روی نادانی، نسبت‌های ناروایی به قرآن دادند، آنان قرآن را جادو و افسانه و دروغ پنداشتند.

این‌گونه است که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند و آنان برای همیشه از دنیایی که خواهان و مشتاق آن بودند جدا می‌شوند. این همان سرنوشتی است که کافران پیشین نیز به آن مبتلا شدند، همان کافرانی که در عذاب تو در شک و تردید بودند.

\*\*\*

حارث همدانی یکی از یاران علی علیه السلام بود، روزی او نزد علی علیه السلام نشسته بود، علی علیه السلام برای او آیه ۵۱ این سوره را خواند: «اگر ببینی آنان چه حال اسفناکی دارند وقتی که فریادشان از ترس عذاب بلند می‌شود، آنان می‌خواهند فرار کنند، اما راه فراری ندارند و فرشتگان آنان را از جایی که انتظارش را نداشتند می‌گیرند».

علی علیه السلام با خواندن این آیه می‌خواست حارث همدانی را از آینده‌ای دور باخبر کند، علی علیه السلام از سپاهی سخن گفت که در دل زمین فرو می‌رود، او از زمان ظهور مهدی علیه السلام سخن گفت. (۱۶۰)

وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند سفیانی سپاهی را آماده می‌کند و آن‌ها را به جنگ مهدی علیه السلام می‌فرستد. سفیانی می‌خواهد مهدی علیه السلام را به قتل برساند.

«سفیانی» در سوریه حکومت می‌کند، او خودش در سوریه می‌ماند و سپاهی

با بیش از سیصد هزار نیر و به مدینه می فرستد. سپاه او مدینه را تصرف می کند سپس از مدینه به سوی مکه حرکت می کند. سفیانی به آنان دستور داده تا شهر مکه را تصرف و کعبه را خراب کنند و مهدی علیه السلام را به قتل برسانند. (۱۶۱)

مهدی علیه السلام در آن روز سیصد و سیزده سرباز دارد، چگونه می خواهد در مقابل لشکری با بیش از سیصد هزار سرباز مقابله کند؟

سپاه سفیانی وقتی از مدینه خارج می شود به سرزمین «بیدا» می رسد و شب در آنجا منزل می کند. (۱۶۲)

«بیدا» کجا است؟ وقتی پانزده کیلومتر در جاده «مدینه» به سوی «مکه» پیش بروم به سرزمین «بیدا» می رسم.

پاسی از شب می گذرد...

ناگهان فریادی بلند در آن بیابان می پیچد: «ای صحرای بیدا! این قوم ستمگر را در خود فرو ببر». (۱۶۳)

ناگهان زمین شکافته می شود و آن سپاه را در خود فرو می برد. فقط دو نفر از آن سپاه باقی می ماند. فرشته ای به یکی از آن دو نفر می گوید: «به سوی سفیانی برو و به او خبر ده که سپاهش در دل زمین فرو رفت». سپس رو به نفر دوم می کند و می گوید: «به مکه برو و به مهدی علیه السلام خبر نابودی دشمنانش را بده و به دست او توبه کن». (۱۶۴)

آن فرشته جبرئیل است که به فرمان خدا به زمین می آید تا سپاه باطل را نابود کند. (۱۶۵)

آری، تو وعده دادی که مهدی علیه السلام را یاری کنی و دشمنانش را نابود نمایی، تو همیشه به وعده های خود عمل می کنی و سرانجام حکومت زمین به دست بندگان خوب تو می رسد. (۱۶۶)

سوره فاطر

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۳۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «فاطر» به معنای «آفریننده» می‌باشد، در آیه اول چنین می‌خوانیم: «حمد برای خدایی است که آفریننده آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌باشد». به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: فرشتگان و مأموریت آنان در جهان، چگونگی خلقت انسان، پرهیز از فتنه‌های شیطان، قیامت، نشانه‌های قدرت خدا در طبیعت، هلاکت کافران با عذاب آسمانی...

فاطر: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنِي  
وَتُلاثٍ وَرُبَاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ ﴿١﴾ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا  
يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

حمد و ستایش برای توست که آفریننده آنچه در آسمانها و زمین است، هستی و فرشتگان را پیام‌آوران خود گرداندی و به فرشتگان دو یا سه یا چهار بال عطا کردی، تو هر چه بخواهی در جهان آفرینش می‌افزایی و به هر کاری توانا هستی.

تو جهان را بر اساس رحمت و مهربانی خود آفریدی، تمام رحمت‌ها و نعمت‌ها در دست توست، هر کس را شایسته ببینی از رحمت خود بهره‌مند می‌کنی، اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند تا در رحمتی را که بر روی

من گشودی، ببندند، نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، اگر تو هم در رحمتی را بر روی من ببندی، اگر همهٔ جهانیان جمع شوند و بخواهند آن را باز کنند، نمی‌توانند کاری کنند. تو خدایی توانا و فرزانه هستی، همهٔ کارهای تو از روی حکمت است.

\*\*\*

مناسب است چهار نکته دربارهٔ فرشتگان بنویسم:

\* نکتهٔ اول

فرشتگان مأموران خداوند هستند، خدا به آنان مأموریت‌های مختلفی داده است، بعضی وحی را بر قلب پیامبران نازل می‌کنند، این فرشتگان همان پیام‌آوران وحی می‌باشند.

بعضی از آنان مأمور گرفتن جان انسان در هنگام مرگ او می‌باشند، بعضی خطرات را از انسان دور می‌کنند، بعضی مأمور نوشتن اعمال و کردار انسان هستند. بعضی مأمور باریدن باران هستند و تمام قطره‌های باران را که از آسمان می‌بارد، ثبت می‌کنند و... (۱۶۷)

\* نکتهٔ دوم

فرشتگان به فرمان تو، گاهی به صورت انسان درمی‌آیند و بر پیامبران و حتی غیر پیامبران ظاهر می‌شوند. در قرآن آمده است که فرشتگان به صورت انسان به ابراهیم و لوط علیهم‌السلام ظاهر شدند. همچنین جبرئیل به صورت جوانی زیبا بر مریم علیها‌السلام ظاهر شد. (۱۶۸)

\* نکتهٔ سوم

قرآن در اینجا از «بال فرشتگان» سخن می‌گوید، فرشتگان دو یا سه یا چهار بال دارند.

من نمی توانم حقیقت این مطلب را درک کنم، فرشتگان جسمی لطیف دارند و از دنیای دیگری هستند که فهم آن برای انسانی همچون من که اسیر دنیای مادی است، ممکن نیست.

اکنون یک سؤال به ذهنم می رسد: اگر درک حقیقت فرشتگان برای من ممکن نیست، پس چرا قرآن از تعداد بال های آنان سخن می گوید؟ قرآن می خواهد به من بگوید که فرشتگان در قدرت و مقام با یکدیگر تفاوت دارند، گویا تعداد بال های فرشتگان، نشانه قدرت آنان است. فرشته ای که چهار بال دارد از فرشته ای که سه بال دارد، قوی تر است.

#### \* نکته چهارم

فرشتگان نمی توانند معصیت و گناه کنند، آنان اصلاً شهوت و قوای حیوانی ندارند، آن کسی که در اوج جوانی، از نگاه به نامحرم روی برمی گرداند، از هزاران فرشته برتر است، زیرا او شهوت دارد و از گناه دوری می کند، اما فرشته اصلاً شهوت ندارد، آری، شکوه انسان در اختیار اوست، انسان به اختیار خود، راه خوبی ها را انتخاب می کند و این راز سجده فرشتگان بر انسان است. خدا به فرشتگان فرمان داد که بر آدم ﷺ سجده کنند.

\*\*\*

#### فاطر: آیه ۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ  
غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآنتُمْ  
تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

اکنون از انسان ها می خواهی تا نعمت هایی را که تو به آنان داده ای به یاد آورند و به آن فکر کنند، تو انسان ها را آفریده ای و به آنان روزی می دهی، آیا



آفریننده دیگری هست که از آسمان و زمین به بندگانش روزی دهد؟ جز تو خدایی نیست، پس چرا مردم از پرستش تو روی برمی گردانند و بت‌ها را می پرستند؟

آیا بت‌ها شایستگی پرستش را دارند؟ آن‌ها قطعه‌ای سنگ یا چوب بیشتر نیستند، هیچ سود و زیانی نمی توانند به دیگران برسانند، پس چرا جاهلان بت‌ها را می پرستند؟

پرستش فقط شایسته توست که زمین و آسمان را آفریدی و روزی بندگان خود را می دهی و آنان را غرق در نعمت‌های خود می کنی.

\*\*\*

فاطر: آیه ۴

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ

تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۴﴾

تو در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند، پس اهل ایمان نباید برای گمراهی کافران غصه بخورند و اندوهناک شوند. بت پرستان مکه محمد ﷺ را دروغگو شمردند و این‌گونه سعادت را از خود دور کردند، محمد ﷺ برای آنان اندوهناک شد، اکنون تو با او سخن می گویی: «ای محمد! اگر تو را دروغگو پنداشتند، غمگین مباش، زیرا پیامبرانی که قبل از تو بودند، نیز دروغگو خوانده شدند. بدان که همه کارها به سوی من باز می گردد».

آری، این سنت و قانون توست: حق و حقیقت، سرانجام پیروز است، اما شرط آن صبر و استقامت است، سنت و قانون تو تغییر نمی کند، تو در این قرآن برای محمد ﷺ، حکایت پیامبران را بیان کردی، پیامبران سرانجام بر

دشمنان خود پیروز شدند و دشمنان آنان به عذاب سختی گرفتار شدند. تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده ای که هر کسی به اختیار خود ایمان را برگزیند. وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند، اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد، او می داند که همه چیز در این دنیا روی حساب و کتاب است و تو از ایمان و کفر بندگان خود باخبری. تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

\*\*\*

فاطر: آیه ۶ - ۵

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ  
عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

تو می دانی که انسان ها فریب دنیا و زیبایی های آن را می خورند و از یاد تو و روز قیامت غافل می شوند، تو می دانی که شیطان دشمن آنان است و تلاش می کند هر طور که هست آن ها را از سعادت محروم کند، پس با انسان ها چنین سخن می گویی: «بدانید که وعده من حق است، قیامت، بهشت، جهنم حق است. مبادا زندگی دنیا شما را فریب بدهد! مبادا شیطان شما را به بخشش

من، مغرور کند! شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید، بدانید که شیطان پیروان خود را به سوی آتش سوزان جهنم فرا می‌خواند. آری، شیطان برای فریب انسان راه‌های مختلفی می‌رود، وقتی که انسانی می‌خواهد از گناه چشم‌پوشد و خود را در برابر جلوه‌ فریبنده دنیا حفظ کند، شیطان به او می‌گوید: «چرا این قدر می‌ترسی؟ به رحمت خدا امیدوار باش! خدا مهربان است، الآن گناه کن، لذت ببر! بعداً توبه کن، خدا تو را می‌بخشد.» وقتی او گناه کرد، هر بار که می‌خواهد توبه کند، باز شیطان به او می‌گوید: «فرصت برای توبه زیاد است، چرا عجله می‌کنی؟» و این‌گونه است که آن انسان به گناه، بیشتر و بیشتر آلوده می‌شود، فرصت توبه را از دست می‌دهد، ناگهان مرگش فرا می‌رسد و بدون توبه از دنیا می‌رود.

\*\*\*

فاطر: آیه ۷

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾

تو راه حق و باطل را به انسان‌ها نشان دادی، پیامبران را فرستادی، انسان‌ها حق را شناختند، گروهی به اختیار خود حق را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند، آنان در روز قیامت در عذاب سختی گرفتار خواهند شد. گروهی هم سخن پیامبران را شنیدند و به حق ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، تو در روز قیامت خطای آنان را می‌بخشی و به آنان پاداش بزرگی می‌دهی.

در روز قیامت جایگاه مؤمنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نهرهای

آب در میان باغ‌های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است و تو این‌گونه پرهیزکاران را پاداش می‌دهی. (۱۶۹)

\*\*\*

فاطر: آیه ۸

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۸﴾

محمد ﷺ کافران را به سوی یکتاپرستی فرا می‌خواند، اما آنان به سخنان او اعتنا نمی‌کردند و به کفر خود ادامه می‌دادند، محمد ﷺ غصهٔ آنان را می‌خورد، او دوست داشت که آنان ایمان بیاورند و از عذاب روز قیامت رهایی یابند. تو از شدت غم و اندوه محمد ﷺ آگاه بودی، پس به او چنین می‌گویی: ای محمد! این بُت‌پرستان را که می‌بینی فریب شیطان را خورده‌اند، شیطان کفر و بُت‌پرستی را برای آنان زیبا جلوه می‌دهد. کافری که اعمال زشت خود را زیبا می‌پندارد با مؤمنی که از فریب شیطان می‌گریزد، یکسان نیست. کافر به سوی آتش سوزان جهنم گام برمی‌دارد و مؤمن به سوی بهشت جاویدان! ای محمد! من هر کس را بخواهم رها می‌کنم تا در گمراهی خود غوطه‌ور شود و هر کس را بخواهم هدایت می‌کنم، پس تو جان خود را در حسرت آنان تباه مساز! دیگر غصهٔ کافران را نخور، بدان که من از کردار و رفتار آنان آگاه هستم.

\*\*\*

منظور تو از این جمله چیست؟

«من هر کس را بخواهم هدایت می‌کنم.»

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، محمد ﷺ پیام تو را به آنان رساند، این «هدایت اول» است.

تو برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و به محمد ﷺ ایمان آوردند، هدایت دیگری قرار می دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی. تو کاری می کنی که او لحظه به لحظه به تو نزدیک تر شود، تو دست او را می گیری و به بهشت خویش رهنمونش می سازی. این «هدایت دوم» است. این اراده و قانون توست: فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت، شایستگی دارد با هدایت دوم هدایت شود.

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعدها پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اول برای همه انسان ها هست، هر کس هدایت اول را نپذیرفت، تو او را به حال خود رها می کنی تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه ور شود، اما کسی که هدایت اول را پذیرفت، تو او را به هدایت دوم، راهنمایی می کنی. یک بار دیگر سخن تو را می خوانم، تو به محمد ﷺ چنین گفتی: «من هر کس را بخواهم هدایت می کنم»، آری، تو در این سخن، از هدایت دوم سخن گفته ای. هدایت اول تو، برای همه انسان ها می باشد.

\*\*\*

فاطر: آیه ۹

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ  
مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿۹﴾

محمد ﷺ برای بُت پرستان مکه از روز قیامت سخن می گفت و به آنان خبر داد که در آن روز، همه انسان‌ها زنده می شوند. آنان به محمد ﷺ گفتند: «وقتی ما مُردیم و بدن ما خاک شد، چگونه زنده می شویم؟».

چرا آنان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مُرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، تو بادها را می فرستی تا ابرها را به حرکت درآورند. تو این گونه ابرها را به سرزمین های بی گیاه می بری و باران را از آسمان نازل می کنی، آن وقت زمین را با گیاهان زنده می کنی و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویانی.

تو همان خدایی هستی که قدرت داری از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رستاخیز هم این گونه است. تو می توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

چرا بُت پرستان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟ در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر بر می دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی!

فاطر: آیه ۱۰

مَنْ كَانَ يُرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ  
الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ  
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ ﴿۱۰﴾

این آیه را می‌خوانم، می‌بینم این آیه از چهار بخش تشکیل شده است:

\* بخش اول: عزت واقعی

من در جستجوی عزت هستم، آیا عزت در پول و ثروت است؟ آیا در پست و مقام است؟ آیا دنیا و آنچه رنگ و بوی دنیا دارد، مرا عزیز می‌کند؟ هرگز. دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، دنیا، نابود شدنی است، هر چه در آن است، نابود می‌شود.

در کجا در جستجوی عزت باشم؟

جواب من در این سخن توست: «هر کس عزت می‌خواهد، باید آن را از من بخواهد، زیرا من صاحب همه عزت‌ها هستم».

آری، عزّت واقعی در نزد توست، عزّتی را که تو بدهی، باقی است، نابود نمی‌شود، من باید به سوی تو بیایم و از تو طلب عزّت کنم، باید در مقابل تو سر به سجده گذارم و صورت بر خاک بنهم، اگر بنده تو گردم، عزیز شده‌ام، مهم این است که توازن من راضی باشی و من پیش تو عزیز باشم، این عزّت ارزش دارد.

روز قیامت که فرارسد، تو مرا به بهشت می‌بری و در آنجا مهمان نعمت‌های زیبای خود می‌کنی، کسی که از عذاب جهنم رهایی یابد و به بهشت برود، عزّت واقعی را به دست آورده است، عزّتی که هرگز نابود نمی‌شود و همیشگی است.

\*\*\*

\* بخش دوم: عقیده پاک

اکنون سؤال من این است: چگونه نزد تو عزیز شوم؟ چگونه عزّت واقعی را به دست آورم؟

این‌گونه جواب سؤال را می‌دهی: «سخن پاک به سوی من می‌آید».  
جواب تو را می‌شنوم و به فکر فرو می‌روم، به راستی منظور تو از «سخن پاک» در اینجا چیست؟

روزی، امام صادق علیه السلام این آیه را خواند و به یاران خود آموخت که «سخن پاک»، همان «لا اله الا الله و محمد رسول الله، علی ولی الله» است: «خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اوست، علی علیه السلام ولی اوست». (۱۷۰)

اکنون می‌فهمم که راه عزّت دنیا و آخرت در چیست.  
من باید یکتاپرست و مسلمان باشم، تا بتوانم نزد تو عزیز شوم، باید از شرک و بُت‌پرستی پرهیز کنم، هیچ کس و هیچ چیز را شریک تو قرار ندهم...



اکنون می فهمم که منظور از «سخن پاک»، همان عقیده‌ای است که بر زبان جاری می‌شود، عقیده‌ای که از شرک و نادانی، پاک است.  
 «لا اله الا الله».

در روزگاری زندگی می‌کنم که هر لحظه بُتی می‌خواهد دل مرا از آن خود کند، تا چشم به هم می‌زنم می‌بینم که دل من، اسیر یک بُت شد! ماشین، خانه، شهرت، ثروت و...

اگر لحظه‌ای غفلت کنم، دلم به غارت رفته است، دل من، حرم توست، نباید در آن، غیر تو را جای دهم. هیچ چیز نباید فضای دل مرا طوری پُر کند که دیگر جایی برای محبت تو باقی نماند.

باید همه بُت‌ها را از وجود خود بیرون کنم، باید فقط خدا را پرستم. وقتی می‌گویم: «لا اله الا الله»، یعنی من همه بُت‌ها را از دل خود بیرون می‌کنم، من فقط تو را می‌پرستم.  
 «محمد رسول الله».

من به آخرین پیامبر تو ایمان دارم، به قرآنی که تو بر او نازل کردی، به دین و آیین او باور دارم، من راه سعادت را در پیروی از کامل‌ترین دین تو می‌دانم.  
 من مسلمانم.  
 «علی ولی الله».

من علی علیه السلام را جانشین پیامبر می‌دانم و ولایت او را پذیرفتم، باور دارم که خدا ولایت او را بر همه مسلمانان واجب کرد، پس از او، یازده فرزند او، یکی بعد از دیگری به امامت رسیدند. امروز هم مهدی علیه السلام، امام زمان و حجت خدا روی زمین است.

\*\*\*

\* بخش سوم: شرط قبولی اعمال

عقیده پاکی که به زبان آورده شود، کردار نیک را به سوی تو بالا می آورد. اگر کسی بُت پرست باشد، هر چقدر عمل نیک انجام دهد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (عمل او قبول نمی شود).

اگر کسی یهودی یا مسیحی باشد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (عمل او قبول نمی شود).

اگر کسی مسلمان باشد، اما ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول نداشته باشد، عمل او به سوی تو بالا نمی آید. (تو عمل او را نمی پذیری).

به این جمله فکر می کنم. شنیده ام اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، تو هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی کنی و او وارد بهشت نمی شود. (۱۷۱)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱۷۲)

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم، راه تو و راه پیامبران! راه ولایت، امتداد راه پیامبران است.

اکنون می خواهم ماجرای از امام رضا علیه السلام نقل کنم، به تاریخ سفر می کنم... اینجا نیشابور است، شهر علم و دانش. علمای بزرگی در این شهر زندگی می کنند، همه آنها اهل حدیث هستند. امروز خبردار شده اند که امام رضا علیه السلام به این شهر می آید. آنها به استقبال آن حضرت آمده اند و دوست دارند که از

ایشان حدیثی بشنوند.

مأمون دستور داده است تا امام رضا علیه السلام مدت کمی در نیشابور بماند، او می‌داند که اگر مردم فرصت پیدا کنند و با امام رضا علیه السلام آشنا شوند، خطری بزرگ حکومت را تهدید خواهد نمود.

خبر می‌رسد که امام رضا علیه السلام از شهر نیشابور حرکت می‌کند، غوغایی در میان علمای شهر برپا می‌شود. چند نفر از بزرگان آن‌ها نزد امام می‌آیند و یکی از آن‌ها چنین می‌گوید: ای پسر رسول خدا! از میان ما می‌روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده‌ایم!

دیگری می‌گوید: تو را به حق پدر بزرگوارت، قسم می‌دهیم که حدیثی برای ما بگویند تا ما از شما یادگار داشته باشیم.

امام لبخندی می‌زند، همه خوشحال می‌شوند، قلم‌های خود را در دست می‌گیرند تا سخن امام را بنویسند. اکنون امام رو به آنان می‌کند و می‌فرماید: «من این حدیث را از پدرانم نقل می‌کنم و آنان از پیامبر نقل کرده‌اند. پیامبر این حدیث را از جبرئیل شنیده است که خدا فرموده است: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دژ محکم من است، هر کس وارد این دژ شود از عذاب من در امان خواهد بود». اکنون سخن امام به پایان رسیده و موقع حرکت است. همه با امام خدا حافظی می‌کنند. هنوز امام، چند قدم دور نشده است که سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «بَشْرُ وَطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

امام در آن روز به همه فهماند که فقط گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کفایت نمی‌کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود.

آری، یکی از مهم‌ترین شرایط توحید، اعتقاد به امامت است. من باید امام‌زمان خود را بشناسم و تسلیم امر او باشم، توحید بدون ولایت امام‌زمان

نمی تواند مرا از عذاب جهنم نجات بدهد. (۱۷۳)

\*\*\*

\* بخش چهارم: شکست دشمنان

تو راه «توحید، نبوت، ولایت» را برای انسانها قرار دادی، این همان راه مستقیمی است که به سعادت و رستگاری ختم می شود، اما گروهی از انسانها با این که حق را می شناسند، آن را انکار می کنند، آنان برای نابودی دین تو نقشه ها می کشند و می خواهند مردم را فریب دهند و از این راه جدا کنند، تو برای آنان عذاب سختی آماده کرده ای و در روز قیامت، جهنم جایگاه آنان خواهد بود.

آنان باید بدانند که هرگز تلاش هایشان به جایی نمی رسد و نمی توانند دین تو را نابود کنند. تو کاری می کنی که آنان شکست بخورند و دین تو که راه آسمانی است، زنده و جاوید است.

این راه را تو برای بندگانت قرار داده ای و هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد، کسانی که بخواهند حق را بپذیرند، به راحتی می توانند حق را بشناسند و به آن ایمان بیاورند و به سعادت برسند.

فاطر: آیه ۱۱

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ  
أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ  
وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۱﴾

مردم مکه بُت‌ها را می‌پرستیدند و در مقابل آنان به سجده می‌افتادند، به راستی چرا قدری فکر نمی‌کنند؟ اگر به خود و جهانی که پیرامون آنان است، به خوبی بنگرند، آثار قدرت تو را می‌یابند و به یکتایی تو پی می‌برند. تو آدم علیه السلام را از خاک آفریدی و سپس فرزندان او را از نطفه آفریدی، تو انسان‌ها را مرد و زن آفریدی، تو برای انسان‌ها، همسرانی از جنس خودشان قرار دادی تا به یکدیگر انس گیرند و نسل آنان نیز ادامه پیدا کند. هر زنی که باردار می‌شود به اراده و علم توست، هر نوزادی که به دنیا می‌آید به علم و اراده توست.

عمر همه انسان‌ها در دست توست، این که یک انسان چقدر عمر می‌کند و چقدر از عمر او کاسته می‌شود در کتاب علم تو ثبت شده است. همه این‌ها به اراده و علم توست و برای تو آسان است.

\*\*\*

در این آیه، قرآن از قدرت خدا سخن می‌گوید که چگونه انسان را آفریده است، او از قطره‌ای آب بدبو (نطفه)، انسانی زیبا خلق کرد، وقتی انسان در رحم مادر است، خدا به او روزی می‌دهد و با قدرت خداست که وقتی زمان تولد انسان فرا رسید، به سلامت به دنیا می‌آید. وقتی نوزاد به دنیا می‌آید، یک مرتبه به گریه می‌افتد و ریه او ناگهان به کار می‌افتد، اگر فقط چند دقیقه زودتر یا دیرتر، ریه‌ها به کار بیفتد، جان او به خطر می‌افتد.

در بدن انسان شگفتی‌های زیادی وجود دارد، رگ‌های ریز و درشت بدن او، بسیار شگفت‌انگیز هستند، این رگ‌ها، خون را به همه اندام‌های بدن می‌رسانند، اگر همه رگ‌ها را به هم وصل کنم، می‌توانم با آن، دوبار کره زمین را دور بزنم!

این مسافت زیادی است، اما فقط یک دقیقه طول می‌کشد تا خون از قلب به تمام این مسافت برسد، در واقع خون در یک دقیقه، این مسافت را از قلب تا اندام‌های بدن طی می‌کند.

قلب انسان خون را به اندام‌های بدن می‌رساند و هرگز استراحت نمی‌کند، قلب در مدت عمر متوسط یک انسان، بیش از دو میلیارد بار می‌زند و در این مدت، دو بیست و پنجاه میلیون لیتر خون را به اندام‌های بدن منتقل می‌کند!

\*\*\*

## فاطر: آیه ۱۲

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ  
 شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنَ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ  
 حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَبَنَتَعُو مِنَ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ  
 تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾

تو همان خدایی هستی که دو دریای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، مخلوط نشود، یکی آب شیرین و گوارا است، اما دیگری آب شور و تلخ. انسان‌ها می‌توانند در هر دو دریا ماهی صید کنند. این نعمت توست که از دریا، گوشت تازه (ماهی تازه) به بندگان خود می‌دهی.

انسان‌ها از دریا مروارید و صدف به دست می‌آورند و از آن برای زینت استفاده می‌کنند، کشتی‌ها به امر تو دریاها را می‌شکافند و به هر طرف به پیش می‌روند تا انسان‌ها از راه تجارت از فضل تو بهره‌مند شوند. تو این همه نعمت به انسان‌ها دادی، باشد که آنان شکر آن را به جا آورند.

\*\*\*

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟ دریای شور و دریای شیرین؟

آب بیشتر رودها شیرین می‌باشد، این رودها از کوه‌ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می‌روند، وقتی رود بزرگی به دریا می‌رسد، آب شور دریا را عقب می‌راند و در دهانه خود، محدوده‌ای درست می‌کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی‌شود و این از عجایب قدرت خداست.

همچنین در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را

«گلف استیریم» می نامند، این جریان بزرگ آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و به سواحل اروپای شمالی می رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی شود. طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر است.

در واقع در وسط اقیانوس اطلس (که آب آن شور است)، این جریان آب شیرین وجود دارد و این آب شیرین با آب شور اقیانوس مخلوط نمی شود.

\*\*\*

بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، اما اگر کشتی ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجه می شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اولیه آن) با کشتی منتقل شده اند و سپس به دست من رسیده اند. بیش از نود درصد حمل کالا در جهان با کشتی انجام می پذیرد. امروزه بعضی از کشتی ها می توانند ۱۴ هزار کانتینر را به راحتی حمل کنند. در سال ۱۳۹۲ شمسی اعلام شد که کشور گره کشتی جدیدی می سازد که می تواند ۹۰ هزار کانتینر را در خود جای دهد.

\*\*\*

فاطر: آیه ۱۳

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ  
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ  
الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی شب و شب را از



پی روز پدیدار می‌کنی و خورشید و ماه را در اختیار انسان قرار داده‌ای، خورشید و ماه با نظام خاص و برای زمان معینی در حرکت هستند، حرکت آنان تا ابد نخواهد بود، وقتی قیامت برپا شود، خورشید و ماه از حرکت باز می‌ایستند و خاموش می‌شوند.

خورشید و ماه تا زمانی که قیامت برپا شود، به صورت دقیق در مدار خود حرکت می‌کنند. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه‌شیری می‌چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می‌کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

تو خدای یگانه‌ای، پروردگار جهان آفرینش هستی، پادشاهی و حاکمیت این جهان از آن توست، تو آفریدگار جهان هستی و اختیار آن را داری، اما خدایان دروغین حتی به اندازه سر سوزنی اختیار ندارند!

تو جهانی با این عظمت آفریده‌ای و گروهی از انسان‌ها بت‌هایی را می‌پرستند، با این که می‌دانند بت‌ها حتی موجود بسیار کوچکی را هم خلق نکرده‌اند. (۱۷۴)

این چه نادانی بزرگی است!

\*\*\*

خدایان دروغین نمی‌توانند حتی موجود کوچکی بیافرینند! در این سخن تو فکر می‌کنم، شنیده‌ام که نمرود ادعای خدایی می‌کرد، فرعون هم همین‌طور. آنان انسان‌های نادانی بودند که در مستی قدرت گرفتار شدند و سر به طغیان نهادند.

انسان می‌تواند برجی بزرگ بسازد، برجی که صدها طبقه داشته باشد و همه امکانات در آن باشد، انسان هرگز نمی‌تواند چیزی را از «نیستی» و «عدم»

بیافریند!

معمار یک برج چه می‌کند؟ او تمام مواد اوّلیه را از طبیعت می‌گیرد، او هیچ چیز را خودش نمی‌آفریند، آهن و سیمان و ... همه این‌ها در طبیعت بوده‌اند و کمی تغییر شکل داده‌اند.

آری، هیچ انسانی نمی‌تواند فقط با اراده خود چیزی را بیافریند، معمار اراده می‌کند برجی را بسازد، او شروع به کار می‌کند و موادی را که لازم دارد از طبیعت می‌گیرد و آن برج را در چند سال با همکاری دیگر انسان‌ها می‌سازد! انسان می‌سازد، اما نمی‌آفریند!

آفرینش یعنی از نیستی چیزی را خلق کردن!

خدا برای خلق موجودات فقط اراده کرد، او موجودات را از «نستی» آفرید. وقتی معمار آن برج را ساخت، نمی‌داند چه زمانی آن برج نابود خواهد شد، دیگر اختیار آن برج از دست او خارج می‌شود، او نمی‌داند آن برج کی خراب می‌شود، شاید زلزله‌ای بیاید و ساختمان با خاک یکسان شود، وجود و عدم وجود آن ساختمان در دست او نیست.

ولی وقتی خدا چیزی را آفرید، از همان ابتدا، زمان نابودی آن را هم مشخص می‌کند، آفریده او هرگز نمی‌تواند از قدرت او خارج شود، او هر لحظه به آفریده‌های خود تسلط دارد. هنگام برپایی روز قیامت، وقتی او اراده می‌کند که جهان را نابود کند، فقط یک جمله می‌گوید: «نابود شو». تمام جهان نابود می‌شود.

\*\*\*

فاطر: آیه ۱۴

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَأَ يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا

اَسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ

خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾

کسانی که بُت‌ها را می‌پرستند، چرا فکر نمی‌کنند؟ اگر بُت‌پرستان بُت‌های خود را صدا بزنند، بُت‌ها صدای آنان را نمی‌شنوند، بُت‌ها جانی ندارند، اگر بر فرض جان هم داشتند و صدا را هم می‌شنیدند، نمی‌توانستند کمکی به دیگران بکنند. آری، بت‌ها از هیچ چیز خبر ندارند، آنان قطعه‌ای از سنگ و چوب هستند، موجوداتی بی‌جان که به هیچ کاری توانایی ندارند. فقط تو شایسته پرستش می‌باشی، زیرا تو از بندگان خود باخبر هستی و راز دل آنان را می‌دانی و به نیازهای آنان آگاهی. وقتی من در نیمه شب در خلوت خود تو را صدا می‌زنم، تو صدایم را می‌شنوی. (۱۷۵)

\*\*\*

بُت‌پرستان در مقابل بُت‌ها به سجده می‌افتادند و آنان را پرستش می‌کردند، اکنون تو از روز قیامت خبری بیان می‌کنی: «در آن روز، بُت‌ها پرستش انسان‌ها را انکار می‌کنند».

این یک حقیقت است، تو از همه چیز باخبری و علم تو بی‌نهایت است، هیچ کس مثل تو از حقیقت خبر نمی‌دهد. به راستی آیا بُت‌پرستان این خبر را خواهند شنید؟ آیا بُت‌پرستی را رها خواهند کرد؟ می‌خواهم بدانم ماجرا چیست؟ بُت‌ها چگونه پرستش بُت‌پرستان را انکار می‌کنند؟

به آیه ۲۸ سوره یونس مراجعه می‌کنم، در آنجا چنین می‌خوانم: روز قیامت

فرا می‌رسد، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، آن روز تو به بُت پرستان چنین می‌گویی: «شما و بُت‌هایتان در جای خود بایستید». سپس میان بُت پرستان و بُت‌ها جدایی می‌اندازی، تو با قدرت خود به بُت‌ها این فرصت را می‌دهی تا سخن بگویند. بُت‌ها به بُت پرستان می‌گویند: «شما ما را نمی‌پرستیدید، شما هوس خود را می‌پرستیدید! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت می‌کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می‌پرستیدید، بی‌خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می‌برند، در روز قیامت، همه انسان‌ها، نتیجه اعمال خویش را می‌یابند، آن روز معلوم می‌شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه‌ای!

کسانی که بُت‌ها را پرستش کرده‌اند، به عذاب گرفتار می‌شوند و بندگان خوب تو به بهشت می‌روند، بُت‌ها در آن روز نابود می‌شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می‌شوند، آنان فکر می‌کردند که بُت‌ها می‌توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرهای نجاتشان دهند، اما وقتی می‌بینند که این بُت‌ها، نابود می‌شوند، امیدشان از دست می‌رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بُت‌ها را می‌پرستیدند، آن وقت که بت‌های آنان نابود می‌شوند، می‌فهمند که چقدر ضرر کرده‌اند، آنان سرمایه وجودی خویش را به پای بُت‌ها ریختند و اکنون آن بُت‌ها، هیچ شده‌اند. کاش آنان تو را که هرگز نابود نمی‌شوی می‌پرستیدند، تو پایان نداری، تو یگانه و بی‌نیازی!، تو همواره بوده‌ای و برای همیشه خواهی بود. (۱۷۶)

\*\*\*

چگونه ممکن است که بُت‌های بی‌جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا

قطعه‌ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می‌تواند سخن بگوید؟  
روز قیامت، روز شگفتی‌هاست، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن  
می‌گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می‌دهند. گناهکاران به اعضای  
بدن خود می‌گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آن‌ها پاسخ می‌دهند: خدایی  
که تمام موجودات را گویا می‌سازد، ما را نیز گویا کرد.» (۱۷۷)  
آری، تو بر هر کاری توانایی! در آن روز، اراده می‌کنی و به بُت‌ها قدرت  
سخن گفتن می‌دهی.

فاطر: آیه ۱۵

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾

به راستی تو چرا این همه اصرار و تأکید به هدایت انسان‌ها داری؟ تو پیامبران زیادی را فرستادی تا انسان‌ها را به عبادت تو دعوت کنند. آیا تو نیاز به این داری که بندگان تو را بپرستند؟ هرگز.

تو خدای بی‌نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان‌ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان‌ها هستند که به تو نیاز مندند، تو خدای بی‌نیازی! تو شایستهٔ حمد و ستایش هستی!

با آن که بی‌نیازی اما به بندگان مهربان هستی، تو دوست داری آنان به کمال و رستگاری برسند، تو بخشنده و بنده‌نوازی! پیامبران را فرستادی، قرآن را نازل کردی تا راه هدایت را به انسان‌ها نشان دهی. وقتی انسان‌ها تو را

می پرستند، هر لحظه به تو نزدیک تر می شوند و از لطف تو بیشتر بهره مند می گردند.

\*\*\*

فاطر: آیه ۱۷ - ۱۶

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ

جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٍ ﴿١٧﴾

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا این پیام را به بُت پرستان برساند: «اگر بخواهم می توانم همه شما را از بین ببرم و به جای شما، هر کس را که بخواهم، جایگزین کنم، همان گونه که کافرانی که قبل از شما بودند را نابود کردم و شما را جایگزین آنان ساختم، این کار برای من، سخت و دشوار نیست».

\*\*\*

قرآن به قوم نوح علیه السلام، قوم عاد، قوم ثمود و قوم لوط اشاره می کند، کافرانی که به عذاب خدا گرفتار شدند، آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند و خدا به آنان مهلت داد و سرانجام آنان را عذاب کرد، یک قوم را به طوفان نابود ساخت و آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه رسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی نابود کرد و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساند.

بُت پرستان محمد ﷺ را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، اما خدا از روی مهربانی در عذاب آنان عجله نمی کرد، به آنان فرصت داد، شاید گروهی از آنان توبه کنند!

\*\*\*

## فاطر: آیه ۱۸

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ  
 جَمَلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ  
 يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى  
 اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

در روز قیامت، هر انسانی بار عمل خویش را بر دوش دارد و طبق آن پاداش یا کیفر می‌بیند. این نشانه عدالت توست، تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کنی.

در آن روز، گناهکار نمی‌تواند گناه خود را بر دوش شخص دیگری بیندازد، هر چند آن شخص از بستگان او باشد. این قانون توست، هر کس مسئول رفتار و کردار خودش است و هرگز کسی را به خاطر گناه دیگری عذاب نمی‌کند.

راز این قانون تو چیست؟

تو به هر انسانی اختیار دادی، راه حق و باطل را برای او آشکار ساختی، این خود اوست که حق یا باطل را انتخاب می‌کند. وقتی او اختیار دارد، پس مسئولیت هم دارد.

آری، در روز قیامت همه انسان‌ها زنده می‌شوند و به پیشگاه تو می‌آیند تا نتیجه اعمال خویش را ببینند، کسانی که راه کفر و انکار را برگزیدند، به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد، آتشی که شعله‌های آن، هرگز کم نمی‌گردد.

تو قرآن را فرستادی تا محمد ﷺ پیام تو را برای انسان‌ها بخواند و آنان را از عذاب جهنم بترساند، اما چرا گروهی قرآن را دروغ پنداشتند؟

کسانی از عذاب روز قیامت می‌هراسند که از تو بیم دارند و نماز را به پا می‌دارند.



آنان اهل تقوا و پرهیزکاری اند و با این پرهیزکاری به خود سود می‌رسانند، که هر کس تقوا پیشه کند به خود سود رسانده است. این دنیا محلّ امتحان است، انسان‌ها در اینجا به پاداش خود نمی‌رسند، پاداش در روز قیامت خواهد بود، ممکن است کسی تقوا پیشه کند اما در این دنیا در سختی باشد و دیگری بُت‌پرستی کند و در خوشی باشد، این مهم نیست که در این دنیا کسی به پاداش خود می‌رسد یا نه، بازگشت همه انسان‌ها به سوی توست و همه در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

\*\*\*

فاطر: آیه ۲۳ - ۱۹

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا  
الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي  
الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن  
فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

آیا فایده ایمان فقط برای روز قیامت است؟

هرگز.

ایمان نور است و قلب را روشن می‌کند و مایه آرامش می‌شود، روح و جان را زنده می‌کند، کفر تاریکی است، قلب کافر هرگز آرامش واقعی را تجربه نمی‌کند، او مرده‌ای در میان زندگان است، او حقیقت زندگی را درک نمی‌کند. این سخن توست: «کور با بینا، تاریکی با نور و سایه خنک با گرمای سوزان یکسان نیستند».

این سخن تو مثالی است برای این حقیقت: «کافر با مؤمن، کفر با ایمان و جهنّم با بهشت یکسان نیستند».

دل‌های مؤمنانی که به حقّ ایمان آورده‌اند، زنده است و به سوی رشد و کمال اوج می‌گیرد، آنان سخن حقّ را شنیدند و رستگار شدند، اما کافران مرده‌دل، حقّ را شناختند و آن را انکار کردند.

محمد ﷺ بسیار علاقه داشت که همه مردم ایمان بیاورند، تو به او چنین می‌گویی: «ای محمد! من پیام خود را به گوش هر کس که بخواهم می‌رسانم! تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در قبرها خفته‌اند برسانی، اگر آنان به تو ایمان نیاوردند، نگران نباش، تو وظیفه‌ات این است که پیام مرا به مردم برسانی و آنان را از عذاب بترسانی!».

آری، آنان که اسیر تعصّب و لجاجت شده‌اند، مرده‌دل می‌باشند، سخن گفتن با آنان فایده‌ای ندارد، آنان ایمان نمی‌آورند، تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند.

\*\*\*

بار دیگر سخن تو در آیه ۲۲ را می‌خوانم: «من پیام خود را به گوش هر کس که بخواهم می‌رسانم».

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

آیا تو میان بندگان خود تفاوتی می‌گذاری؟ آیا سخن حقّ را فقط به عده‌ای می‌رسانی؟

من شنیده‌ام که تو راه حقّ و باطل را برای همه آشکار می‌کنی، سخن حقّ را به گوش همه انسان‌ها می‌رسانی، پس منظور تو در اینجا چیست؟  
وقتی بررسی می‌کنم متوجّه می‌شوم که این سخن تو درباره «هدایت دوم» است.

هدایت دو مرحله دارد: هدایت اوّل، هدایت دوم.

تو پیامبر را برای هدایت مردم فرستادی، سخن او آشکار و روشن است. او همه را هدایت می‌کند و پیام تو را به آنان می‌رساند. همه انسان‌ها از این هدایت بهرمندهستند. به این هدایت، «هدایت اول» می‌گویند.

برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و راه حق را انتخاب کردند، هدایت دیگری قرار می‌دهی. تو به آنان توفیق می‌دهی تا سخنان دیگری که کمال آنان را در پی دارد، بشنوند، این‌گونه زمینه کمال بیشتر را فراهم می‌کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می‌گویند.

تو در این آیه از هدایت دوم سخن گفتی، این هدایت شامل همه انسان‌ها نمی‌باشد، فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت و در راه تو تلاش کرد، شایستگی این هدایت دوم را دارد.

\*\*\*

فاطر: آیه ۲۶ - ۲۴

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ  
إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ  
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ  
أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، اما آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند و به سخنانش ایمان نیاوردند، می‌دانی او از این سخنان دلگیر شده است و غصه این مردم را می‌خورد که چرا ایمان نمی‌آورند. اکنون با او چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! ای پیامبر من! من تو را به سوی مردم فرستادم تا آنان را به بهشت بشارت بدهی و از عذاب روز قیامت بترسانی، تو فقط مأمور به وظیفه هستی،

نه ضامن نتیجه! تو قرآن را ابلاغ کن و مردم را به سوی حق راهنمایی کن، اگر در این میان، عده‌ای از پذیرش حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز مسئول آنان نیستی. آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده‌اند و سزای آن را هم خواهند دید.

من انسان‌ها را با اختیار آفریده‌ام، پیامبران را برای هدایت آنان فرستادم، هیچ امتی بدون پیامبر نبودند، من راه حق و باطل را به انسان‌ها نشان دادم. ای محمد! اگر این مردم تو را دروغگو می‌خوانند، عجیب نیست، زیرا پیش از این نیز با پیامبران من چنین کردند. من پیامبران را با معجزات و کتاب‌های پند و کتاب‌های روشنگر فرستادم تا آنان بتوانند به راحتی حق را بشناسند و با شیوه زندگی صحیح آشنا شوند، اما آنان ایمان نیاوردند و پیامبران مرا دروغگو خواندند، من به آنان مهلت دادم و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، آنان را عذاب نمودم و به راستی که عذاب من چقدر سخت و دردناک بود.

\*\*\*

#### فاطر: آیه ۲۷

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ  
تَمْرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ  
أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿۲۷﴾

تو همان خدایی هستی که از آسمان باران فرو می‌فرستی تا گیاهان رشد کنند، رودهایی که جاری می‌شوند به خاطر باران است، باران در زمین فرو می‌رود و سپس به صورت چشمه جاری می‌شود، از برکت آب باران، درختان میوه‌های رنگارنگ می‌دهند. گاه از یک آب و از یک زمین، ده‌ها نوع میوه می‌آفرینی! تو با قدرت خود، هفتاد نوع خرما و پنجاه نوع انگور آفریده‌ای،

این‌ها همه نشانه قدرت توست.  
 تو کوه‌ها را نیز به رنگ سفید و سرخ و رنگ‌های مختلف دیگر و گاه به رنگ  
 سیاه کبود آفریده‌ای.

\*\*\*

رنگ یک کوه از نوع آن کوه خبر می‌دهد، در اینجا قدری در این زمینه  
 می‌نویسم:

\* کوه سفید

رودخانه‌ها در مسیر حرکت خود، سنگ و خاک و گیاه با خود به سوی دریا  
 می‌برند، وقتی به دریا می‌رسند، آنچه آب با خود آورده است، نشست می‌کند  
 و یک لایه رسوبی به جا می‌ماند. هر سال یک لایه جدید، روی لایه قدیمی  
 درست می‌شود. با گذشت زمان، تعداد لایه‌ها زیادتر می‌شود. هزاران سال  
 می‌گذرد، دریا تبدیل به منطقه خشکی می‌شود، وقتی فشار درونی زمین به آن  
 منطقه وارد می‌شود، آن منطقه از زمین بیرون می‌زند، با بلند شدن آن منطقه،  
 لایه‌ها به صورت کوهی نمایان می‌شوند که معمولاً به رنگ سفید می‌باشند.

\* کوه سرخ

هر کوهی که رنگ سرخ دارد، نشانه آن است که در آن کوه، آهن وجود دارد،  
 آهن در اثر رطوبت، اکسیده می‌شود و رنگ آن سرخ می‌شود.

\* کوه سیاه کبود

بیشتر کوه‌های آتشفشانی به رنگ سیاه کبود می‌باشند، یک آتشفشان قوی،  
 مواد مذاب را از دل زمین به سطح زمین آورده است این مواد بعد از سرد شدن  
 تبدیل به کوه شده‌اند.

\*\*\*

## فاطر: آیه ۲۸

وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ  
كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾

توانسان‌ها و جانوران و چهارپایان را از انواع و رنگ‌های گوناگون آفریدی، اگر کسی به جهان آفرینش نگاه کند، عجایب زیادی می‌بیند، در جهان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده و... آفریدی.

این‌ها همه نشانه قدرت توست، من در اینجا به گوشه‌ای از این عجایب اشاره می‌کنم:

۱- تاکنون نزدیک به یک میلیون و پانصد هزار گونه جانوری شناخته شده‌اند که زندگی هر کدام از آنان، نشانه‌ای از قدرت توست. (تعداد گونه‌های حشرات به ۹۵۰ هزار می‌رسد).

۲- صد هزار نوع پروانه در جهان وجود دارد، تعداد گونه‌های عنکبوت‌ها به ۴۰ هزار می‌رسد.

۳- پروانه‌ای به نام «بومبیکس» می‌تواند از فاصله چند کیلومتری بوی پروانه دیگری را احساس کند و به سمت او برود.

۴- مارماهی الکتریکی در رودخانه‌های کم عمق و تیره زندگی می‌کند و دارای صدها ولت نیروی برق است. او می‌تواند یک انسان بالغ را کاملاً بی‌حس کند.

۵- مورچه‌ای در جنگل‌های آمازون زندگی می‌کند که به آن، مورچه گلوله‌ای می‌گویند، دردی که از نیش او ایجاد می‌شود مانند درد گلوله است،

نام دیگر او، مورچه بیست و چهار ساعته است، زیرا مدت زمان از بین رفتن در دیش او، بیست و چهار ساعت است.

۶- اگر همه موریه‌های جهان را جمع کنیم و آنان را وزن کنیم متوجه می‌شویم که وزن آنها، ده برابر وزن همه انسان‌ها می‌باشد.

۷- چلچله‌های قطب شمال هر سال فاصله بین قطب شمال و جنوب را پرواز می‌کنند، آنان در سفر خود بیش از ۱۹ هزار کیلومتر پرواز می‌کنند.

۸- یوزپلنگ می‌تواند با سرعتی نزدیک صد کیلومتر در ساعت بدود. در واقع می‌توانیم او را قهرمان مسابقات دو بدانیم.

۹- حس بویایی سگ عجیب است، اگر انسانی از مکانی عبور کرده باشد، سگ می‌تواند حتی پس از دو روز این را تشخیص دهد و رد او را دنبال کند. عجیب این است که حس بویایی مورچه با سگ برابری می‌کند.

۱۰- حلزون می‌تواند سه سال کامل به خواب برود و بعد از آن بیدار شود و به زندگی خود ادامه دهد.

این گوشه‌ای از عجایب دنیایی است که تو آن را آفریده‌ای، اگر انسان در جهان دقت کند به قدرت خدای یگانه پی می‌برد.

\*\*\*

در ابتدای آیه از قدرت خود سخن گفتم، اکنون چنین می‌گویی: «فقط دانشمندان از من خشیت دارند و من خدای توانا و بخشنده‌ای هستم». در این سخن تو فکر می‌کنم، دانشمندان از تو نمی‌ترسند، بلکه از تو خشیت

دارند.

جاهلان از تو می ترسند.

تو خدای توانا و بخشنده‌ای هستی، تو همواره به بندگان خود مهربانی می‌کنی، کسی که از علم و دانش بهره دارد از تو نمی‌ترسد.

من می‌خواهم بدانم معنای «خشیت» چیست؟

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیت»، میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که من باید آن را بررسی کنم. اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجود مرا فرا می‌گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می‌کند، من سریع فرار می‌کنم.

اما وقتی رانندگی می‌کنم، پلیس را می‌بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می‌کند. من از پلیس نمی‌ترسم. فقط حواس خود را جمع می‌کنم که مبادا مقابل چشمان پلیس تخلف کنم، اگر پلیس ببیند که با سرعت زیاد رانندگی می‌کنم مرا جریمه می‌کند. وقتی پلیس را می‌بینم بیشتر دقت می‌کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می‌ترسم که نکند جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می‌گویند اما به آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیت» می‌گویند. (۱۷۸)

پس «خشیت» به معنای «خوف» نیست!

مؤمن از تو بیم و خشیت دارد، او مواظب است گناه نکند و از مسیر حقّ



خارج نشود. او می‌داند که اگر گناه کند، خودش گرفتار می‌شود.  
پس من نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من  
مهربان تری.

من باید از تو بیم و خشیت داشته باشم، مبادا گناهی کنم که به عذاب گرفتار  
شوم! من باید از گناه خود بترسم! (۱۷۹)

\*\*\*

فاطر: آیه ۳۰ - ۲۹

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ  
وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ  
تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ  
شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

برایم گفتی که دانشمندان از تو خشیت دارند، باز هم برایم از آنان بگو!  
تو این‌گونه جوابم را می‌دهی: «آنان کسانی هستند که قرآن را می‌خوانند و  
نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی دادم، مخفیانه و آشکارا به  
دیگران انفاق می‌کنند، آنان به تجارت پرمنفعتی امید دارند که نابودی و  
کساد در آن نیست».

آری، آنان کارهای شایسته انجام می‌دهند زیرا می‌دانند که تو پاداش آنان را به  
طور کامل می‌دهی و از فضل و بخشش خود بر پاداششان می‌افزایی که تو  
خطای بندگانت را می‌بخشی و به شکرگزاران احسان فراوان می‌کنی.

\*\*\*

این تجارت ارزشمندی است که بندگان خوب تو انجام می دهند، کاش من هم مانند آنان بودم!

اگر من انفاق کنم و مقداری از ثروتم را به خاطر تو به نیازمندان بدهم، در واقع آن ثروتم را به تو می فروشم، تو در مقابل به من بهشت جاودان عطا می کنی. این همان تجارتی است که هرگز کسادی ندارد.

ثروت من نابود می شود، دنیا به هیچ کس وفا نمی کند، مقداری از ثروتی که نابودشدنی است به تو می فروشم و تو به من بهشتی می دهی که هرگز نابود نمی شود!

به راستی چه سودی از این بالاتر؟

انفاق فقط کمک به نیازمندان نیست، اگر من می توانم با قلم و بیان از اسلام دفاع کنم، باید این کار را انجام دهم، این نیز انفاق است.

تو پاداش بزرگی به کسانی می دهی که در راه تو انفاق کنند، گاهی پاداش آنان را هفتصد برابر می دهی.

فاطر: آية ٣٨ - ٣١

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ  
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْبُدُهُ لَخَيْرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا  
الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ  
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ  
الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ  
ذَهَبٍ وَّلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ  
الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَّا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا  
لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَّا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا  
وَلَّا يُخَفَّفَ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾ وَهُمْ  
يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ  
أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا  
لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۳۸﴾

این قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی، قرآنی که حق است و کتاب‌های آسمانی پیشین را تأیید می‌کند. پیش از این، تورات را بر موسی ﷺ و انجیل را بر عیسی ﷺ نازل کردی. پیام همه این کتاب‌ها یک چیز است، بین آن‌ها اختلافی نیست. (البته منظور، تورات و انجیلی است که تحریف نشده است). این قرآن میراث جاودان است، میراث ارزشمندی که تو برای همه مسلمانان قرار داده‌ای، مسلمانان نسل در نسل باید از این قرآن بهره ببرند. تو گروهی از امت اسلامی را برگزیدی و این کتاب آسمانی را میراث آنان قرار دادی. به راستی امت اسلامی در برابر این قرآن چه کردند؟ آن‌ها به سه دسته تقسیم شدند:

۱ - کسانی که به خود ظلم کردند و سرمایه‌های وجودی خویش را تباه کردند.

۲ - کسانی که راه میانه روی را در پیش گرفتند.

۳ - کسانی که به توفیق تو در خوبی‌ها و نیکی‌ها پیش قدم شدند.

تو همه امت اسلامی را انتخاب نکردی، فقط گروهی از آنان را برگزیدی تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره ببرند، این که گروهی به دست تو برگزیده شدند، فضل و برتری بزرگی به حساب می‌آید. (۱۸۰)

به راستی پاداش کسانی را که میانه‌روی را انتخاب کردند و کسانی را که در خوبی‌ها پیش قدم شدند، چه خواهد بود؟ امت اسلامی به سه دسته تقسیم شدند، پاداش دسته‌های دوم و سوم چیست؟

تو در روز قیامت آنان را در باغ‌های بهشت جای می‌دهی در حالی که با دستبندهای طلا و مروارید زینت شده‌اند و جامه‌هایی از حریر بر تن کرده‌اند،

آنان وقتی به بهشت تو وارد می‌شوند چنین می‌گویند: «ستایش خدایی که اندوه را از ما برطرف نمود که خدای ما بخشنده است و پاداش شکرگزاران را به خوبی می‌دهد، ستایش خدایی که از لطف و کرم خود ما را برای همیشه در این بهشت جای داد که در اینجا از رنج و سستی و درماندگی خبری نیست». اُمّت اسلامی به سه دسته تقسیم شدند، پاداش دسته‌های دوم و سوم را برایم گفتی، اما گروه اوّل چه سرنوشتی در انتظارشان است، همان کسانی که به خود ظلم کردند و سرمایه‌های و جودی خویش را تباه کردند. آنان هم از اُمّت اسلامی بودند، مسلمان بودند اما در دنیا راه ظلم و ستم را در پیش گرفتند. سرنوشت آنان چیست؟

کسی که «شهادتین» بگوید، مسلمان است، کسی که این دو جمله را بگوید: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول الله»، دیگر جان و مالش در امان است. اما آیا چنین کسی، مؤمن هم هست؟

مؤمن یک مرحله بالاتر از این است: مؤمن کسی است که به همه قرآن و دستورات آن، باور قلبی داشته باشد، گروهی از مسلمانان به ظاهر اسلام آورده‌اند، اما مؤمن نیستند، در واقع آنان فقط شهادتین را گفته‌اند اما به آیات قرآن و دستورات آن کفر می‌ورزند.

تو به آنان نعمت اسلام و قرآن را عطا کردی، اما آنان این نعمت‌ها را کفران کردند، جایگاه آنان آتش جهنّم است، آنان در جهنّم همواره زنده خواهند بود، در آنجا از مرگ خبری نیست و عذاب آنان هم کاسته نمی‌شود. تو این‌گونه کسانی که نعمت‌های تو را ناسپاسی کردند، کیفر می‌دهی.

وقتی آنان در جهنّم قرار می‌گیرند، فریاد برمی‌آورند: «بارخدا یا! ما را از اینجا بیرون آور تا بر خلاف گذشته، عمل نیک انجام دهیم». آنان از اعمال

خود پشیمان می شوند و از تو می خواهند تا آنان را به دنیا بازگردانی و فرصتی دوباره به آنان بدهی تا اعمال نیک انجام دهند و رستگار شوند.

اینجاست که تو به آنان چنین می گویی: «آیا من به شما یک عمر مهلت ندادم؟ هر کس می خواست پند بگیرد می توانست در طول آن مدت، پند بگیرد. در دنیا که بودید، پیام من به شما رسید، قرآن سخن من بود و شما را از این روز بیم داد، اما شما آن را دروغ پنداشتید، اکنون عذاب را بچشید و بدانید که هیچ یار و یاورى ندارید، زیرا شما ستمگرید».

تو به خواسته آنان جواب مثبت نمی دهی، زیرا تو غیب آسمانها و زمین را می دانی و از نیتها و اسرار دلها باخبر هستی. تو می دانی که آنان دروغ می گویند، اگر دوباره به دنیا بازگردند، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنم از ذهنشان پاک شد، باز به کفر و بُت پرستی رو می آورند. (۱۸۱)

\*\*\*

جابر یکی از یاران امام باقر علیه السلام بود، او این آیه را بارها خواند و به آن فکر کرد، او می خواست بداند این سه گروهی که در این آیه نام برده شده اند، چه کسانی هستند.

روزی او به خانه امام باقر علیه السلام رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام به او رو کرد و چنین فرمود: خدا در این آیه از سه کس سخن گفته است: کسی که به خود ظلم می کند، او کسی است که حق امام را نمی شناسد. کسی که راه میانه روی را انتخاب می کند، او کسی است که حق امام را می شناسد.

کسی که در خوبیها سبقت گرفته است، او همان امام است. ای جابر! بدان که کسی که به خود ظلم می کند و حق امام را نمی شناسد به

جهنم می رود. (۱۸۲)

\*\*\*

وقتی این سخن امام را خواندم به فکر فرو رفتم، شنیده‌ام که خدا درباره ولایت اهل بیت علیهم‌السلام سفارش بسیاری کرده است، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۱۸۳)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱۸۴)

در اینجا هم قرآن از من می خواهد تا در راه «ولایت» باشم، ولایت همان راه مستقیمی است که مرا به سعادت راهنمایی می کند، راه ولایت، ادامه راه توحید و نبوت است.

خدا از میان امت اسلامی، گروهی را برگزید تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره بگیرند، خدا قرآن را بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل کرد، پس از مرگ او، قرآن به دوازده امام به ارث می رسد، کسانی هم که راه ولایت آنان را می پیمایند، از حقیقت قرآن بهره مند می باشند.

برای فهم بهتر این آیات باید آیه ۴۹ سوره عنکبوت را بخوانم، آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟  
نه.

این کاغذها و نوشته‌ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام حجت تو بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امام دیگر رسید، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی علیه السلام جای دارد، مهدی علیه السلام حجت و نماینده توست. (۱۸۵)

\*\*\*

شیعه کسی است که پیرو مهدی علیه السلام است و می داند خدا مهدی علیه السلام را برگزیده است و حقیقت قرآن را در سینه او جای داده است.

شیعه کسی است که پیرو راه ولایت است و میانه رو است و از راهی که قرآن و اهل بیت علیهم السلام نشان داده اند، پیروی می کند. گروهی از مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام راه دشمنی را پیش گرفتند، گروهی هم دچار انحراف غلو شدند و اعتقادات باطلی نسبت به اهل بیت علیهم السلام پیدا نمودند و سخنان کفرآمیز بر زبان جاری کردند و در حق آنان زیاده گویی کردند. اهل بیت علیهم السلام در مقابلشان به سختی موضع گرفتند و آنان را لعن و نفرین کردند.

شیعه واقعی از دو راه دشمنی و غلو، راه میانه را برگزیده است، تنها راه سعادت هم همین می باشد.

\*\*\*

فاطر: آیه ۳۹

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ  
فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ  
الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾

تو انسانها را به این دنیا آوردی تا امتحان کنی، تو آنها را جایگزین کسانی که قبلاً بودند، نمودی و از آنان می خواهی تا قدر این فرصت را بدانند و فراموش نکنند که مرگ به سراغ آنان می آید و فرصت آنها تمام می شود. تو



راه حقّ را برای همه آشکار ساختی، هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود، زیرا کفر کافران بر خشمی که تو از آنان داری می‌افزاید و چیزی جز زیان نصیب آنان نمی‌شود.

وقتی من خشمناک می‌شوم، از حالت آرامش به حالت خشم در می‌آیم، یک نوع هیجان درونی در من به وجود می‌آید، اما تو هرگز چنین نیستی، تو خدای یکتایی و از هر عیب و نقصی پرهیز هستی.

منظور از خشم تو این است که تو رحمت خود را روز به روز از کافران دور می‌کنی. آنان با کفر خود، لحظه به لحظه از لطف و بخشش تو دورتر می‌شوند.

فاطر: آیه ۴۱ - ۴۰

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ  
اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ  
آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ  
بَعْضًا  
إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا  
وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا  
غَفُورًا ﴿٤١﴾

وقتی انسان به چیزی علاقه مند می شود و از آن پیروی می کند، باید برای این کار خود دلیلی داشته باشد، بت پرستانی که از آیین بت پرستی پیروی می کردند، هیچ دلیلی برای این کار خود نداشتند، آنان اسیر خرافات شده بودند. اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا با آنان چنین سخن بگوید: ای مردم! به من بگویید این بت هایی که شما می پرستید، چه چیزی را در زمین آفریده اند؟ آیا آنان در آفرینش آسمان ها شرکت داشته اند؟

قدری فکر کنید، این بُت‌ها نمی‌توانند سخنی بشنوند و نمی‌توانند پاسخی بدهند، آنان قطعه‌ای سنگ و چوب بیشتر نیستند، چرا آن‌ها را می‌پرستید؟ چه دلیلی برای این کار خود دارید؟

ای مردم! شما می‌گویید: «این بُت‌ها نزد خدا شفاعت می‌کنند و خدا به آنان مقام شفاعت داده است. خدا از شما خواسته است این بُت‌ها را پرستید»، این چه سخنی است که شما می‌گویید؟ شما باید سندی از کتاب‌های آسمانی برای این سخن خود بیاورید.

شما خودتان هم می‌دانید هیچ سند و مدرکی برای سخن خود ندارید، هیچ پیامبر و هیچ کتاب آسمانی، مردم را به بُت‌پرستی دعوت نکرده است. شما به یکدیگر وعده‌های دروغین می‌دهید و یکدیگر را فریب می‌دهید، شما گرفتار خرافات شده‌اید و بی‌دلیل از نیاکان خود پیروی می‌کنید.

ای مردم! قدری فکر کنید، این خدای یگانه است که آسمان‌ها و زمین را از نابودی حفظ می‌کند، اگر آسمان‌ها و زمین رو به نابودی روند، هیچ کس جز خدای یگانه نمی‌تواند آن‌را نگاه دارد، بدانید که او بردبار و بخشنده است. او در عذاب شما شتاب نمی‌کند، به شما فرصت می‌دهد، اگر شما توبه کنید، گناه شما را می‌بخشد.

\*\*\*

این آسمانی که من می‌بینم پر از ستارگان و سیارات است، تو نظام ستارگان را بر اساس جاذبه‌ها و دافعه‌ها به گونه‌ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیاره‌ای در مدار خود می‌چرخد.

زمین میلیون‌ها سال است که بدون ذره‌ای انحراف، در مدار خود به دور خورشید می‌چرخد، یک سال طول می‌کشد تا زمین حرکت خود به دور

خورشید را کامل کند.

خورشید که یکی از ستارگان کهکشان راه شیری است، در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در یک ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند. به تازگی ستاره‌شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، این ستاره‌ها میلیون‌ها سال است که در مدار خاصی حرکت می‌کنند و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده‌اند.

\*\*\*

فاطر: آیه ۴۳ - ۴۲

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ  
لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ إِيْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا  
تُفُورًا ﴿٤٢﴾ اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ  
السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ  
تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

بُت پرستان مکه که به شام (سوریه) سفر می‌کردند، در آنجا ماجرای پیامبرانی را شنیدند که مظلومانه به شهادت رسیدند. آنان وقتی فهمیدند گروهی از بنی اسرائیل پیامبران خود را به شهادت رساندند، خیلی تعجب کردند. بعضی از آنان سوگند محکم یاد کردند که اگر کسی از میان آنان به پیامبری برسد، به او ایمان خواهند آورد.

مدتی گذشت و تو محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی تا پیام تو را به آنان برساند. محمد ﷺ با آنان سخن گفت و برای آنان قرآن خواند، اما آنان سخن او را انکار کردند. پیامبری محمد ﷺ برای آنان نتیجه‌ای جز دوری و نفرت از

حق در برداشت.

به راستی چرا آنان به محمد ﷺ ایمان نیاورند؟ مگر محمد ﷺ از خود آنان نبود؟ مگر آنان سوگند یاد نکرده بودند؟

آنان روی زمین گردنکشی و نافرمانی می کردند و برای نابودی حق، توطئه می کردند، برای همین گردنکشی و توطئه ها بود که بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند، آنان برای نابودی دین تو تلاش کردند و نقشه ها کشیدند، اما نمی دانستند که این نقشه ها و نیرنگ ها، خودشان را گرفتار می کند، هیچ کس نمی تواند دین تو را نابود کند، آنان با این کارها، خود را از سعادت محروم کردند.

به راستی چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟

این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر پیدا نمی کند، تو حق را برای کافران آشکار می سازی، سپس به آنان مهلت می دهی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

\*\*\*

فاطر: آیه ۴۴

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ  
فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

چرا آنان در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟ کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، قدرتمندتر از مردم مکه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پشرفته تر بودند، اما هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو برهاند. هیچ چیز در آسمان ها و زمین نمی تواند از قدرت تو بکاهد، تو

خدای دانا و توانا هستی و بر هر کاری توانایی داری. کافران به خیال خود قدرت زیادی داشتند، فرعون‌ها و نمرودها به قدرت خود تکیه کرده بودند، اما قدرت آنان در مقابل قدرت تو، ذره‌ای بیش نبود، تو سرانجام آنان را به عذاب خود گرفتار ساختی، تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

و جهنم سرانجام کسانی است که با کفر، به خود ظلم کردند، آنان به خاطر این که آیات تو را دروغ شمردند و آن را به مسخره گرفتند، به جهنم گرفتار می‌شوند.

آری، آنان سخن پیامبران را دروغ پنداشتند، سخنان آنان را مسخره کردند و نتیجه کارهای آنان، آتش جهنم است. (۱۸۶)

\*\*\*

#### فاطر: آیه ۴۵

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى  
ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ  
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بَعِيدًا بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

تو می‌دانستی وقتی محمد ﷺ آیات قبلی را برای بُت پرستان مکه بخواند، آنان به او خواهند گفت: «ای محمد! تو می‌گویی کسانی که قبل از ما بودند به خاطر کفر و بُت پرستی به عذاب گرفتار شدند، ما سال‌های سال است بُت می‌پرستیم، پس چرا عذاب بر ما نازل نشده است.»

این سؤالی بود که آنان از محمد ﷺ می‌پرسیدند، تو پاسخ این سؤال را می‌دهی، پاسخ تو این است: «اگر من بخواهم انسان‌ها را به خاطر گناهانشان

عذاب کنم و هیچ مهلتی به آنان ندهم، هیچ کس بر روی زمین باقی نمی ماند» (۱۸۷).

این قانون توست، تو در عذاب انسان‌ها شتاب نمی کنی، تا زمان مشخصی به آنان فرصت می دهی تا توبه کنند و از کفر و بُت پرستی دست بکشند، وقتی مهلت آنان تمام شود و مهلتشان به پایان رسد، عذاب را بر آنان فرو می فرستی.

اگر قانون توست، قبل از آن که عذاب را بر کافران و گناهکاران نازل کنی، بندگان مؤمن خود را نجات می دهی. در همه زمان‌ها، گروهی از انسان‌ها هستند که به تو ایمان می آورند و به پیامبران تو باور دارند، تو وسیله نجات آنان را فراهم می کنی، برای مثال در زمان نوح علیه السلام تو همه کافران را نابود کردی ولی قبل از آن، نوح علیه السلام و پیروانش را نجات دادی، تو به نوح علیه السلام فرمان دادی تا کشتی بسازد و مؤمنان را بر آن سوار کند.

تو می دانی که کدام انسان مؤمن است و کدام کافر، تو بر حال بندگان خود آگاهی کامل داری، مؤمنان را نجات می دهی و کافران را نابود می کنی. (۱۸۸)

### پیوست های تحقیقی

۱. واژه «یشتری» در اینجا معنای کنایه ای آن مورد نظر است که به معنای «تلاش و کوشش» می باشد.
۲. وأخرج جویبر عن ابن عباس قال نزلت في النضر بن الحارث اشتری قنية (ای: مغنیه) وكان لا يسمع بأحد يريد الاسلام إلا انطلق به إلى قينته فيقول: أطعميه واسقيه وغنيه هذا خير مما يدعوك إليه محمد من الصلاة والصيام وأن تقاتل بين يديه فنزلت: تفسير الجلالين ص ۶۲۳.
۳. لا تدخل الملائكة بيتا فيه خمر او دف او طنبور او نرد... وسائل الشيعة ج ۱۲ ص ۲۳۵، جامع احاديث الشيعة ج ۱۷ ص ۲۰۴، ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۷۴.
۴. حماد بن عيسى أبو محمد الجهني مولى وقيل: عربي أصله الكوفة، سكن البصرة... معجم رجال الحديث ج ۷ ص ۲۳۶، رجال النجاشي ص ۱۴۲.
۵. لم يمر برجلين يختصمان او يقتتلان الا اصلى بينهما... تفسير القمي ج ۲ ص ۱۶۲، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۲، البرهان ج ۴ ص ۳۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۹۷.
۶. يا لقمان! هل لك ان يجعلك الله خليفة في الارض تحكم بين الناس... تفسير القمي ج ۲ ص ۱۶۲، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۲، البرهان ج ۴ ص ۳۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۹۷.
۷. فان ریح الجنة توجد من مسيرة الف عام ولايجدها عاق... الكافي ج ۲ ص ۳۴۹، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۹۳.



٨. النعمة الظاهرة، الامام الظاهر والباطنة الامام الغائب: كمال الدين ص ٣٧٨، كفاية الاثر ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٥٣، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٥٦٤.
٩. للقائم منّا غيبةً أمدها طويل، كأني بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبته، يطلبون المرعى فلا يجدونه...: كمال الدين ص ٣٠٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٠٩، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ٣ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٥٥.
١٠. دمر على من نصب له وكذب به، وأظهر به الحق، وأمت به الباطل، واستنقذ به عبادك المؤمنين من الذل، وانعش به البلاد...: مصباح المتهجد ص ٤١٣، كمال الدين ص ٥١٣، جمال الأسبوع ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٨.
١١. در ذيل فقد استمسك بالعروة الوثقى چند روایت در تفسیر البرهان ج ٤ ص ٣٧٩ ذکر شده است. روایت ٢، ٣، ٤، ٥، ٦ بیشتر انصراف به آیه الكرسي در سوره بقره دارد. روایت ١ هم كه كلام على بن ابراهيم است. اما روایت شماره ٧ شبیه شان نزول می باشد و این نکته كه عروة الوثقى در این آیه، ولایت اهل بیت می باشد را ثابت نمی کند.
١٢. شبیه این آیه در سوره كهف، آیه ١٠٩ آمده است.
١٣. آیات اول سوره تكویر.
١٤. قام من عهدی جبرئیل قبل و حدثنی ان الحسین یقتل بشط الفرات...: مسند احمد ج ١ ص ٨٥، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٨٧، كنز العمال ج ٢١ ص ١٢٧، تهذیب الكمال ج ٦ ص ٤٠٧، تهذیب الكمال ج ٢ ص ٣٠٠، تاریخ مدینه دمشق ج ١٤ ص ١٨٨، تاریخ الاسلام للذهبی ج ٥ ص ١٠٢، امتاع الاسماع ج ١٤ ص ١٤٤.
١٥. علم والله رسول الله عليا الف باب يفتح من كل باب الف باب...: الاختصاص ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٩، ٤٠، ١٣٠.
- للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٥ ص ٢٩٢، التفسير الصافي ج ٤ ص ١٥٢، البرهان ج ٤ ص ٣٨٢، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢١٩، جامع البيان ج ٢١ ص ١٠٤، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٢٩، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ١٥٤، زاد المسير ج ٦ ص ١٦٨، الدر المنثور ج ٥ ص ١٦٩، روح المعاني ج ٢١ ص ١٠٩.
١٦. روح اختاره الله واصطفاه وخلقاه إلى نفسه وفضله على جميع الأرواح، فأمر فنخ منه في آدم: التوحيد للصدوق ١٧٠، معاني الأخبار ص ١٧، بحار الأنوار ج ٤ ص ١١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١١، عن الحلبي وزرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله تبارك وتعالى أحد صمد، ليس له جوف، وإنما الروح خلق من خلقه...: التوحيد للصدوق ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٨، ج ٤ ص ١٣، تفسير العياشي ج ٢ ص ٣١٦.
١٧. اذا اضللنا: اي اذا بطلنا وصرنا تراباً: غريب القرآن لابن قتيبه ج ١ ص ٢٩٦.

۱۸. رعد: آیه ۵
۱۹. قیام الرجل فی جوف الليل بذکر الله ثم قرأ تتجانی جنوبهم... الکافی ج ۲ ص ۲۴، تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۳۸۶، جامع احادیث الشیعة ج ۱ ص ۴۶۶.
۲۰. رعد: آیه ۳۵
۲۱. انعام: آیه ۴۵-۴۲
۲۲. انعام: آیه ۵۵-۵۴
۲۳. فصیر رسول الله فی جمیع احواله ثم بشر بالائمة من عترته... تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۹۷، البرهان ج ۲ ص ۴۱۵.
۲۴. السلام علی الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة...: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع احادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲۵. در این روایتی از آن روز، به عنوان «خروج الدابة» ذکر شده است. با توجه به تفسیر آیات ۸۵-۸۲ سوره نمل و بررسی روایاتی که در تفسیر آن آمده است، متوجه می شویم که منظور از خروج دابة، روز رجعت است: (طلوع الشمس من المغرب وخروج الدابة و الدخان و الرجل يكون مضراً...: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۸۴، البرهان ج ۲ ص ۵۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۸۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۱۲).
۲۶. روزگار ظهور، روزگار رجعت و روز قیامت، ایام الله می باشند: ایام الله عز و جل ثلاثة: یوم یقوم القائم، یوم الكرة و یوم القيامة: الخصال ص ۱۰۸، معانی الاخبار ص ۳۶۶، روضة الواعظین ص ۳۹۲، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۷ ص ۶۱، جامع احادیث الشیعة ج ۹ ص ۴۹۴.
- للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان و روح الجنان ج ۱۵ ص ۳۲۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۸۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۶۰، البرهان ج ۴ ص ۴۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۳۳، جامع بیان ج ۲۱ ص ۱۳۹، تفسیر السمرقندی ج ۴ ص ۲۵۴، معالم التنزیل ج ۳ ص ۵۰۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۷۷، الدر المنثور ج ۵ ص ۱۷۹، فتح القدر ج ۴ ص ۲۵۸.
۲۷. و عن الحسن أنه كان جماعة يقول الواحد منهم: نفس تأمرني و نفس تنهاني فنزلت، و جعل بمعنی الخلق...: روح المعانی ج ۱۱ ص ۱۴۳.
۲۸. قال طلحة و عثمان: اینکح محمد نساننا اذا متنا و لا ینکح نساءه اذا مات...: بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۲۳۸، تفسیر مجمع بیان ج ۸ ص ۱۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۹۸.
۲۹. اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالذر...: الکافی ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵، دقت کنید: ابن حدیث از

امام باقر عليه السلام است و با سند معتبر در کتاب معتبری همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.

٣٠. مائده ١٠٩.

٣١. أبلت بحدها وحديدها حتى أناخت علينا بالمدينة واثقة بأنفسها فيما توجهت له، فهبط جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله فأنبأه بذلك، فخذق على نفسه ومن معه من المهاجرين والأنصار: الخصال ص ٣٦٨، الاختصاص ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٤٤.

٣٢. ولمّا فرغ رسول الله صلى الله عليه وآله من الخندق، أبلت قريش حتى نزلت بين الجرف والغابة، في عشرة آلاف من أحبيشهم...: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٢٩، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ١٣، تفسير البغوي ج ٣ ص ٥١١، معجم البلدان ج ٣ ص ١٤١، تاريخ الطبري ج ١ ص ٢٣٦، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٨٧، البداية والنهاية ج ٤ ص ١١٧، إمتاع الأسماع ج ٨ ص ٣٧٢، السيرة النبوية لابن هشام ج ٣ ص ٧٠٤، السيرة النبوية لابن كثير ج ٣ ص ١٩٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٠، فبلغ ذلك رسول الله، واستشار أصحابه، وكانوا سبعمئة رجل: تفسير القمي ج ٢ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٣. فأشار سلمان الفارسي على رسول الله بالخندق، فأمر بحفره، وعمل فيه بنفسه، وعمل فيه المسلمون: بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٥١، قال سلمان: يا رسول الله، إنّ القليل لا يقاوم الكثير في المطاولة...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٤ ص ١٧١ و ج ٦ ص ٢١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٤. الخندق: حفير حول المدينة، وهي في شامي المدينة من طرف الحرة الشرقية إلى طرف الحرة الغربية: سبل الهدى والرشاد ج ٤ ص ٣٩٩.

٣٥. أنه كان من العرض بحيث لا يستطيع فرسان العدو عبوره...: الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل ج ١٣ ص ٢٠٤.

٣٦. إنّ النبي خطّ الخندق عام الأحزاب، وقطع لكلّ عشرة أربعين ذراعاً: المستدرک للحاکم ج ٣ ص ٥٩٨، مجمع الزوائد ج ٦ ص ١٣٠، المعجم الكبير ج ٦ ص ٢١٣، الدرر لابن عبد البرّ ص ١٦٩، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٦٩، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٢، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٤٠، تفسير البغوي ج ٣ ص ٥١٠، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ١٢٩، وقسم (رسول الله) الخندق بين المسلمين...: الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٧٩، أخذ معولاً حففر في موضع المهاجرين بنفسه، وأمير المؤمنين عليه السلام ينقل التراب من الحفرة...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٨.

٣٧. فحفرنا حتى إذا كنا بجبّ ذي باب أخرج الله من باطن الخندق صخرةً مروّة كسرت حديدنا وشقّت علينا...:

- تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۲۶۹، جامع البيان ج ۲۱ ص ۱۶۲، أسباب نزول الآيات ص ۶۴، تفسير البغوي ج ۳ ص ۵۱۰، روح المعاني ج ۳ ص ۱۱۲، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۵، إمتاع الأسماع ج ۱۳ ص ۲۹۱، نفس الرحمن في فضائل سلمان ص ۱۴۷، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۷۰، أخذ المعول وقال: بسم الله، وضرب ضربة فكسر ثلثها، فقال: الله أكبر، أعطيت مفاتيح الشام... السنن الكبرى ج ۵ ص ۲۶۹، نفس الرحمن في فضائل سلمان ص ۱۴۹.
۳۸. فقال المنافقون: ألا تعجبون؟! يمتنكم ويعدكم الباطل ويُعلمكم أنه يبصر من يثرب قصور الحيرة... تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۲۶۹، جامع البيان ج ۲۱ ص ۱۶۲، أسباب نزول الآيات ص ۶۴: تفسير البغوي ج ۳ ص ۵۱۰، روح المعاني ج ۳ ص ۱۱۲، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۵، إمتاع الأسماع ج ۱۳ ص ۲۹۱، نفس الرحمن في فضائل سلمان ص ۱۴۷، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۷۰.
۳۹. كنا مع رسول الله يوم الخندق نحفره، فلبثنا ثلاثة أيام لا نطعم طعامًا ولا نقدر عليه... سنن الدارمي ج ۱ ص ۲۰، خرج رسول الله في غداة باردة إلى الخندق، والمهاجرون والأنصار يحفرون الخندق بأيديهم... تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۲۹۷، فقلنا: يا رسول الله، إن كُذِّبَ قد عرضت، فقال: رثنوا عليها. ثم قام فأتاها وبطنه معصوب بحجرٍ من الجوع... تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۲۹۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۹۸.
۴۰. ففرغ رسول الله صلى الله عليه وآله من حفر الخندق قبل قدوم قريش بثلاثة أيام: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۷۹، تفسير الصافي ج ۴ ص ۱۷۲، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۴۶، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۲۰، فضرب هناك عسكره، والخندق بينه وبين القوم: تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۲۹، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۱۳، تفسير البغوي ج ۳ ص ۵۱۱، معجم البلدان ج ۳ ص ۱۴۱، تاريخ الطبري ج ۱ ص ۲۳۶، تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۲۸۷، البداية والنهاية ج ۴ ص ۱۱۷، إمتاع الأسماع ج ۸ ص ۳۷۲، السيرة النبوية لابن هشام ج ۳ ص ۷۰۴، السيرة النبوية لابن كثير ج ۳ ص ۱۹۷، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۰.
۴۱. وكانت الأحزاب عشرة آلاف، وهم ثلاثاً، عساكر وملاك، أمرها لأبي سفيان، أي المدبّر لأمرها والقائم بشأنها: السيرة الحلبية ج ۲ ص ۶۱۳، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۶۲.
۴۲. فقال سعد بن معاذ: دع عنك مشاتمهم فإن ما بيننا وبينهم أعظم من المشاتمة... تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۷، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۱۴، جامع البيان ج ۲۱ ص ۱۵۸، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۱.
۴۳. وأمر بالذراري والنساء فرفعوا في الآطام: تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۲۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۰.
۴۴. وكان رسول الله صلى الله عليه وآله أمر أصحابه أن يحرسوا المدينة بالليل: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۸۶، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۷۸، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۵۴، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۲۰۰، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۳۰.

٤٥. إذا فتح الميم، فارجعوا إلى منازلكم بالمدينة، وأرادوا الهرب من عسكر رسول الله...: مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٠، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٩٣، وراجع: المحلى ج ١١ ص ٢١٣، شرح الأخبار ج ١ ص ٢٩٤، السنن الكبرى للبيهقي ج ٩ ص ٣٢، التبيان ج ٨ ص ٣٢١، الكشف عن حقائق التنزيل ج ٣ ص ٢٥٤، تفسير جوامع الجوامع ج ٣ ص ٥٣، التفسير الصافي ج ٦ ص ١٧، تفسير مقاتل بن سليمان ج ٣ ص ٣٨، جامع البيان ج ٢١ ص ١٦٣، معاني القرآن ج ٥ ص ٣٣١، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ١٠، تفسير السمعاني ج ٤ ص ٢٦٤، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ١٤٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٠١، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٨١، الدر المنثور ج ٥ ص ١٨٦، فتح القدير ج ٤ ص ٢٦٦، روح المعاني ج ٢١ ص ١٥٩، البداية والنهاية ج ٤ ص ١٠٦، إمتاع الأسماع ج ١٣ ص ٣٥٨، أعيان الشيعة ج ١ ص ٦١٧.
٤٦. فلما رأوا الأحزاب يوم الخندق قالوا هذه المقالة، علماً منهم أنه لا يصيبهم إلا ما أصاب الأنبياء والمؤمنين قبلهم...: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٩٥.
٤٧. كان أول فارس جزع المداد، وكان فارس ليليل: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٢٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣١، وراجع: تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٥٠، السيرة النبوية ج ٣ ص ٧٤٠، لسان العرب ج ١١ ص ٧٤١، تاج العروس ج ١٥ ص ٨٢٤.
٤٨. إن فوارس من قريش منهم: عمرو بن عبدود وأخو بني عامر ابن لؤي، وعكرمة بن أبي جهل، وضرار بن الخطاب وهبيرة بن أبي وهب ونوفل بن عبد الله، قد تلبسوا للقتال، وخرجوا على خيولهم...: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٨١، البداية والنهاية ج ٤ ص ١٢٠، السيرة النبوية ج ٣ ص ٧٠٨، عيون الأثر ج ٢ ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢.
٤٩. فضربوا خيولهم، فاقتحموا فجالت بهم في السبخة بين الخندق وسلع: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٨١، البداية والنهاية ج ٤ ص ١٢٠، السيرة النبوية ج ٣ ص ٧٠٨، عيون الأثر ج ٢ ص ٣٩، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٢.
٥٠. كان المشركون على الخمر والغناء والمدد والشوكة، والمسلمون كأقوى رؤوسهم الطير لمكان عمرو: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٧٢.
٥١. فألبسه رسول الله درعه ذات الفضول، وأعطاه سيفه ذا الفقار، وعممه عمامة السحاب على رأسه تسعة أكوار...: شواهد التنزيل ج ٢ ص ١١، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٧٤٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٣.
٥٢. إنك كنت عاهدت الله لا يدعوك رجل من قريش إلى إحدى خلتين إلا أخذتها منه...: المستدرک للحاكم ج ٣ ص ٣٢، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ١٥، تفسير البغوي ج ٣ ص ٥١٣، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ١٣٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٧٨، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٣٩، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٠، لا يعرض علياً أحد في

الحرب ثلاث خصال إلا أجبته إلى واحدةٍ منها، وأنا أعرض عليك ثلاث خصال فأجيني إلى واحدة: تفسير القمّي ج ۲ ص ۱۸۴، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۲۶.

۵۳. فنزل فعقر فرسه وركّز عنزته، وكان أعرج، ومشى إليه علي رضي الله عنه، وهاجت عجاجة: مكارم الأخلاق لابن أبي الدنيا ص ۶۸، فحمي عمرو واقتحم عن فرسه فعقره: المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۳۲، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۱۵، تفسير البغوي ج ۳ ص ۵۱۳، تفسير القرطبي ج ۱۴ ص ۱۳۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۷۸، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۹، تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۲۹۰.

۵۴. اللهم إنك أخذت مني عُبيدة بن الحارث يوم بدر، وحمزة بن عبد المطلب يوم أحد، وهذا أخي علي بن أبي طالب، ربّ لا تذرني فرداً وأنت خير الوارثين: كنز الفوائد ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۱۵، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۶۴.

۵۵. انا كفناك أني بارزتك وأنت فارس العرب حتّى استعنت علي بظهير؟ فالتفت عمرو إلى خلفه...: تفسير القمّي ج ۲ ص ۱۸۴، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۲۶.

۵۶. فغضب ونزل وسل سيفه كأنه شعله نار، ثمّ أقبل نحو علي مغضباً، فاستقبله علي بدرقته...: السنن الكبرى ج ۹ ص ۱۳۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۷۹، عيون الأثر ج ۲ ص ۴۱، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۰۴، ووقعت الجفلة بالمشرّكين فانهزموا أجمعين، وتفرقت الأحزاب خانفين مرعوبين: كنز الفوائد ص ۱۳۸، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۱۶.

۵۷. وخرج أصحابه منهزمين حتّى طفرت خيولهم الخندق، وتبادر المسلمون...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۰۵، أعلام الوري ج ۱ ص ۳۸۲.

۵۸. ضربة عليّ في يوم الخندق أفضل أعمال أمتي إلى يوم القيامة: ينابيع المودة ج ۱ ص ۲۸۲، وراجع: حلية الأبرار ج ۲ ص ۱۵۸ وفيه: ضربة عليّ خير من عبادة الثقلين، الصحيح من سيرة النبي الأعظم ج ۹ ص ۱۶، مشارق أنوار اليقين ص ۳۱۲، شرح إحقاق الحقّ ج ۲ ص ۱۰۴، فلو وُزن اليوم عملك بعمل أمة محمّد، لرجح عملك بعملهم: كنز الفوائد ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۰۵، تفسير جوامع الجامع ج ۳ ص ۵۲، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۳۲، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۱۲، ينابيع المودة ج ۱ ص ۲۸۱، غاية المرام ج ۴ ص ۲۷۵.

۵۹. ما استطعت أن تخذّل الناس فخذّل! قال، قلت: أفعل، ولكن يا رسول الله، أقول فأذن لي، قال: قل ما بدا لك، فأنت في حلّ...: الطبقات الكبرى ج ۴ ص ۲۷۸، بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۰۷، وراجع: شرح الأخبار ج ۱ ص ۲۹۷، فتح الباري ج ۷ ص ۳۰۹، المصنّف ج ۵ ص ۳۶۸، الاستيعاب ج ۴ ص ۱۵۰۸، الدرر لابن عبد البرّ ص ۱۷۵، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۳۴، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۱۷، تفسير البغوي ج ۳ ص ۵۱۳، زاد المسير ج ۶ ص ۱۸۴، تفسير القرطبي ج ۱۴ ص ۱۳۵، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۵۱، الثقات ج ۱ ص ۲۷۰، شرح سير

- الكبير ج ١ ص ١٢١، أسد الغابة ج ٥ ص ٣٣، تهذيب الكمال ج ٢٩ ص ٤٩٢، الإصابة ج ٦ ص ٣٦٣، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٢٤٢، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٨٢، تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٢٩٢، الوافي بالوفيات ج ٢٧ ص ٩٧، البداية والنهاية ج ٤ ص ١٢٨، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٣٠، السيرة النبوية لابن هشام ج ٣ ص ٧١٢، عيون الأثر ج ٢ ص ٤٣، السيرة النبوية لابن كثير ج ٣ ص ٢١٤، سبل الهدى والرشاد ج ٤ ص ٣٧٣، السيرة الحلبية ج ٢ ص ٦٤٠.
٦٠. دعا رسول الله على الأحزاب في مسجد الأحزاب يوم الاثنين ويوم الثلاثاء ويوم الأربعاء، فاستجيب له بين الظهر والعصر يوم الأربعاء...: إمتاع الأسماع ج ٩ ص ٢٧٥.
٦١. اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، أهزم الأحزاب...: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٧٢.
٦٢. قد بعث الله عز وجل عليهم ريحاً من سماء الدنيا فيها حصي، وريحاً من السماء الرابعة فيها جندل...: الكافي ج ٨ ص ٢٧٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.
٦٣. إنّه كان ليشبه بيوم القيامة: بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.
٦٤. فما تركت لهم ناراً إلا أذرتها، ولا خبأً إلا طرحته، ولا رمحاً إلا ألقته، وجعلوا ينترسون من الحصى، فجعلنا نسمع وقع الحصى في الأترسة: الكافي ج ٨ ص ٢٧٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٦٨.
٦٥. وكبرت الملائكة في جوانب عسكرهم: روح المعاني ج ١١ ص ١٥٤.
٦٦. كانت محاصرة المشركين لرسول الله... ويقال خمسة عشر يوماً، وهذا أثبت عندنا: تاريخ الإسلام ج ٤١ ص ٤٧، وراجع: عمدة القاري ج ١٧ ص ١٧٧.
٦٧. ضربة عليّ في يوم الخندق أفضل أعمال أمتي إلى يوم القيامة: ينابيع المودة ج ١ ص ٢٨٢، وراجع: حلية الأبرار ج ٢ ص ١٥٨ وفيه: ضربة عليّ خير من عبادة الثقلين، الصحيح من سيرة النبي الأعظم ج ٩ ص ١٦، مشارق أنوار اليقين ص ٣١٢، شرح إحقاق الحق ج ٢ ص ١٠٤، فلو وُزِنَ اليوم عملك بعمل أمة محمد، لرجح عملك بعملهم: كنز الفوائد ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٠٥، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٥٢، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٣٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٢، ينابيع المودة ج ١ ص ٢٨١، غاية المرام ج ٤ ص ٢٧٥.
٦٨. أمرهم أن يأخذوا السلاح. ففرغ الناس للحرب، وبعث عليّاً على المقدمة ودفع إليه اللواء...: تاريخ الإسلام ج ٢ ص ٣١١، بعث (رسول الله) عليّ بن أبي طالب عليه السلام على المقدمة، ودفع إليه اللواء: تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٤٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢١٠، إن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث عليّاً عليه السلام يوم بني قريظة بالراية، وكانت سوداء تُدعى العقاب، وكان لواؤه أبيض: قرب الأسناد ص ١٣١، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ١٤٤، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٢٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ١١٥، فلما رأوني صاح صاحح منهم: قد جئكم قاتل عمرو، وقال آخر: قد أقبل إليكم قاتل عمرو: الإرشاد ج ١ ص ١٠٩، بحار لأنوار ج ٢٠ ص

۲۶۱.

۶۹. مصاحبه مدیر کل دفتر سلامت و زارت بهداشت، دکتر محمد اسماعیل مطلق در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۹۰.  
۷۰. از آن جهت که پیامبر برای صرف غذا به حضرت فاطمه (س) فرمود: (ادعی لی زوجك وابنيك) واسمی از زینب (س)، دختر فاطمه (س) به میان نمی‌آید برای همین احتمال می‌دهم در آن روز، زینب (س) به دنیا نیامده بوده است. تولد زینب در سال ششم هجری بوده است. پس جریان حدیث کسا قبل از سال ششم روی داده است.

۷۱. این غذا (که نوعی حلواى رقیق است) امروزه به نام کاجی یا آش فاطمه مشهور است که معمولاً از شکر برای شیرین کردن آن استفاده می‌شود.

۷۲. فاجتذب من تحتي كساء خبيراً كان بساطاً لنا على المثابة في المدينة فلقه رسول الله وأخذ طرفي الكساء... العمدة لابن البطريق ص ۳۵، الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ۱۲۶، ذخائر العقبى ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۱، مسند أحمد ج ۶ ص ۲۹۸، جامع البيان ج ۲۲ ص ۱۱، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۱۰۴، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۴۹۲، إن النبي صلى الله عليه وآله كان في بيتها، فأنت فاطمة ببرمة فيها حريرة فدخلت بها عليه، قال: ادعي لي زوجك وابنيك... العمدة لابن البطريق ص ۳۲، سعد السعود ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۰، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۵۶، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۴۲، العصيدة: دقيق يُلت بالسمن ويُطبخ: النهاية في غريب الحديث ج ۳ ص ۲۴۶، لسان العرب ج ۳ ص ۲۹۱، تاج العروس ج ۵ ص ۱۰۸.

۷۳. ليلة أسري بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحة طيبة فأعجبني تلك الرائحة، فقلت: يا حبيبي... مدينة المعاجز ج ۳ ص ۲۲۴.

۷۴. كان النبي صلى الله عليه وآله يُكثر تقبيل فاطمة عليها السلام، فعاتبته على ذلك عائشة فقالت: يا رسول الله، إنك لتكثر تقبيل فاطمة! فقال لها: إنه لما عُرج بي إلى السماء...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۲۱۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۴۲، وراجع: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۶۵، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۰۲، ينابيع المودة ج ۲ ص ۱۳۱، ذخائر العقبى ص ۳۶، تفسير مجمع البيان ج ۶ ص ۳۷، رسول الله صلى الله عليه وآله...: فأنا إذا اشتقت إلى الجنة شممت ريحها من فاطمة: الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۶۵، رسول الله صلى الله عليه وآله...: فأكلتها ليلة أسري بي، فعلمت خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة: المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶، كنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۵۳.

۷۵. توجه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فجلست أنتظر حتى جاء رسول الله صلى الله عليه وآله فجلس ومعه علي والحسن والحسين عليهم السلام، أخذ كل واحد منهما بيده، حتى دخل فأدنى علياً وفاطمة فأجلسهما بين يديه، فأجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما على فخذه: المجموع ج ۳ ص ۴۶۷، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۷، المستدرک للنیشابوري ج ۲ ص ۴۱۶، السنن الكبرى للبيهقي ج ۲ ص ۱۵۲، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۶۴.



- تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧.
٧٦. فممت فتحت في البيت قريباً، فدخل علي وفاطمة والحسن والحسين وهما صبيان صغيران. قالت: فأخذ الصبيين فوضعهما في حجره فقبلهما، واعتنق علياً بإحدى يديه وفاطمة باليد الأخرى، وقبل فاطمة...: العمدة لابن البطريق ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٤٠ و ج ٣٥ ص ٢١٩، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٦، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٦، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٣، وراجع: كشف الغمّة ج ١ ص ٤٧، فقالت فاطمة: ذهب يأتي برسول الله صلى الله عليه وآله، فجاء جميعاً فدخلوا ودخلت معهم، فأجلس علياً عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثمّ التفت عليهم بثوبه...: العمدة لابن البطريق ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٨.
٧٧. ثمّ لفّ عليهم ثوبه -أو قال: كساء- ثمّ تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، ثمّ قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقّ: المجموع للنووي ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوري ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص ١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧، فدخلوا ودخلت معهم.
٧٨. فأدخلت رأسي البيت وقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: إنك لعلي خير، إنك لعلي خير: العمدة لابن البطريق ص ٣٢، سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢.
٧٩. لما بنى أمير المؤمنين بفاطمة عليها السلام اختلف رسول الله صلى الله عليه وآله إلى بابها أربعين صباحاً، كلّ غداة يدقّ الباب...: تفسير فرات الكوفي ص ٣٩٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٦.
٨٠. شهدت النبي صلى الله عليه وآله أربعين صباحاً يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام فيأخذ بعضادتي الباب ثمّ يقول: السلام عليكم أهل البيت...: الأمالي للطوسي ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤١٠.
٨١. والذي قتل من اصحاب الجمل ستة الف و سبمائة و سبعون رجلا والذي قتل من اصحاب امير المومنين اربعة الاف رجل...: وقعة الجمل لزامن بن شدقم المدني ص ١٤٣.
٨٢. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني ج ٢ ص ١٨ الى ص ٥٠: (وقد كثرت الروايات فيها، فمنها رواية انس بن مالك الانصاري... كان يمر بباب فاطمة ستة اشهر...).
٨٣. إنما أمر الله عزّ وجلّ بطاعة الرسول، لأنه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته، وإنما أمر بطاعة أولي الأمر، لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرهم بمعصيته: الخصال ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٣٣٨ و ج ٨٩ ص ١٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٧٨ و ج ١٥ ص ١٥٨، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٠١.

۸۴. ان هذا لا ينكره من عرف عاده الفصحى كلامهم فانهم يذهبون من خطاب الى غيره و يعودون اليه و القرآن من ذلك مملو و كذلك كلام العرب و اشعارهم: مجمع البيان ج ۸ ص ۵۶۰.
۸۵. إنما أمر الله عزّ وجلّ بطاعة الرسول، لأنه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته، وإنما أمر بطاعة أولي الأمر، لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته: الخصال ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۳۸ و ج ۸۹ ص ۱۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۱۷۸ و ج ۱۵ ص ۱۵۸، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۱.
۸۶. لذات فلسفه، ويل دورانت، (دفتر نشر فرهنگ اسلامي) ص ۱۴۸.
۸۷. ان الامامة خصّ الله عزّ وجلّ بها ابراهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبه ثالثه: الكافي ج ۱ ص ۱۹۹، الامالى للصدوق ص ۷۷۴، كمال الدين ص ۶۷۶، معاني الاخبار ص ۹۶.
۸۸. فقال الأسقف: يا أبا القاسم، موسى من أبوه؟ قال: عمران... إن غدا فجاء بولده وأهل بيته فاحذروا مباهلته، وإن غدا بأصحابه فليس بشيء... مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۴، تفسير أبي حمزة الثمالي ص ۱۲۳.
۸۹. بمعنى الملاعة بين الشخصين، ولذا يجتمع أفراد للحوار حول مسألة دينية مهمة في مكان واحد ويتضرعون الله أن يفضح الكاذب ويعاقبه: راجع: مختار الصحاح ص ۴۲، مجمع البحرين ج ۱ ص ۲۵۸، النهاية لابن الأثير ج ۱ ص ۱۶۷.
۹۰. إذا أنا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى! إنّي لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها... مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۸۱ و ج ۳۵ ص ۲۵۸.
۹۱. فأقبلاً إليه فقالوا: بمن تباهلنا يا أبا القاسم؟ قال: بخير أهل الأرض وأكرمهم على الله عزّ وجلّ...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۲۱.
۹۲. سنن ترمذی ج ۴ ص ۲۹۳، فتح الباری ج ۷ ص ۶۰، عمدة القاری ج ۱۸ ص ۲۷، تحفه الاحوذی ج ۱۰ ص ۱۵۷، المصنف ج ۳ ص ۲۵۸، كنز العمال ج ۲ ص ۳۷۹، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۱۷۴، تفسير الصنعانی ج ۱ ص ۱۲۲، تفسير ابن ابی حاتم الرازی ج ۲ ص ۶۶۷، تفسير السمرقندی ج ۱ ص ۲۴۵، اسباب نزول القرآن للواحدی ص ۶۷، تفسير السمعانی ج ۱ ص ۳۲۷، شواهد التنزیل للحسکانی ج ۱ ص ۱۵۶، الكشف للزمخشری ج ۱ ص ۱، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير القرطبی ج ۴ ص ۱۰۳، تفسير الثعلبی ابن زمین ج ۱ ص ۲۹۲.
۹۳. سنن ترمذی ج ۴ ص ۲۹۳، فتح الباری ج ۷ ص ۶۰، عمدة القاری ج ۱۸ ص ۲۷، تحفه الاحوذی ج ۱۰ ص ۱۵۷، المصنف ج ۳ ص ۲۵۸، كنز العمال ج ۲ ص ۳۷۹، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۱۷۴، تفسير الصنعانی ج ۱ ص ۱۲۲، تفسير ابن ابی حاتم الرازی ج ۲ ص ۶۶۷، تفسير السمرقندی ج ۱ ص ۲۴۵، اسباب

- نزول القرآن للواحدی ص ۶۷، تفسیر السمعی ج ۱ ص ۳۲۷، شواهد التنزیل للحسکانی ج ۱ ص ۱۵۶،  
 الکشاف للزمخشری ج ۱ ص تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۶۵، تفسیر القرطبی ج ۴ ص ۱۰۳، تفسیر  
 الثعلبی ابن زمنین ج ۱ ص ۲۹۲.
۹۴. هاتوا ابنی اعودهما مما عوذ به ابراهیم... مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۱۳.
۹۵. فیقول: ارتحلنی ابنی فکرت ان اعجله: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۸۱، مسند ابی یعلی ج ۶ ص ۱۵۰.
۹۶. یا براء یقتل ابنی الحسین و انت حی لاتنصره... مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۱۵،  
 الارشاد ج ۱ ص ۳۳۱، مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۱۰۶.
۹۷. الامالی للصدوق ص ۸۹.
۹۸. رعد ۲۴-۲۳.
۹۹. نساء آیه ۴۱.
۱۰۰. بقره آیه ۲۶۱، سجده آیه ۱۷.
۱۰۱. بقره: آیه ۲۲۸.
۱۰۲. در انجیل متی، باب ۱۹، شماره ۹ چنین می خوانیم: هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.
۱۰۳. و التي وهبت نفسها للنبي خوله بنی حکیم: الخصال ص ۴۱۹، وسائل الشیعة ج ۲۰ ص ۲۴۵، بحار الأنوار ج  
 ۲۲ ص ۱۸۱، جامع احادیث الشیعة ج ۲۰ ص ۲۰۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۶۸، التفسیر الصافی ج ۴ ص  
 ۱۹۷.
۱۰۴. نام همسران پیامبر چنین است: اُمّ سَلَمَه، اُمّ حَبِیب، صَفِیَّه، حُجَیْرَیَّه، سَوْدَه، عَائِشَه، حَفْصَه، مِیْمُونَه،  
 زینب بنت جَحْش. البته ماریه قبطیه، کنیز پیامبر بود و برای پیامبر پسری به نام ابراهیم به دنیا آورد، ابراهیم،  
 هجده ماهه که بود بیمار شد و از دنیا رفت. خود ماریه پنج سال بعد از وفات پیامبر از دنیا رفت.
۱۰۵. قال طلحة وعثمان: اینکح محمد نساننا اذا متنا ولا ینکح نساءه اذا مات... بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۲۳۸، تفسیر  
 مجمع البیان ج ۸ ص ۱۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۹۸.
۱۰۶. لَمَا نزلت آیه الحجاب قال الآباء و الابناء و الاقارب: یا رسول الله! ونحن نکلمهم ایضا من وراء حجاب...  
 مجمع البیان ج ۸ ص ۱۷۷، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۰۰، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۹، روح المعانی ج ۲۲ ص  
 ۷۴.
۱۰۷. وقتی از پسرخواهر نام برده شد، یعنی آن پسر می تواند خاله اش را بدون پرده و مانع ببیند. همچنین این آیه  
 می گوید: پسر برادر می تواند عمه اش را بدون حجاب و پرده ببیند، وقتی ثابت شد مرد می تواند عمه و خاله  
 خود را بدون پرده ببیند، پس عمو می تواند دختر برادرش و دایی می تواند دختر خواهرش را بدون حجاب  
 ببیند، زیرا عمو و دایی برای زن همانند عمه و خاله برای مرد می باشند.

۱۰۸. قال ابو حیان: انه صلى الله عليه وسلم امر بضرب الحجاب دونه وفعلته ام سلمة مع مكاتبتها نيهان: روح المعاني ج ۲۲ ص ۷۵، این سخن دلالت می کند منظور از ما ملکت ایمانهن، فقط کنیزان می باشند.
۱۰۹. لاتصلوا على الصلاة البتراء، قالوا: وما الصلاة البتراء يا رسول الله...: ينابيع المودة ج ۱ ص ۳۷، الحدائق الناضرة ج ۸ ص ۴۶۵، جواهر الكلام ج ۱۰ ص ۲۶۲، الغدير ج ۲ ص ۳۰۳.
۱۱۰. من صلى على ولم يصل على آلى لم يجد ريح الجنة...: الامالى ص ۲۷۶، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۸۶، ج ۶۳ ص ۳۲۱، جامع احاديث الشيعة ج ۷ ص ۲۹۹.
۱۱۱. سلام على آل ياسين، قال: ياسين محمد ونحن آل ياسين...: معاني الاخبار ص ۱۲۲، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۱۲، البرهان ج ۴ ص ۶۲۷.
۱۱۲. (سلموا تسليما) يعنى: سلموا له بالولاية وبما جاء به: تفسير القمي ج ۲ ص ۱۹۶، التفسير الصافي ج ۴ ص ۲۰۱، البرهان ج ۴ ص ۴۸۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۰۰.
۱۱۳. من صلى على النبي صلاة واحدة... لم يبق شيء مما خلق الله الا صلى على العبد...: ثواب الاعمال ص ۱۵۴، مكارم الاخلاق ص ۳۱۲، جمال الاسبوع ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۹۱ ص ۵۷.
۱۱۴. من صلى على النبي وآله فمعناه أنى انا على الميثاق والوفاء الذى قبلت...: معاني الاخبار ص ۱۱۶، بحار الأنوار ج ۸۷ ص ۱۱۶، البرهان ج ۴ ص ۴۸۸.
۱۱۵. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵، دقت كنيد: این حدیث از امام باقر علیه السلام است و با سند معتبر در کتاب معتبر همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.
۱۱۶. إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً...: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الامالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع احاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ۶۷، مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۲، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدير ج ۲ ص ۳۰۲، ج ۹ ص ۲۶۸، بشارة المصطفى ص ۱۵۳.

١١٧. فقلت: كيف نصلى على محمد وال محمد؟ قال: تقولون: صَلَّوْا تُاللهِ وَصَلَّوْا مَا لَا يُكْبَهُ...: تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٠٣، البرهان ج ٤ ص ٤٨٨.

١١٨. فاطمة بضعة مَنِي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي: صحيح البخاري ج ٤ ص ٢١٠، ٢١٩، ابنتي بضعة مَنِي، يربيني ما رابها ويؤذيني ما آذاها: صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، فاطمة بضعة مَنِي، يؤذيني ما آذاها: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي الحافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، وراجع: سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح الباري ج ٧ ص ٦٣، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠ و ج ٤ ص ٢١٥ و ج ٦ ص ٢٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٨٦، الإصابة ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٣٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البداية والنهاية ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووي ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير التعلبي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠ و ج ٢٠ ص ١٨٠ و ج ٢٧ ص ١٦٦ و ج ٣٠ ص ١٢٦ و ج ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير الثعالبي ج ٥ ص ٣١٦، روح المعاني ج ٢٦ ص ١٦٤، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، أسد الغابة ج ٤ ص ٣٦٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكرة الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩ و ج ٣ ص ٣٩٣ و ج ١٩ ص ٤٨٨، إمتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣، ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، ينابيع المودة ج ٢ ص ٥٢، ٥٣، ٥٨، ٧٣، السيرة الحلبية ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤، النوادر للراوندي ص ١١٩، كفاية الأثر ص ٦٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فرات الكوفي ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشارة المصطفى ص ١١٩ بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٣٧ و ج ٣٠ ص ٣٤٧، ٣٥٣ و ج ٣٦ ص ٣٠٨ و ج ٣٧ ص ٦٧.

١١٩. فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم توازه حتى توفيت: صحيح البخاري ج ٥ ص ٨٣، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٥٤، السقيفة وفدك للجوهري ص ١٠٧، فتح الباري ج ٦ ص ١٣٩، عمدة القاري ج ١٧ ص ٢٥٨، صحيح ابن حبان ج ١١ ص ١٥٣، مسند الشاميين ج ٤ ص ١٩٨، شرح نهج البلاغة ج ٦ ص ٤٦، نصب الراية ج ٢ ص ٣٦٠، كنز العمال ج ١٥ ص ٤٩٩.

١٢٠. فأذنت لهما، فدخلتا عليها فسلمتا فردت ضعيفاً...: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٥٧، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج ١٤ ص ٢١٦.

١٢١. فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله، والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي: الإمامة والتبصرة ج ١ ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٧، الغدير ج ٧ ص ٢٢٩، قاموس الرجال

- ج ۱۲ ص ۳۲۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۱۸، هامش مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۶.
۱۲۲. ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضي عني يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۳۲ وراجع: عمدة القاري ج ۱۵ ص ۲۰، كنز العمال ج ۵ ص ۶۰۵، سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۲۱، تاريخ الإسلام للذهبي ج ۳ ص ۴۷، البداية والنهاية ج ۵ ص ۳۱۰، السيرة النبوية لابن كثير ج ۴ ص ۵۷۵.
۱۲۳. فقالت: يا عتيق، أتيتنا من ماتت، أو حملت الناس على رقابنا...: بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۵۷.
۱۲۴. قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتما رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني، فمن أذاها فقد أذاني... كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۱، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۳، علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۷، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۳.
۱۲۵. لا والله لأرضي عنكما أبداً حتى ألقى أبي رسول الله صلى الله عليه وآله وأخبره بما صنعتما، فيكون هو الحاكم فيكما...: كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۱، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۳ و ج ۴۳ ص ۱۹۹.
۱۲۶. فقالت فاطمة: يا بن الخطاب! أترك محرراً عليّ بابي؟! قال: نعم! أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹، فقال عمر بن الخطاب: اضمروا عليهم البيت ناراً...: الأمالي للمفيد ص ۴۹، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱، وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷.
۱۲۷. والذي نفس عمر بيده، تخرُجَن أو لأحرقنَّها على من فيها، فقيل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ۵ ص ۳۷۲، الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۹.
۱۲۸. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سَعَف، ثم دخلوا، فأخرجوا علياً عليه السلام ملبئياً...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷.
۱۲۹. عصر عمر فاطمة عليها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۱.
۱۳۰. وهي تجهر بالبكاء وتقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمة تُضرب؟!...: الهداية الكبرى ص ۴۰۷، وقالت: يا أبتاه يا رسول الله، هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟!...: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴.
۱۳۱. قالت في نفسها إنني أحدث توبة لله أحسن مما وعدنيه قارون من المال لعزّ، فتقدمت وقالت بصوت عال لا والله حاشا موسى، ولكن قارون جعل جعلاً على قذفه و وعدني أن أقول إنه فجر بي...: بيان المعاني ج ۲ ص ۴۰۲.
۱۳۲. ومن يطع الله ورسوله في ولاية علي والائمة من بعد فقد فاز فوزاً عظيماً...: الكافي ج ۱ ص ۴۱۴، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۰۱، تفسير القمي ج ۲ ص ۱۹۸، التفسير الصافي ج ۴ ص ۲۰۶، البرهان ج ۴ ص ۴۹۸.
۱۳۳. عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...)، قال: الأمانة: الولاية، والإنسان: أبو الشور: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۴

- ص ٣١٢، البرهان ج ٤ ص ٥٠٠، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...) قال: هي ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام: بصائر الدرجات ص ٩٦، الكافي ج ١ ص ٤١٣، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٨٠.
١٣٤. يقال: حمل الأمانة واحتملها: أي خانها وحمل إثمها: معاني القرآن للنحاس ج ٥ ص ٣٨٧.
١٣٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ١٧، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٠٠٣، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٠٠، البرهان ج ٤ ص ٤٨٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٢ ص ٦٢، تفسير السمعي ج ٤ ص ٣١٠، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٤٥، زاد المسير ج ٦ ص ٢١٧، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٣٨٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٠٤، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٢٣، فتح القدير ج ٤ ص ٣١٠.
١٣٦. وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ أي المحمود جدا، وإضافة صراط إليه قيل بيانية: روح المعاني ج ٩ ص ١٣١.
١٣٧. نحل: آية ٢٩، رعد: آية ٥.
١٣٨. أما داود فملك ما بين الشامات الي بلاد اصطخر وكذلك سليمان... الخصال ص ٢٤٨، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٨١، تفسير العياشي ج ٢ ص ٣٤٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٥٩، البرهان ج ٣ ص ٦٦٤، ومكث في ملكه اربعين سنة... بحار الأنوار ج ١١ ص ٥٦.
١٣٩. در كتاب تفسير قمي، از قالی سليمان سخن نيامده است بلکه از تحت سليمان نام برده شده است: (كانت الريح تحمل كرسى سليمان فتسير به...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٩٩، وراجع: التفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٢، البرهان ج ٤ ص ٥٠٩، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٧٥).
١٤٠. ما هي تماثيل الرجال والنساء ولكنها تماثيل الشجر وشبه: الكافي ج ٦ ص ٤٧٧، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٥٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٧٤، البرهان ج ٤ ص ٥٠٩.
١٤١. كان لهم جنتان عن يمين وشمال عن مسيرة عشرة ايام فيها يمر المار لا تقع عليه الشمس...: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٠٠، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٦، البرهان ج ٤ ص ٥١٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٤٣.
١٤٢. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفة الأحوذى ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.

۱۴۳. فقلت والجمع یسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لیتنا: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱.
۱۴۴. قد عقد الرجل اليوم عقدة ولن یخلفونی فیها... البرهان ج ۴ ص ۵۱۹، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۵۱.
۱۴۵. این تطبیق آیه با یک موضوع است. آیه در مکّه نازل شده است، اما تطبیق آن با یک مصداق بعداً اتفاق افتاده است.
۱۴۶. انبیاء: آیه ۲۹-۲۷
۱۴۷. انعام، آیه ۲۷.
۱۴۸. فرقان: آیه ۱۶-۱۱
۱۴۹. إني ربما ذكرت هؤلاء المستضعفين، فأقول: نحن وهم في منازل الجنة. فقال أبو عبد الله: لا يفعل الله ذلك بكم أبداً: الكافي ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن ابی عبد الله: من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف: المحاسن ج ۱ ص ۷۸، الكافي ج ۲ ص ۴۰۵، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۲، إذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على سبعة: على الطفل، والذي مات بين النبیین، والشیخ الكبير الذي أدرك النبي وهو لا یعقل، والأبله... التوحيد ص ۳۹۲، الخصال ص ۲۸۳، معانی الاخبار ص ۴۰۸، من لا یحضره الفقيه ص ۴۹۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۹۰.
۱۵۰. لو ان احدكم اكتسب مالا من حلّه وانفقه فی حله لم ینفق درهما الا خلف علیه: الكافي ج ۲ ص ۴۸۶، وسائل الشیعة ج ۷ ص ۸۲، جامع احادیث الشیعة ج ۱۵ ص ۲۳۳، البرهان ج ۴ ص ۵۲۴، نور الثقلین ج ۴ ص ۳۹۹.
۱۵۱. وقيل صورة الشياطين لهم صور قوم من الجن و قالوا: هذه صورة الملائكة فاعبدوها فعبدوها: روح المعانی ج ۱۱ ص ۳۲۵.
۱۵۲. رعد: آیه ۵
۱۵۳. مائدة، آیه ۳.
۱۵۴. اما قوله فرادی: فیعنی طاعة الامام من ذریتهما من بعدهما... تفسیر فرات الکوفی ص ۳۴۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۲۶.
۱۵۵. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۰۸، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۴.
۱۵۶. اجر المودة الذي لم اسالکم غیره فهو لکم، تهتدون به...: الكافي ج ۸ ص ۳۷۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۵۳، التفسیر الصافي ج ۴ ص ۲۲۶، البرهان ج ۴ ص ۲۳۲.
۱۵۷. لَمَّا بنى أمير المؤمنين بفاطمة عليها السلام اختلف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى بابها أربعين صباحاً، كُلُّ غداة يدقُّ الباب...: تفسیر فرات الکوفی ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۶.
۱۵۸. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ أَي الإسلام و التوحيد أو القرآن، و قيل السيف لأن ظهور الحق به و هو كما ترى و ما يُبْدئُ



- الباطل أي الكفر والشرك وما يُعيد أي ذهب و اضمحل...: روح المعاني ج ١١ ص ٣٢٩.
- ١٥٩ . في قوله عز وجل: (وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ). قال: إذا قام القائم ذهبت دولة الباطل: الكافي ج ٨ ص ٢٨٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١٣ وج ٥١ ص ٦٢، التفسير الصافي ج ٣ ص ٢١٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢١٢.
- ١٦٠ . فاذا كان ذلك خرج السفيناني فيملك قدر حمل امرأة...: الغيبة ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٥٢، البرهان ج ٤ ص ٥٢٨.
- ١٦١ . فيقول الرجل: ... نريد إخراج البيت وقتل أهله: بحار الأنوار ج ٣ ص ١٠.
- ١٦٢ . البيداء: اسم لأرض ملساء بين مكة والمدينة، بطرف الميقات المدني الذي يُقال له ذو الحليفة: معجم البلدان ج ١ ص ٥٢٣، تاج العروس ج ٤ ص ٣٦٨، عن الإمام الصادق عليه السلام: فيقول الرجل: عددنا ثلاثمئة ألف رجل نريد إخراج البيت وقتل أهله: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٠.
- ١٦٣ . فينادي مناد من السماء: يا ببيداء أبيدي القوم، فيخسف بهم البيداء...: الاختصاص ص ٢٥٦، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٥.
- ١٦٤ . فيقول الرجل: ... فلما صرنا في البيداء عرسنا فيها، فصاح بنا صائح: يا ببيداء أبيدي القوم الظالمين، فانفجرت الأرض وابتلعت كل الجيش...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
- ١٦٥ . بعث الله سبحانه جبرئيل فيقول: يا جبرئيل اذهب فأبدهم...: تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٥، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ٣١٥.
- ١٦٦ . للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ٧٥، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٠١٩، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٧، البرهان ج ٤ ص ٥٣٠، جامع البيان ج ٢٢ ص ١٣٣، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٩١، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٦٣، زاد المسير ج ٦ ص ٢٤٢، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٤٠٨، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٨٠، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٤٢، فتح القدير ج ٤ ص ٣٣٦، روح المعاني ج ٢٢ ص ١٥٨.
- ١٦٧ . اعراف آية ٣٧، انعام آية ٦١، انفطار آيات ١٠ تا ١٣، هود آية ٧٧، نحل آية ٢.
- ١٦٨ . هود، آيات آية ٦٩ تا ٧٧، مريم آية ١٧.
- ١٦٩ . نحل: آية ٣٢
- ١٧٠ . الكلم الطيب قول المؤمن: لا اله الا الله محمد رسول الله، على ولي الله و خليفة رسول الله: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٠٨، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٥٢، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٦٤.
- ١٧١ . ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً...: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩،

- شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۶.
۱۷۲. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱۰ ص ۱۲۶.
۱۷۳. سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي. قال: فلما مرّت الراحلة نادانا: بشروطها، وأنا من شروطها: التوحيد للصدوق ص ۲۵، الأمالي للصدوق ص ۳۰۶، ثواب الأعمال ص ۶، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۴، معاني الأخبار ص ۳۷۱، الجواهر السنوية ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۷ ج ۴۹ ص ۱۲۳، نور البراهين ج ۱ ص ۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۳۹، بشارة المصطفى ص ۴۱۳، وراجع: روضة الواعظين ص ۴۲، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۹۶، ينابيع المودة ج ۳ ص ۱۲۳.
۱۷۴. القمطير: هو من الاستعاره من قله الشيء و تحقيره. غريب القرآن ج ۱ ص ۳۰۹.
۱۷۵. نحل: آیه ۲۱-۱۹
۱۷۶. لا تصحبه الأوقات، ولا تضمه الأماكن، ولا تأخذه السنوات، ولا تحده الصفات... حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه وبينها غيرها... التوحيد للصدوق ص ۳۴، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸ ج ۵ ص ۵۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹.
۱۷۷. فصلت، آیه ۲۱ و ۲۲.
۱۷۸. خوف: أصل واحد يدل على الذعر والفرع، يقال: خفت الشيء خوفاً وخيفةً: معجم مقاييس اللغة ج ۲ ص ۲۳۰، إن الأصل الواحد في هذه المادة هو ما يقابل الأمن، ويعتبر في الخوف توقع ضرر مشكوك والظن بوقوعه: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹، خشى: إن الأصل الواحد في هذه المادة هو المراقبة والوقاية مع الخوف، بأن يراقب أعماله ويتقي نفسه مع الخوف والملاحظة: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.
۱۷۹. ريشه خشى و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ريشه خش و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیت دارند. زیرا مقام خشیت مقامی است که فقط کسانی به آن می رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده اند.
۱۸۰. دقت روی عبارت (من عبادنا)، اگر حرف (من) در این آیه نبود، معنای آن این بود که همه امت اسلامی انتخاب شده اند.
۱۸۱. انعام آیه ۲۸.

- ١٨٢ . الظالم لنفسه: من لا يعرف حق الامام والمقتصد: العارف بحق الامام...: الكافي ج ١ ص ٢١٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١٣، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٣٨، البرهان ج ٤ ص ٥٤٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٦٤.
- ١٨٣ . ثم قُتل بين الصفا والمروة مظلوماً، ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ٤٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، ج ٩ ص ٢٦٨، بشارة المصطفى ص ١٥٣.
- ١٨٤ . من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.
- ١٨٥ . (بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم)، قال: هم الائمة من آل محمد: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٨٩، البرهان ج ٤ ص ٣٢٨.
- ١٨٦ . روم، آيه ٩.
- ١٨٧ . المراد بالدابة الإنس وحدهم وأيد بقوله تعالى: (وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) وهو يوم القيامة فإن الضمير للناس لأنه ضمير العقلاء: روح المعاني ج ١١ ص ٢٧٩.
- ١٨٨ . للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٦ ص ١١٨، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٠٢٩، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٣، جامع البيان ج ٢٢ ص ١٧٦، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ١٠٧، ج ٨ تفسير الثعلبي ص ١١٣، تفسير السمعاني ج ٤ ص ٣٦٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٥٧٥، زاد المسير ج ٦ ص ٢٦٠، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٤٢٤، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٢٨٣، فتح القدير ج ٤ ص ٣٥٦، روح المعاني ج ٢٢ ص ٢٠٦.